

زینب پاشا

مجید رضا زاد عموزین الدینی

سر شناسه	: رضازاد عموزین الدینی، مجید، ۱۳۴۹-
عنوان و نام پدیدآور	: زینب پاشا / مجید رضازاد عموزین الدینی.
مشخصات نشر	: تبریز: اختر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۴۴ ص. مصور.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۲۰۸-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۳۳ - ۱۳۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: زینب پاشا.
موضوع	: ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. -- آذربایجان.
موضوع	: ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. -- سرگذشتنامه.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ عر ۹۴/ز ۱۴۵۳ DSR
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۷۵۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۶۴۶۲۵۶



نشر اختر

زینب پاشا

نویسنده: مجید رضازاد عموزین الدینی

چاپ دوم ۱۳۸۹/۱۴۴ صفحه/ قطع رقی / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۲۰۸-۲ ISBN: 978-964-517-208-2

مرکز فروش: تبریز- اول خیابان طالقانی، جنب داروخانه رازی، نشر اختر

تلفن: ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷ و ۰۴۱۱-۵۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ
هَدَيْهُمْ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَالِدُونَ

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند و بهترینش را پیروی می کنند، آنان
کسانی هستند که خدای بدایشتان کرده و خردمندان هم آنانند.

«سوره‌ی الزمَر»

فهرست مطالب

۷	مقدمه
	بخش اول: زادگاه زینب پاشا و مختصری در مورد منزلت زن در میان ترکان
۱۲	فصل اول: محله عموزین‌الدین زادگاه زینب‌پاشا
۲۳	فصل دوم: نگاهی به منزلت زن در میان ترکان
۴۲	فصل سوم: جایگاه زن در دیدگاه فردوسی
۴۵	فصل چهارم: مختصری از نقش زنان آذربایجان در انقلاب مشروطه
	بخش دوم: زینب پاشا و نقش وی در جنبش تنباکو
۵۲	فصل اول: زینب‌پاشا
۵۹	فصل دوم: علل قیام زینب‌پاشا
۶۲	فصل سوم: برخی یاران زینب‌پاشا در جنبش زنان تبریز
۶۹	فصل چهارم: زینب‌پاشا در جریان نهضت تنباکو
	بخش سوم: بحران نان در تبریز و قیام زینب پاشا در این دوران
۸۰	فصل اول: بحران نان و برخی اقدامات زینب‌پاشا
۸۴	فصل دوم: زینب‌پاشا و مصادره انبار میرزا عبدالرحیم قائم‌مقام
۹۷	فصل سوم: گزارش سیسیل‌وود (Cecil G. Wood) سرکنسول انگلیس در مورد جنبش زنان تبریز
۱۰۵	فصل چهارم: زینب‌پاشا و «نظام‌العلمای دیبا»
۱۰۹	فصل پنجم: حمله زینب‌پاشا و یارانش به خانه نظام‌العلما
	بخش چهارم: عاقبت زینب‌پاشا و یاد وی در میان مردم
۱۲۶	فصل اول: زینب‌پاشا و سفر کربلا
۱۳۰	فصل دوم: زینب‌پاشا در تاریخ شفاهی اهالی محله عموزین‌الدین
۱۳۳	منابع
۱۳۹	فهرست اعلام اشخاص

مقدمه

تاریخ‌نگاری حاکم بر اکثر دوره‌های تاریخی در ایران قبل از مشروطه؛ متوجه شخص پادشاه و دربار وی بوده و بیشتر به شرح حوادث و رویدادهایی می‌پرداخته که فرمانروایان و سرداران جنگی به نوعی در آنها دخیل بوده‌اند. در این نوع تاریخ‌نگاری‌ها مسایل اجتماعی، فرهنگی و خصوصاً توجه به مسایل مربوط به زنان به ندرت مورد توجه قرار می‌گرفته و به عبارت دیگر منابع تاریخی در اکثر این دوره‌ها در مورد زنان و نقش آنان در تاریخ تقریباً چیز زیادی نگفته‌اند؛ بدیهی است که مسایل فوق از جمله دشواری‌های مطالعات تاریخی راجع به زنان در بررسی‌های تاریخ این مرز و بوم بوده است.

از طرفی بنا به گفته دکتر رضا براهنی؛ تاریخ ما، به شهادت خودش، در طول قرن‌ها، تاریخی مذکر بوده است؛ یعنی تاریخی بوده است که همیشه مرد؛ ماجراهای مردانه؛ زور و ستم‌ها و عدل و عطوفت‌های مردانه؛ نیکی‌ها و بدی‌ها؛ محبت‌ها و پلشتی‌های مردانه بر آن حاکم بوده‌اند. مرد از نظر بزرگ‌ترین مورخ ایران یعنی ابوالفضل بیهقی، بزرگ‌ترین عنصر سازنده‌ی تاریخ است و به همین دلیل هر کجای تاریخ وی را که ورق بزنید، اعمال مردانی را می‌بینید که در حال ساختن یا نابود کردن چیزهایی هستند و این چیزها همه عناصر تاریخی هستند.^۱

اما «در لابه‌لای قرون متمادی این تاریخ؛ تنها به یک عصر استثنایی از لحاظ اهمیت و قدرت زن برمی‌خوریم و آن دوران مغول است، که می‌توان آن را تاحدودی عصر برابری زن با مرد خواند؛ این جریانی است که با مغول به ایران آمد و با مغول از ایران رخت برپست. هیچگاه زن در این سرزمین تا حد این دوره، توانایی و قدرت و احترام نداشته و در کار حکومت دخیل و سهیم نبوده

۱ - بنگرید: «براهنی، تاریخ مذکر «علل تشتت فرهنگی در ایران»، دفتر اول، صص ۲۱ - ۱۴.

است... در دوران استیلای عنصر ترک بر ایران که پیش از هجوم مغول در حدود دو قرن و نیم به طول انجامید، از لحاظ شباهت فوق‌العاده‌ی آداب و رسوم و سنت‌های قبیله‌ای ترک و مغول؛ به اهمیت و قدرت سیاسی زن برمی‌خوریم. این مسئله سبب ایجاد زمینه‌ای موافق و مساعد در ایران برای او در زمان حکومت بعدی می‌گردد.^۱

به هر حال با تأمل در گفته‌های دکتر بیانی؛ به اهمیت و نقش والای زن در میان ترکان و مغولان پی می‌بریم، امری که می‌توانسته تاثیر مثبتی در جامعه ایران در رابطه با اهمیت و منزلت زن بر جای بگذارد.

یکی از زنانی که از آذربایجان، این خطه ترکان ایران^۲ در دوران معاصر به پا خاسته و همراه با یاران زن خود، برگ‌های زرینی را به صفحات تاریخ این مرز و بوم افزوده؛ «زینب پاشا» این زن اسطوره‌ای تاریخ معاصر آذربایجان می‌باشد.

گفتنی است که شرح حال زینب پاشا و بعضی اقدامات وی که در برخی حوادث و وقایع اواخر دوران ناصرالدین شاه و ایام سلطنت مظفرالدین شاه؛ تاثیرگذار بوده، موضوع این کتاب است که متأسفانه باید اذعان نمود که بنا بر سنت تاریخ‌نگاری حاکم بر این سرزمین؛ در مورد این زن قهرمان نیز با کمبود منابع و اطلاعات جامع مواجه هستیم. تا جایی که تاکنون در مورد این زن قهرمان؛ «کتاب مستقل علمی» به نگارش درنیامده بود؛ و فقط با مقالات و گفتارهای نویسندگانی مواجه می‌شدیم که اکثر آنها نیز نوشته‌های خود را

۱ - بیانی (دکتر شیرین بیانی)، ۱۳۸۲ (زن در ایران عصر مغول)، صص ۸ - ۷.

۲ - این اصطلاح را از نوشته «ژاک دومرگان» (J. Demoragan) دانشمند معروف و رئیس هیئت علمی فرانسوی در حفاری‌های باستان‌شناسی ایران استفاده کرده‌ام؛ آنجا که می‌نویسد: «آذربایجان به معنای صحیح کلمه سرزمین ترک‌های ایران است».

بنگرید: «دومرگان، ۱۳۳۸، ج. ۱، (هیئت علمی فرانسه در ایران مطالعات جغرافیایی)، ترجمه دکتر کاظم ودیعی، انتشارات چهر، تبریز، ص ۳۷۰».

براساس مقاله ارزشمند و تحقیقی آقای عبدالحسین ناهیدی آذر به نگارش درمی‌آوردند.

و به استثنای یکی دو تا از این مقالات؛ به ندرت در میان آنها مطالب جدیدی دیده می‌شد.^۱

در این نوشته که شاید بتوان آن را «نخستین کتاب مستقل تحقیقی در مورد زینب‌پاشا» دانست، سعی شده که مطالب و منابع و گفتارهایی که تاکنون در مورد این زن قهرمان مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، نیز مجال مطرح شدن بیابند که از جمله این موارد می‌توان به گزارشات «سیسیل وود» (Cecil. G. Wood) سرکنسول وقت انگلیس در تبریز و یا اطلاعات شفاهی که از محله و زادگاه این زن قهرمان جمع‌آوری و مکتوب گردیده و یا به برخی مطالب دیگر در این زمینه اشاره نمود...

به هر حال زینب‌پاشا، این زن اسطوره‌ای آذربایجان؛ زنی تاثیرگذار و نام‌آور در دوره و زمانه‌ی خویش محسوب می‌شده؛ شیرزن مبارز و فداکاری که مانند وی در تاریخ ایران بندرت یافت می‌شود و جای تاسف بسیار است که این زن قهرمان با چنین خصوصیتی از رشادت و شجاعت و مردمداری، در لابلای تاریخ مذكر ما گم شده و آن طور که شایسته بوده؛ تاکنون حق وی ادا نشده است.

این که در آن شرایط اجتماعی عصر قاجار؛ زانی بوده‌اند که در مسایل سیاسی و اجتماعی زمان خود دخالت مستقیم نموده و حتی بعضاً پیشروتر از

۱ - مقاله ارزشمند آقای عبدالحسین ناهیدی آذر در مورد «زینب‌پاشا» نخست به عنوان بخشی از کتاب «زنان ایران در جنبش مشروطه، ۱۳۶۰، صص ۵۴ - ۴۱»، به چاپ رسیده بود. این مقاله اخیراً نیز توسط ایشان در کتاب «سه مبارز مشروطه، صص ۱۴۹ - ۱۲۹» همراه با شرح زندگانی و مبارزات دو قهرمان دیگر آذربایجان، یعنی «امیرحشمت نیساری» و «میرزاانوراله‌خان یکانی» دوباره چاپ شده است. وی در مقدمه کتاب مذکور در این زمینه می‌نویسد: «نوشته‌ای که در پیش رو دارید، در حقیقت مجموعه سه مقاله جداگانه‌ای است که به مرور در طی چند سال گذشته، در نشریات تبریز چاپ شده‌اند. همین مقالات اکنون با تجدیدنظرها و حذف و افزودنی‌ها بار دیگر در این دفتر منتشر می‌شوند...» «سه مبارز مشروطه، ۱۳۸۴، ص ۵».

مردان روزگار خود دست به قیام می‌زده و با پلیدی‌ها و ناعدالتی‌ها مبارزه می‌کردند؛ خود از مسایل قابل تأمل و رشک‌برانگیز تاریخ معاصر آذربایجان و خصوصاً شهر تبریز که در همه زمینه‌ها در طول تاریخ این خطه حرفی برای گفتن داشته؛ محسوب می‌گردد...

در خاتمه؛ این کتاب را تقدیم به مادرم و تمام مادران و دختران فداکار آذربایجانی می‌نمایم که در طول تاریخ این خطه، نشان داده‌اند که هر یک در مواجهه‌ی با مسایل و مشکلات طاقت‌فرسا؛ خود «زینبی» بشمار می‌آیند و همچنین از همسر «صدیقه طالبی» که در بازخوانی این مطالب و بیان نکته‌هایی سودمند مرا یاری نموده و به عبارت دیگر در نوشتن این کتاب یار و یاورم محسوب می‌شده؛ کمال تشکر را دارم.

«تبریز - ۱۳۸۷»

«مجید رضازاد عموزین‌الدینی»

**زادگاه زینب پاشا
و مختصری در مورد منزلت زن در میان ترکان**

فصل اول:

محله «عموزین الدین» زادگاه زینب‌پاشا

زادگاه و محل سکونت «زینب‌پاشا» این شیرزن دلاور آذربایجان؛ محله عموزین الدین شهر تبریز بوده است. بدیهی است که قبل از پرداختن به احوال و اقدامات این زن مبارز؛ آشنایی اجمالی با زادگاه وی ضروری می‌نماید. به نوشته دکترمشکور؛ نام این محله «در وقفنامه مظفریه از عهد جهان‌شاه قراقویونلو؛ امیرزین‌العارفین آمده است. اکنون از محلات شمال تبریز است. از شمال به مهرانرود [میدان چای] و از جنوب به حکم‌آباد و از مشرق به محله چوستدوزان^۱ و از مغرب به محله جمشیدآباد یا گامیشاوان محدود است. این محله را چهار مسجد است که معروف‌ترین آنها مسجد موجوز (معجز) است که از میان آن کوچه پهنی می‌گذرد و اهالی وقت‌های بیکاری را غالباً در آن می‌گذرانند».

آبخور این محله از قنات «ایلانلی» بوده که خشک شده و اکنون از قنات دیگری به نام «میرقاسم» که مربوط به محله جمشیدآباد است، استفاده می‌کنند. شغل بیشتر اهالی کشاورزی و قالی‌بافی است.^۲

مؤلف کتاب «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز»؛ نام این محله را به صورت «امیرزین‌الدین» آورده و می‌نویسد: قنات علی خواتون که چشمه‌ای قدیمی و کوچک است از جانب شرق به این کوی جاری می‌شود و در ذیل «قنات کوچه‌باغ» نیز می‌نویسد: «این ینبوعی^۳ است پرآب و صافی. بساتین کوچه‌باغ و امیرزین‌الدین را بهره بخشد».^۴

نادر میرزا همچنین در ذکر «قنات سنجاق» و «قنات حاجی حسن بیگ» نیز ذکری از محله عموزین‌الدین [امیرزین‌الدین] آورده است.^۵

۱ - چون بعضی از پیشه‌وران این محله به دوختن نوعی کفش ساده به نام «چوست» می‌پرداختند؛ از این رو مردم این محله را به ترکی «چوست‌دوزلار» [چوست‌دوزان] نامیده‌اند. «مشکور، ۱۳۵۲، ص ۱۱۹».

۲ - «تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، ۱۳۵۲، ص ۱۱۲».

۳ - چشمه، جوی پرآب.

۴ - «نادر میرزا، ۱۳۷۳، ص ۶۵».

۵ - نادر میرزا، همان، صص ۹ - ۵۸

در نقشه‌های که در دوازدهم شعبان (۱۲۹۷ ه ق) و تحت عنوان «نقشه دارالسلطنه تبریز»^۱ رسم شده از این محله به نام «عموزین‌الدین» نام برده شده است. در این نقشه همچنین «قبرستان عموزین‌الدین» و در مقابل آن یکی از مساجد این محله تحت عنوان «مسجد عموزین‌الدین» قابل مشاهده است.

مسجد فوق؛ گویا همان مسجد معروف به «حاج‌آخوند» این محله است که در دهه ۱۳۷۰ ش به علت خیابان‌کشی و عبور خیابان آذربایجان از آن؛ تخریب گردید و محل دقیق آن در چهارراه عموزین‌الدین فعلی واقع بوده است.^۲

بر روی قبرستان کهن و بزرگ محله نیز که در نقشه مذکور قابل مشاهده است؛ در دوره سلطنت محمدرضا پهلوی، مدرسه‌ای ساخته شده است.^۳ ولی قسمت قابل ملاحظه‌ای از این گورستان همچنان در پشت مدارس فوق پابرجاست، ولی چندین سال است که اجازه تدفین در آنجا داده نمی‌شود.

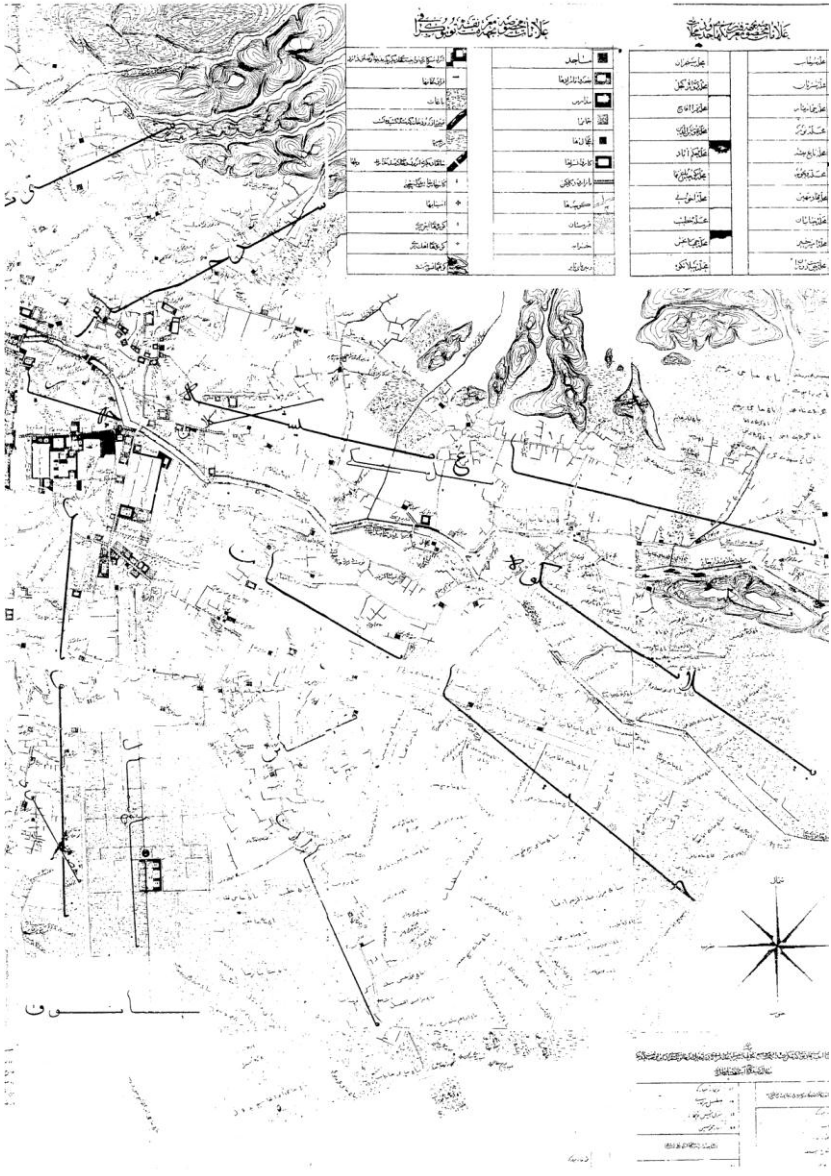
۱ - این نقشه یکی از معتبرترین نقشه‌هایی است که از شهر تبریز تهیه شده است. نقشه دارالسلطنه تبریز به امر ولیعهد، مظفرالدین میرزا به اهتمام عباس‌خان سرتیپ و رئیس مدرسه دولتی تبریز (مدرسه دارالفنون)، و محمدمیرزامهندس و محمدرضامهندس، در دوازدهم شهر شعبان‌المعظم سال ۱۲۹۷ ق در تبریز ترسیم شده و در دارالطبایع کربلایی اسدآقا به طبع رسیده است. نقشه دارالسلطنه تبریز یکی از مدرن‌ترین نقشه‌های قدیمی تهیه شده در ایران محسوب می‌شود. طراحان اصلی نقشه، محمدرضا مهندس و سرهنگ قراجه‌داغی بوده‌اند. نقشه دارالسلطنه تبریز (قراجه‌داغی) شاید کامل‌ترین نقشه‌ای باشد که تا اواخر دوره قاجار از شهر تبریز تهیه شده است. به اعتبار وجود حجم بالای اطلاعات در متن نقشه، به جرات می‌توان نقشه دارالسلطنه تبریز را کتابی تصویری نامید. «فخاری تهرانی، پارسی، بانی مسعود، ۱۳۸۵، (بازخوانی نقشه‌های تاریخی شهر تبریز)، ص ۴۴».

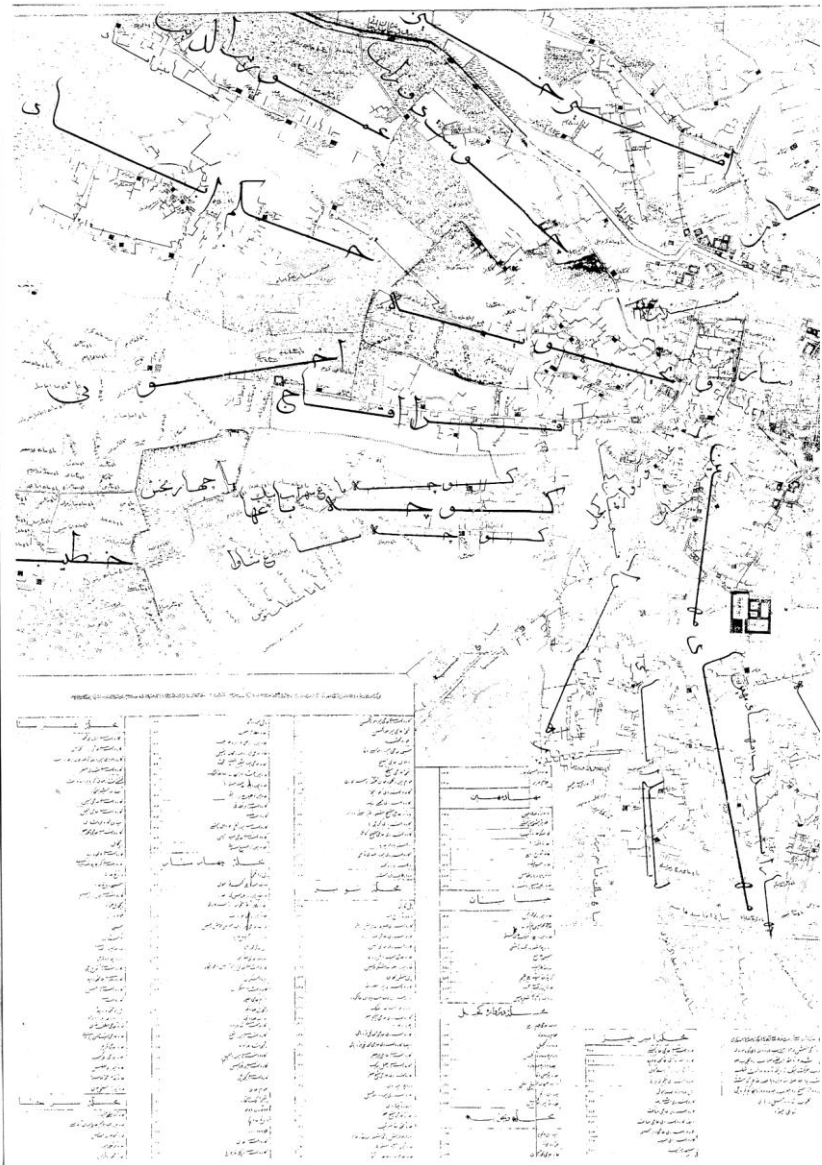
۲ - اهالی قطعه زمینی را در اطراف خیابان آذربایجان، پایین‌تر از چهارراه مذکور برای ساختن مسجدی با همان نام خریداری کرده‌اند، ولی ساخت آن هنوز آغاز نشده است.

۳ - «در آبان ماه ۱۳۳۰ (ش) دبستان «بهار» در محله عموزین‌الدین به مدیریت آقای عباس عمیدی از طرف اداره فرهنگ تاسیس گردید». این مدرسه به یاد «میرزامحمدتقی ملک‌الشعراء بهار»؛ به این نام موسوم شد. «امین سبحانی، ۱۳۳۷، (تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز)؛ صص ۳۲۴ - ۳۲۱».

مدرسه‌ی دیگری نیز بعدها در قسمت دیگر «قبرستان» و در پشت این مدرسه ساخته شد.

تصویر نقشه دارالسلطنه تبریز





تصاویری از گورستان عمو زین الدین



همچنین بر روی نقشه؛ باغ حاج میرزا علی اشرف خان حکیم و پایین تر از آن به طرف مرکز شهر باغ «حاج میرزا علی قاجار» نیز نشان داده شده است، که امروزه اثری از این باغها نیست زیرا در آن باغات؛ خانه سازی انجام گرفته و به محل سکونت افراد تبدیل شده است.

لازم به ذکر است که نام این محله در دوره قراقویونلوها «امیرزین العارفین» بوده است و این نام در «وقفنامه مظفریه» یا (وقفنامه گوی مسجد) [مسجد کبود] که دکتر مشکور آن را به عینه در کتاب خود درج کرده؛ به همان شکل مذکور آورده شده است. در قسمتی از این وقفنامه و در ذیل «موقوفات داخل شهر تبریز» آمده است:

«اما املاکی را که در داخل تبریز واقع است و وقف این بقعه کرده از این قرار است:

... (۲۰) - همه اراضی واقع در «حکماباد» که بیرون از دروازه ویجویه است... و آن قطعه زمینی معروف به زمین «بخش ضیاء» است که به کوچه های صدرآباد و از دو جانب به ساقیه^۱ صدرآباد و زمینی که معروف به امیرزین العارفین است، محدود می باشد...»^۲.

(۳۴) - زمین محدود به ملک خواجه حسن سفریجی، و موقوفات شیخیه کججیه، زمین نظام کاشی، و زمین امیرزین العارفین و شرکاء اوست، و کشتزار شصت من است.^۳

این محله بعضاً در برخی وقایع شهر تبریز در دوره معاصر؛ نقش چشمگیری ایفا نموده است که غیر از مسئله جنبش زنان در دوره ناصری (قیام زینب پاشا)؛ می توان به وقایع دیگری نیز در این زمینه اشاره نمود؛ مثلاً بنا به نوشته مؤلف کتاب «آئین فتوت و جوانمردی و پهلوانان آذربایجان»؛ «حاج الهیار» جوانمرد معروف تبریز در دوره قاجاریه؛ با این محله ارتباط داشته است؛ وی در این زمینه می نویسد: «به نقل از خادم

۱ - ساقیه: جوی خرد.

۲ - به نقل از: «مشکور، ۱۳۵۲، صص ۶۵۹ - ۶۵۶».

۳ - همان، ص ۶۶۰.

آیت‌الله‌حاج‌میرزا‌جواد مجتهد تبریزی؛ زمانی یکی از اتباع روس یک دختر اهل تبریز را شبانه با زور به کنسول روس می‌برد؛ وقتی مردم خبردار می‌شوند به عنوان اعتراض به عمل تبعه روس بازار را می‌بندند. خادم‌آقا می‌گوید: آقا به من دستور داد برو بگو که مردم، بازار را باز کنند، بعداً مرا خواست و گفت: این نامه را ببر در محله «عموزین‌الدین» در فلان باغ را بزن و نامه را به او بده؛ خادم‌آقا می‌گوید: عصر همان روز رفتم و در را زدم، مردی قوی‌هیكل بیرون آمد، نامه را دادم وقتی خواند، گفت: برو به آقا بگو چشم. نزدیکی‌های اذان صبح بود دیدم در زدند، رفتم و دیدم همان مرد قوی‌هیكل بود. وقتی به آقا گفتم، آقا فرمودند: فوراً بگو بیاید، وقتی وارد شد دیدم از زیر جبه‌ای که پوشیده بود، سر تبعه روس را بیرون آورد و به آقا نشان داد و مرخص شد، بعد از رفتن وی به آقا گفتم او چه کسی بود؛ فرمود: او پهلوان حاج‌الهیاریان است. صبح شد، باز دیدم که در شهر پیچیده، سر تبعه خطاکار روس را شبانه بریده و رفته‌اند.^۱

در روزنامه «شرق» منتشره در «تهران» در این زمینه آمده است: «جوانمرد، بی‌بلا و بی‌قفس باشد. این را در مرامنامه آیین جوانمردی پهلوانان خوانده بودم و عجیب است که این جمله همیشه با تصویری از قانلی دالان (دالان خون‌آلود) ظاهر می‌شد. حاج‌الهیاریان^۲ را دوست داشتم، ندیده بودمش. ندیدمش. خادم یک مجتهد تبریزی گفت که او کیست. گفت که از چشم‌هایش خون می‌چکیده، اما عطفی خونین در آن نهفته بود. همه چیز از یک بی‌عصمتی شروع شده بود. مردم به عنوان اعتراض بازار را بسته بودند. آقا به خادم می‌گوید، برو به مردم بگو بازار را باز کنند. این نامه را هم ببر در محله «عموزین‌الدین» به فلان باغ بده. خادم پیر گفت رفتم باغ، مرد درشت‌هیکلی آمد و نامه را گرفت و خواند و گفت: برو به آقا بگو چشم.

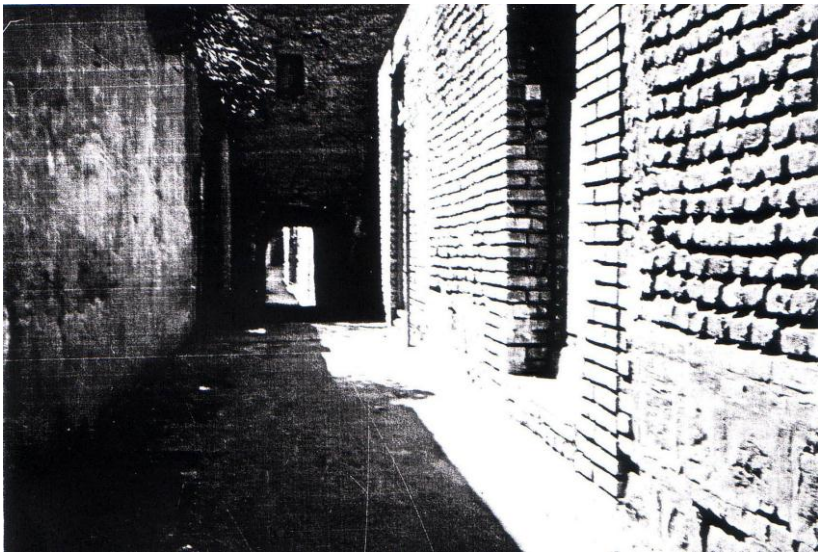
۱ - مویاب، ۱۳۷۷، ص ۱۸۱.

۲ - در مورد «حاج‌الهیاریان» این جوانمرد معروف تبریز در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار؛ بنگرید: «نادرمیرزا، ۱۳۷۳، (تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز)، صص ۳۰۶ - ۳۰۵.

خادم گفت نزدیکی‌های صبح دیدم در زدند. رفتم دیدم همان مرد درشت است. آقا فرمود، فوراً بگو بیاید، وقتی وارد شد، دیدم از زیر جبه‌اش سر تبعه روس را بیرون گذاشت و مرخص شد. صبح در شهر باید بودی و می‌دیددی در چشم‌های جماعتی بی‌غرور چه خبر است...»^۱

گفتنی است که بنا به نوشته «نادر میرزا» «الهی‌ار»، «چند قطعه زمین که زرع صیفی می‌کرد» داشته است.^۲

این باغات در محله عموزین‌الدین قرار داشته و همچنان که گذشت در همین محله بوده است که وی به فکر انتقام از یکی از اتباع روس افتاده است.

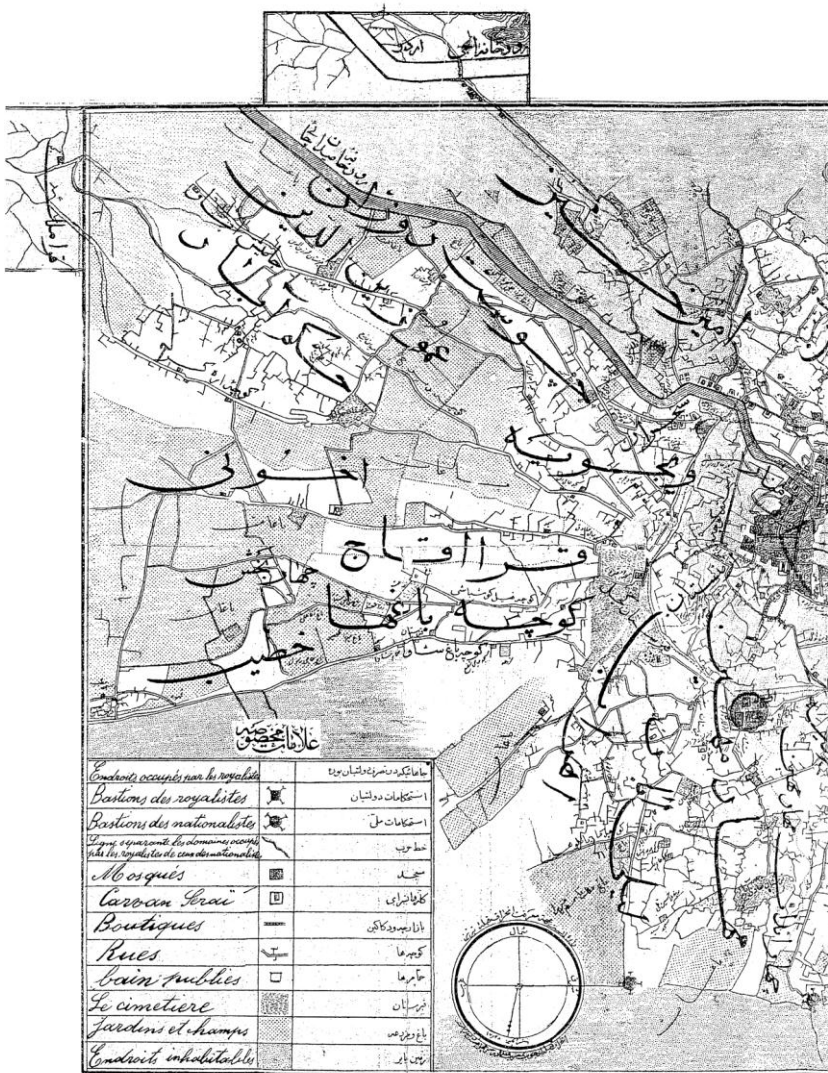


تصویر کوچه‌ای در محله عموزین‌الدین

۱ - شرق (روزنامه - منتشره در تهران)، سال اول، شماره ۷۳، دوشنبه ۳ آذر ۱۳۸۲، ص ۱

۲ - «۱۳۷۳»، ص ۳۰۶.





لازم به ذکر است که در دوره جنگ‌های داخلی تبریز در دوره مشروطه که شهر تبریز به دو قسمت طرفدار دولتیان و طرفدار مشروطیت تقسیم شده بوده، این محله از جمله محلات طرفدار ستارخان و مشروطیت بشمار می‌رفته است؛ «اسماعیل امیرخیزی» که خود از شاهدان این وقایع بوده در این زمینه می‌نویسد: «در قسمت جنوبی (رودخانه میدان چایی) چند محله از قبیل: عموزین‌الدین، آخونی، حکم‌آباد...» مجاهدین فداکاری داشتند...^۱ در این جنگ‌ها؛ اهالی این محله به علت نزدیکی به سنگر اصلی ستارخان یعنی محله امیرخیز؛ کمک‌های زیادی به ستارخان در محله مذکور؛ که آخرین سنگر مشروطیت بوده به عمل آورده‌اند که فراموش ناشدنی است و خاطرات آن امروزه نیز در میان اهالی محله نسل به نسل به یادگار مانده و نقل می‌گردد.^۲

۱ - قیام آذربایجان و ستارخان، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰.

۲ - جد نگارنده؛ «کربلای‌رضا» نیز از جمله افراد این محله بوده که از مجاهدین و نزدیکان ستارخان بشمار می‌رفته و در سنگر امره‌قیز [امیرخیز] به همراه ستارخان و دیگر مجاهدین به دفاع از مشروطیت پرداخته است.

فصل دهم:

نگاهی به منزلت زن در میان ترکان

«زینب پاشا» این زن ترک تبار آذربایجانی، نمونه‌ای از زنان قهرمان این خطه است که در مقطعی از تاریخ معاصر این مرز و بوم نقش قابل تأمل و ارزشمندی در قبال جامعه خود ایفا نموده است.

این که قشر زن در طول تاریخ ایران مظلوم واقع گشته و در هیاهوی «تاریخ مذکر» این سرزمین به حاشیه رانده شده، خود دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد که شرح آن بیرون از حوصله این گفتار است. اما مسئله مهم و قابل تأمل در این میان، تفاوت جایگاهی است که «زن» در ایران و در میان اقوام و ملل مختلف این سرزمین در طول تاریخ داشته است که این مسئله خود می‌تواند موضوع یک «پژوهش» جدی قرار گیرد.

برای مثال منابع تاریخی اذعان دارند که «زن» در میان اقوام ترک تبار این سرزمین از جایگاه بالاتری برخوردار بوده است، در حالی که در «شاهنامه فردوسی» که از منابع مهم زبان فارسی محسوب می‌گردد، جایگاه فروتری برای زن و نقش او در نظر گرفته شده است.

در داستان‌های کتاب «دده قورقود» که از شاهکارهای ادبیات جهان ترک است^۱ «زنان منزلتی بالا و هم‌تراز با مردان دارند. در این داستان‌ها خانواده تک‌زوجی (مونوگام) است و یکی از راه و رسم انتخاب همسر هم‌اورد بودن دختر و پسر در اسب‌سواری و تیراندازی و شمشیرزنی و کشتی و جنگاوری است»^۲.

۱ - «به نظر پروفیسور و. و. بارتولد مستشرق معروف روسی که عمری را در تحقیق دده‌قورقود گذرانیده و همچنین پروفیسور م. ارگین استاد ادبیات ترکی دانشگاه استانبول، حوادث اصلی داستان‌ها در آذربایجان رخ داده است.» «هیئت، ۱۳۸۰، ص ۱۷۹».

۲ - «هیئت، ۱۳۸۰، (سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی)؛ ص ۱۸۰».

سیمای زن در هر یک از داستان‌های دوازده‌گانه کتاب دده‌قورقود ارزشمند و موثر می‌باشد؛ برای مثال در داستان «بامسی به‌یهرک» نه تنها داشتن فرزند دختر عیب و عار نیست، بلکه پدرانی هم هستند که آرزوی داشتن دختر دارند: در این داستان سوم کتاب دده‌قورقود؛ در مجلسی که بایندرخان تشکیل داده بود؛ «بی‌بوره» گریه کرده و خواستار آن شد که تا اهالی مجلس دعا کنند تا وی صاحب «پسر» شود؛ بنابراین نجبای ایل اوغوز دست‌هایشان را به آسمان برده و برای «بی‌بوره» دعا نمودند: «در آن روزها دعای نجبا دعا بود و نفرینشان نفرین و دعاهایشان همیشه برآورده می‌شد. بی‌بیجن (BayBijan) هم به پا خاست و گفت: «نجبا برای من هم دعا کنید که خداوند باریتعالی، برایم دختری عطا فرماید» نجبای ایل اوغوز دست‌های خود را بالا بردند و دعا کردند: «امید این که خداوند باریتعالی به تو هم دختری عطا فرماید...»^۱ و این دختر همان «چیچک بانو» است که شرح داستان وی در کتاب دده‌قورقود و در داستان «بامسی به‌یهرک، صاحب اسب خاکستری» آمده و تامل در آن داستان خود می‌تواند؛ سیمای یک زن را در میان ترکان نشان دهد:

«چیچک بانو» در اسب سواری، تیراندازی و کشتی گرفتن مانند مردان ایل اوغوز یک‌ه‌تاز و ماهر است. «در آن حال دختر [چیچک بانو] گفت: «خوب مرد جوان هیچ کس تاکنون نه در سواری و نه در تیراندازی بر من چیره نشده بود. حالا بیا کشتی بگیریم» از اسب‌ها پیاده شدند و با یکدیگر گلاویز شدند. آنان همانند کشتی‌گیران برابر هم ایستادند و هر یک دیگری را به عقب راند...»^۲ هرچند که در این نبردها «بامسی به‌یهرک» مرد آینده‌زندی چیچک بانو؛ برنده می‌شود ولی خود این جزئیات نشان از جایگاه زن به عنوان یک عنصر هم‌تراز با مرد در فرهنگ ترکان دارد. بانو چیچک چهره بسیار زیبایی از دختران ایل اوغوز است. او خود شوهر خود را انتخاب می‌کند و شوهر انتخابی او بایستی از هر حیث: وفاداری به ایل و دیار، جوانمردی، بهادری، جسارت و توانایی آزموده شده باشد. او خود اسب سواری چابک، تیراندازی

۱ - کتاب باباقورقود [دده‌قورقود]، ۲۵۳۵، صص ۷۹ - ۷۸.

۲ - کتاب باباقورقود، همان، ص ۸۵.

ماهر و شمشیرزنی بی‌باک است. چون نامزدش اسیر می‌گردد خود سال‌ها به عشق خود وفادار می‌ماند. او نمونه‌ای اسطوره‌ای از زنی وفادار، فداکار و بهادر است.^۱

در داستان چهارم کتاب «دده‌قورقود» یعنی «اسارت اوروزبیگ پسر قازان‌بیگ» نیز یکی از قهرمانان اصلی داستان زنی به نام «بورلاخاتون» است که همانند مردان ایل «اوغوز» و همسرش «قازان»، به جنگ با دشمنی می‌رود که فرزندش «اوروز» را به اسارت گرفته است. «بورلاخاتون بالابلند که از فکر پسر جوانش نتوانسته بود آرام گیرد. دستور داد اسب سیاهش را آوردند. بی‌درنگ سوار شد و شمشیر سیاهش را برگرفت و چهل ندیمه دوشیزه‌اش را در خود جمع کرد. او گفت «تاج سرم قازان برنگشت و به دنبال رد پای او باید راه افتاد...».

و در ادامه آمده است: شمارش دلاوران ایل اوغوز دشوار بود. همه سرداران قازان فرا رسیدند. «دوندار» به جناح راست دشمن و «قارابوداغ» به جناح چپ و قازان بانجیای اوغوز به قلب دشمن زد. «بورلاخاتون بالابلند شمشیرش را برفراز سر کفار تیره‌روز چرخاند و آنها را چون برگ پائیزی به خاک ریخت ملک کافر شکست خورد و جنگجویانش از او جدا ماندند. وحشت به جانشان افتاد و به دره‌ها گریختند» قازان و بورلاخاتون نزد پسر خود آمدند. جنگ در راه ایمان به پیروزی انجامید. نجیای اوغوز غنایم جنگی فراوان به دست آوردند. آنان به قلعه آغچاسورمه‌لی (Aghcha surmelu) آمدند و قازان چهل چادر برپا داشت هفت شبانه‌روز جشن گرفتند چهل کنیز و غلام را به خاطر پسرش آزاد نمود و دده‌قورقود آمد و آهنگ شادی نواخت...^۲

در کتاب دده‌قورقود زنان منزلتی ارجمند و ستایش‌آمیز و هم‌تراز با مردان دارند. «هرچند که دنیای قهرمانی دنیای مردهاست. اما در کتاب دده‌قورقود، زنان نیز فراموش نشده‌اند. به طور کلی در تمامی داستان‌های دده‌قورقود زنان با مردان دارای مقام و موقعیتی هم‌تراز هستند. زنان به عنوان مادر مورد ستایش و حرمت فراوان قرار

۱ - کریمی، ۱۳۸۲، ص ۲۵.

۲ - کتاب باباقورقود [دده‌قورقود]، پیشین، صص ۱۵۱ - ۱۴۷.

گرفته و به عنوان زن، مورد علاقه و احترام واقع می‌شوند. آنان اغلب مشاوران خوبی برای شوهرانشان هستند. دیرسه‌خان (در داستان بوغاج) و بگیل (در داستان ایمران) از ورطه‌های بحرانی بدان لحاظ سالم بیرون می‌آیند که نصایح مدیرانه زنان خود را به کار می‌بندند. تعداد قهرمانان زن در این اثر کمتر از مردان نیست چرا که اسم بیست و چهار زن قهرمان در این کتاب آورده شده است که از میان آنان چیچک خاتون، سالجان خاتون، بورلاخاتون شخصاً در نبرد علیه دشمن درگیر شده و پیروز هم می‌شوند.^۱

از طرفی «ابولغازی بهادرخان» در «شجره‌تراکمه» و در «ذکر خان شدن بوغرا» پسر قراخان؛ از زن وی نیز به شایستگی و با صفات بسیار عالی یاد کرده که این مسئله خود نشان از منزلت زن در میان ترکان می‌تواند باشد: «خاتون وی بابرنام زنی بسیار عاقله، زاهده، عابده، صالحه و کافیه بود. پس از فوت وی بوغراخان سوگواری بسیار کرد. یک سال تمام با کسی سخن نگفت و از سرا بیرون نیامد...»^۲

و هم اوست که به حکومت «زنان» در میان اوغوزها اشاره کرده و آورده است: تاریخ‌دانان و نوازندگان ترکمن نقل کرده‌اند: هفت دختر مدت‌ها ایل اوغوز را مطیع خود کرده بر آن حکومت کردند. یکی از آنها «آلتون گوزگی» ملقب به «بولار راست قامت» که دختر «سوندون‌بای» و همسر «سالورقزان‌آلپ» بود. دومی «بارچین‌سالور» دختر «قارمش‌بای» و همسر «مامش‌بیگ». آرامگاه وی در ساحل سیر دریا «سیحون» بر همه مشهور است. اوزبک به آن «کاشانه سبز بارچین» گویند. آن گنبدی کاشی‌کاری شده و زیباست.

سومی «شاباتی» دختر «قایی‌بای» و همسر «جاولدریلا‌آلپ» است. چهارمی «گونین گورکلی» دختر «قوندی‌بای» همسر «بیاگان‌آلپ» است. پنجمی «گونین گورکلی» دیگر دختر «یوماق‌بای» و همسر «قارقین قوناق‌آلپ»

است.

۱ - کریمی، ۱۳۸۲، (سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان)، ص ۲۶.

۲ - ابولغازی بهادرخان، ۱۳۸۳، ص ۴۶.

ششمی «گرچه پولادی» دختر «آلپ ارسلان» و همسر «کتان قرآلپ» است. هفتمی «قوغادلی» دختر «فتق‌بای» و همسر «قیماچ» فرزند «دودال‌بای» است.^۱ بدیهی است که مطالب فوق از قدر و منزلت زن در میان ترکان اوغوز حکایت دارد، تا جایی که مشخص می‌گردد که در میان این دسته از ترکان؛ زن از آنچنان موقعیت بالایی برخوردار بوده که حتی می‌توانسته به مقام حکمرانی نیز دست یابد.

دکتر «شیرین بیانی» استاد دانشگاه تهران؛ در مورد جایگاه زن در میان «ترکان» می‌نویسد: هنگام حمله مغولان به ایران؛ بیش از دو قرن و نیم می‌گذشت که قبایل ترک آسیای مرکزی به این سرزمین مسلط شده، و حکومت‌های کم و بیش بزرگ و مهمی تشکیل داده بودند. هرچند که ایرانیان کوشیده بودند که تمدن و فرهنگ و آداب و سنن خود را از سیطره ترکان مصون دارند و تا حدود زیادی نیز موفق شده بودند؛ مع‌هذا در طول این مدت طولانی نظام اجتماعی این سرزمین تغییرات اساسی یافت، که از آن جمله است چگونگی وضع زن در جامعه ایرانی که بنا بر سنت قبیله‌ای آسیای مرکزی؛ حقوقی بالاتر و مقامی والاتر از آنچه داشت؛ یافت. «قبایل ترک مانند مغول‌ها برای زن اهمیت فراوان و احترامی فوق‌العاده قایل بودند و زن و مرد تقریباً از حقوق مادی و معنوی مساوی برخوردار بودند. زنان در کار خانواده، گردش چرخ اقتصادی، جنگ و امور گوناگون دیگر قبیله همراه همسران خود مشغول فعالیت بودند، ثروت خاص خویش داشتند، به مقاماتی نایل می‌شدند و در مواقع لزوم زمام امور قبیله یا ایل را در دست می‌گرفتند. پس از آن که ایلات موفق به ایجاد حکومت‌های محلی و سپس توسعه و بسط و تاسیس امپراتوری‌هایی شدند و بر سرزمین‌های متمدن و شهرها دست یافتند، در لابه‌لای سنت‌های قبیله‌ای که با خود به ارمغان آوردند، یکی هم احترام و اهمیت به مقام زن بود...»^۲

زنان آزاده ترک، در همه جا با مردان در یک ردیف قرار داشته و با آنان متساوی‌الحقوق بودند و در به حرکت درآوردن چرخ زندگی، زن و مرد مشترکاً تلاش

۱ - «بولغازی بهادرخان، همان، صص ۷۷ - ۷۶».

۲ - زن در ایران عصر مغول، ۱۳۸۲، ص ۹.

می‌کردند و حتی زنان در این کوشش نقش بیشتر از مردان داشتند زنانی که سوار بر اسب، دشت‌ها و کوه‌ها را زیر پا می‌گذاشتند. حتی در پشت اسب بچه‌هایشان را به دنیا می‌آوردند، در جنگ‌ها همدوش مردان می‌جنگیدند. زنانی که در زیبایی ضرب‌المثل بوده، وصف‌شان به عنوان: پری‌رویان قپچاقی، ختا، ختن، تاتار و حصار و غیره... زینت‌بخش اشعار شاعران بوده. در عین حال بی‌پرده و گشاده‌رو بودند. چنان که شاعری گفته:

ترکان ختا به حسن غرقند همه پوشیده قبا، برهنه فرقدند همه

آنان در حقیقت نیازی به پوشاندن روی و موی خود نمی‌دیدند. زیرا طبق رسم آنان این مردان بودند که باید چشم خود را از نگاه به زنان نامحرم می‌بستند. چنان که شاعر بزرگ آذربایجان نظامی گنجوی در شرفنامه خود آنجا که اسکندر به دشت قفچاق (قفچاق) می‌رسد، صحنه‌ای از زندگی عشایری ترکان را به تصویر کشیده و می‌گوید:

بیابان همه خیل قفچاق دید در اولعبتان سمن ساق دید
همه تنگ چشمان مردم فریب فرشته ز دیدارشان ناشکیب
نقابی نه بر صفحه‌ی رویشان نه باک از برادر، نه از شویشان
چو شه دید خویان آن راه را نه خوب آمد آن قاعده شاه را
به پیران قفچاق پوشیده گفت که زن روی پوشیده به در نهفت

چون آن دشتبانان شوریده راه شنیدند یک، یک سخن‌های شاه
سراز حکم آن داورى تافتند که آئین خود را چنان یافتند
به تسلیم گفتند ما بنده‌ایم به میثاق خسرو شتابنده‌ایم
ولی روی بستن ز میثاق نیست که این خصلت آئین قفچاق نیست

گر آئین تو روی بر بستن است در آئین ما چشم در بستن است
 چو در روی بیگانه نادیده به جنایت نه بر روی، بر دیده به
 عروسان ما را بس است این حصار که با حجله‌ی کس ندارند کار
 بلی شاه را جمله فرمانبریم ولیکن ز آئین خود نگذریم
 چو بشنیده شاه آن زبان آوری زبون شد زبانش در آن داوری

این آزادی در اوضاع زنان ایران نیز بی‌تاثیر نبود و سبب شد که آنان نیز در صحنه‌ی زندگی برای رسیدن به آسایش و رفاه با مردان مشترکاً تلاش کنند، صرفاً بانوی حرم و وسیله‌ی تمتع مردان و یا دستگاهی برای تولیدمثل نباشند در اثر همین تحولات، ارزش و احترام و اهمیت زنان ایرانی نیز در نزد مردان نسبت به گذشته ارتقاء یافت. زنان ترک علاوه بر آن که در امور اجتماعی دخالت داشته و موثر بودند، در عالم سیاست نیز حضور فعالانه داشتند. نمونه‌های زیادی از این قابلیت‌ها و فعالیت‌ها در تاریخ ایران ثبت است...^۱

در دوره ترکان غزنوی به چند دلیل نفوذ زن در جامعه ایرانی کم‌رنگ بوده که از دلایل آن می‌توان به فقدان زمینه قبلی و عدم آمادگی جامعه ایرانی برای پذیرا شدن زن به عنوان حاکم و هم‌ردیفی او با مرد؛ تعصب مذهبی شدید بنیانگذار حکومت، و تظاهر به حفظ ظواهر دین اسلام و نفوذ یافتن غلامان در دل سلاطین اشاره نمود.^۲

از زمان سلجوقیان که به تدریج زمینه نفوذپذیری سنن قبیله‌ای افزون گردید و به خصوص آنان تظاهر و تعصب مذهبی حکومت غزنوی را نداشتند، زنان از پس پرده‌ها بدرآمدند و قدرت و مقامی را که در سرزمین‌های موطن خود داشتند؛ بازیافتند. در این دوره به زنان به سلطنت و حکومت رسیده یا زنانی که به طور

۱ - دیلماج (ماهانه)، شماره ۶، اسفند ۱۳۸۳، (زن در دوره حاکمیت ترکان - میرهدایت حساری)، ص ۲۹.

۲ - بیانی، پیشین، ص ۱۰

مستقیم یا غیرمستقیم در سلطنت با شوهران یا فرزندان خود شریک بودند، به تعدادی نسبتاً چشم‌گیر برمی‌خوریم.^۱

عصر سلجوقی را باید یکی از جلوه‌های مهم حیات سیاسی و اجتماعی خواتین بشمار آورد. در این دوران، ترکان خاتون، دختر طمغاج‌خان؛ پادشاه سمرقند و همسر ملک‌شاه سلجوقی، با ایفای نقش سیاسی در امور حکومتی، پی‌آمدهای مهمی در باب مسایل گوناگون حکومت داشت. برنامه‌ریزی‌ها و زمینه‌چینی‌های او برای ولی‌عهدی پسر خردسالش، محمودابن‌ملکشاه، سبب مخالفت خواجه‌نظام‌الملک طوسی و بروز کدورت میان ملک‌شاه و وزیر گشت. خاتون بعد از وفات ملک‌شاه در سال ۴۸۵ هـ ق خلیفه را واداشت تا محمود، پسر خردسال او را به جانشینی ملک‌شاه بگزیند. پس از این اقدام، ترکان خاتون از بغداد بازگشت و وارد اصفهان شد و بعد از محاصره‌ی این شهر از سوی برکیارق، عاقبت طرفین تن به صلح دادند، ولی ترکان خاتون شخصی را در پی او فرستاد و پس از جنگ دو سپاه، لشکر ترکان خاتون شکست خورد. ترکان خاتون عاقبت در سال ۴۸۷ هـ ق درگذشت.^۲

از دیگر شخصیت‌های مهم «زن» در این دوره، می‌توان به مادر «سلطان‌ارسلان بن‌طغرل» اشاره نمود که مولف «راحة‌الصدور...» در مورد آن آورده است: «و پنداری نظام آن دولت و قوام آن مملکت بدان خاتون سعیده بود کی دیندار و نیکوکار و ترسکار بود و تربیت علما و صدقات و صلوات بزهاد فرستادن پیشه و سیرت او بود...»^۳

پس از تجزیه حکومت سلجوقی عصر حکومت اتابکان بر ایالات مختلف ایران و سپس خوارزمشاهیان و مغول دوره شوکت و قدرت زن در ایران محسوب می‌شود.^۴

لازم به ذکر است که آخرین بازمانده اتابکان آذربایجان نیز ملکه‌خاتون زن اتابک اوزبک و دختر طغرل سوم بود که همراه همسر خود در امور آذربایجان نقش اساسی

۱ - بیانی، پیشین، ص ۱۴.

۲ - تاریخ اسلام (فصلنامه)، سال ششم، تابستان ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۲، صص ۶ - ۱۵۵.

۳ - راوندی، ۱۳۶۴، ص ۲۹۹.

۴ - بیانی، پیشین، صص ۱۶ - ۱۵.

داشت و حتی بعد از فرار اوزبک به گنجه به هنگام آمدن جلال‌الدین خوارزمشاه این زن چند صباحی نیز حکمرانی مناطقی از آذربایجان و تبریز را در اختیار داشته است. به نوشته دکتر شیرین بیانی؛ شاید اغراق نباشد اگر بگوییم مقام و اهمیت زن در عصر مغول در هر مرتبه و طبقه‌ای از طبقات جامعه قابل مقایسه با هیچ یک از ادوار نیست و آن را باید دوره‌ای استثنایی و خاص دانست، به طوری که این وضع، مردمان بیگانه معاصر خود را به شگفتی و اعجاب وامی‌داشته است. «چیزی که در این بلاد مایه‌ی تعجب فراوان بود، احترامی است که درباره زنان خود داشتند. مقام زن در میان این مردم بیشتر از مقام مرد است». (سفرنامه ابن بطوطه، ص ۳۲۹) یا مقام زن پیش ترک‌ها و مغول‌ها خیلی بلند و محترم است. (همان، ص ۲۲۲)^۱

در این دوره؛ «حکومت زنان به صورت‌های مختلف اعمال می‌شده است. به خصوص ترکیب و امتزاج قبایل ترک و مغول و نحوه زندگی عشیره‌ای آنان که با اقتدار مادر آمیخته بوده، میزان تاثیر خواتین بزرگ را در امر حکومت افزایش داده که این امر موجب تحکیم سنت حکومت زنان در تاریخ ایران شده است. در واقع پایه و اساس دخالت زنان در حکومت نشأت گرفته از قدرت مادرانه زنان و نیروی زاینده‌گی و تربیت آنان است... حکومت کردن امرا و حکام و پادشاهان مغول نیز علی‌الرسم منوط به نظر خواتین و به خصوص خواتین بزرگ بوده است: «بوقا به ارغون گفت: تدبیر آنست که چند گروه شده به اطراف ممالک روانه شویم تا احمد را به دست آوریم و بعد از آن به خدمت اولجای خاتون و دیگر خواتین رسیده به کنگاج همگان پادشاهی را به یکی از پسران مقرر گردانیم... ارغون چهارشنبه (سال ۶۸۳ ق) از رودخانه به مرور گذشته به اردوهای خواتین فرود آمد... خواتین و امرا به پادشاهی ارغون اتفاق کردند و دست بیعت دادند». (جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۸۰۰) زنان مغول چون بنابر سنت مغولان اختیارات بیشماری در اداره امور مملکت داشتند از تحرک سیاسی وسیعی نیز برخوردار بودند...»^۲

۱ - «زن در ایران عصر مغول، پیشین، ص ۷۹».

۲ - حجازی، ۱۳۷۶، (به زیر مقنعه) صص ۱۴۳ - ۱۴۱.

«برتولد اسپولر» (Bertold spuler)؛ محقق و دانشمند معروف آلمانی در این زمینه می‌نویسد: وضع و موقعیت زن نزد مغولان به مراتب آزادانه‌تر از نزد اعراب بوده است... همسران بزرگان مغول؛ خصوصاً زنان اصلی فرمانروا؛ برای خویش خیمه اختصاصی داشتند و می‌توانستند در درون آن آزادانه زندگی کنند. آنان مجاز بودند وسایلی را که در اختیار داشتند، به دلخواه خود به کار برند. زنان نیز می‌توانستند خیمه‌هایی را که به ارث برده بودند؛ به دیگران ببخشند.

گذشته از خیمه اختصاصی و نیز گاه‌گاه به جای آن به زنان در دوران‌های بعد قسمت‌هایی از املاک سلطنتی واگذار می‌شد. علاوه بر آن از قدیم متداول بود، که قسمتی از غنایم جنگی به زنان داده شود؛ هلاکو و اباقا نیز این عادت دیرینه را حفظ کرده‌اند. در زمان صلح می‌بایست هدایای نقد جایگزین غنایم جنگی شود.

زنان مغول نه تنها وقتی که رسماً نایب‌السلطنه و یا فرمانروا (ساتی‌بک) بودند، بلکه حتی در مواقع دیگر نیز در امور دولت دخالت می‌کردند و به تناسب شخصیت‌شان در این راه نفوذ می‌یافتند. مغولان ظاهراً این نوع دخالت را صحیح می‌دانستند.

موقعیت ممتازی که زنان نزد مغولان داشتند و در قانون‌گذاری آنان انعکاس یافته بود، در ایران بی‌تاثیر نماند. نقشی را که زنی چون ترکان‌خاتون در فارس به عهده گرفت و این واقعیت را که زنی حتی به اتابکی فارس رسید یادآور می‌شویم، فاتحان مغول در زندگی روزانه رعایای خود نیز سرمشق قرار گرفتند. و به این ترتیب تغییراتی در زندگی مردم مغلوب محسوس گردید.

زن مسئول فراهم آوردن وسایل آسایش شوهر و نیز به فرمان چنگیزخان عهده‌دار نظارت در وضع سلاح و ساز و برگ جنگی او بود. و همچنین موظف بود که در تامین آسایش خانواده و کودکان بکوشد. او مکلف بود، که لباس‌های پوستین و گیره، کفش، چکمه و اشیاء دیگر چرمی را آماده کند. زنان عهده‌دار بارگیری شترها و

هدایت‌گاری‌ها بودند و روی هم رفته در زندگی اقتصادی از جمله دام‌داری سهم به‌سزایی داشتند.^۱

به هر حال «مغول سنت نفوذ و اهمیت زن و برعهده داشتن نقش فعال وی در جامعه را برای ملل تحت تابعیت خود به ارمغان آورد. هرچند این سنت به نسبت فرهنگ و نظام اجتماعی هر منطقه‌ای تحول و دگرگونی یافت، مع‌هذا به سبب قدرت و استحکام آن تا حد بسیاری به آن جوامع تحمیل شد. ایران از این امر مستثنی نماند، بخصوص که حکومت‌های ترک قبل از مغول که دو قرن و نیم به زندگی خود در این سرزمین ادامه داده بودند^۲، از لحاظ شباهت‌های بسیار سنن و آداب قبیله‌ای، توانستند تاحدی زمینه موافق و مساعدی از لحاظ اهمیت زن برای دوره مورد بحث فراهم آورند... در اثر غلبه قوم مغول بر ایران و به دنبال آن ایجاد دگرگونی‌های عظیم فرهنگی و اجتماعی، اهمیت و قدرت زن در تاریخ این سرزمین فزونی می‌یابد و اوج فوق‌العاده می‌گیرد و زن که تا آن زمان همواره نقش خود را به طور غیرمستقیم در سیاست و جامعه ایفا می‌کرده، بی‌باکانه و مستقیم وارد عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی می‌شود.» (زن در ایران عصر مغول، پیشین، صص ۱۵۰ - ۱۴۸)

یکی دیگر از زنان قدرتمند و بانفوذی که در این دوره در تاریخ آذربایجان مطرح است، «ساتی بیگ» دختر اولجایتو و خواهر ابوسعیدخان می‌باشد. این زن در سال ۷۳۹ هـ. ق به تخت سلطنت ایلیخانان مغول در شهر تبریز جلوس کرده و سکه‌هایی نیز به نام خود ضرب کرده که امروزه برخی از آنها در دسترس محققان قرار دارد.

دکتر «شیرین بیانی» در مورد به سلطنت رسیدن «ساتی بیگ» می‌نویسد: «پس از مرگ ابوسعید و ایجاد اختلاف بین شاهزادگان ایلیخانی بر سر مسایل جانشینی، یکی از زنان معروف و بزرگ خاندان چنگیزی به نام ساتی بیگ دختر اولجایتو در سال ۷۳۹ هـ به سلطنت رسید و خطبه به نام او خواندند و سکه به نامش زدند. وی

۱ - اشپولر، ۱۳۸۰، (تاریخ مغول در ایران)، صص ۳۹۷ - ۳۹۴.

۲ - حضور ترکان در ایران و آذربایجان به ادوار خیلی قدیم‌تری نیز می‌رسد. بنگرید: «رضازاد عموزین‌الدینی، ۱۳۸۲، (تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان)، صص ۱۴۴ - ۱۳۸.

رکن‌الدین شیخی رشیدی و غیاث‌الدین محمدعلیشاه، دو تن از شخصیت‌های معروف زمان را به وزارت خود برگزید. شیخ‌حسن چوپانی جانب او را گرفت و به اتفاق با شیخ‌حسن جلایری به مخالفت پرداختند، و ساتی بیگ موفق شد در یکی از حملات خود آذربایجان را از شیخ‌حسن بزرگ بگیرد.^۱

مؤلف «تاریخ مغول» در این زمینه می‌نویسد: دو شیخ‌حسن بزرگ و کوچک در ۲۰ ذی‌الحجه سال ۷۳۸ ه. ق در حدود آلاتاغ نخجوان با یکدیگر روبرو شدند و در نهایت آذربایجان و شهر تبریز به دست شیخ‌حسن چوپانی (کوچک) افتاد. بعد از ورود به تبریز شانزده نفر از بازماندگان خاندان چوپانی پیش امیرشیخ‌حسن کوچک آمده از او خواستند که یکی از افراد خاندان هولاکو را به ایلخانی انتخاب کند. چون مردی نامی از آن خاندان باقی نبود، امرای هزاره‌ها و چوپانیان ساتی بیگ دختر اولجایتو و خواهر ابوسعید را که با امیرشیخ‌حسن بزرگ (جلایری) صفائی نداشت به این مقام برداشتند و نام او را در خطبه و سکه داخل کردند.^۲

سرانجام شیخ‌حسن چوپانی که قدرت روزافزون این زن را برای پیشبرد مقاصد خود که داعیه حکومت داشت خطرناک می‌دید؛ به مخالفت با او برخاست یکی از شاهزادگان مغولی به نام سلیمان‌شاه را که از نوادگان هلاکو بود، به سلطنت برداشت و ساتی بیگ را مجبور به ازدواج با او کرد. بدین ترتیب سلطنت بلامنازع این زن در اوایل سال ۷۴۱ ه. ق به پایان رسید.^۳

به نوشته «نبئی»؛ «شیخ‌حسن چوپانی چون خود را زیر نفوذ ساتی‌بیگ و پسر او امیرسیورخان می‌دید و از طرفی بر دسیسه‌های آنان آگاهی یافته بود خواست که به طریقی از نفوذ آنان بکاهد. پس به بهانه این که زن برای پادشاهی مناسب نیست، ساتی بیگ را از سلطنت خلع و یکی از نوادگان هولاکوخان به نام «سلیمان» را به خانی منصوب نمود.^۴

۱ - زن در ایران عصر مغول، ۱۳۸۲، صص ۸۶ - ۸۵.

۲ - اقبال، ۱۳۶۵، ص ۳۵۶.

۳ - بیانی، پیشین، ص ۸۶.

۴ - نبئی، ۱۳۷۵، ص ۱۶.



شماره: ۱۰۷۵ م. آ. امین پور

جنس: نقره

وزن: ۲/۰۵ گرم

قطر: ۲ سانتی متر

دست نشاندۀ شیخ حسن کوچک چویانی

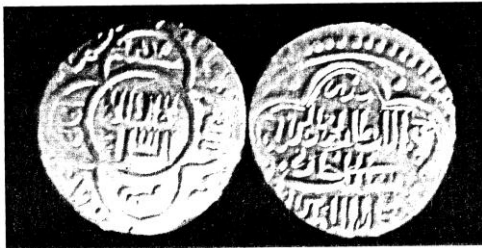


روی سکه متن: السلطانۀ العادلہ ساتی بک خان خلد اللہ ملکہا

حاشیہ: فی سنہ تسع و ثلاثین و سبعمائہ (گل ۶ پر و دوایر خط و زنجیرہ)

پشت سکه متن: (داخل دایرہ زنجیرہ) لا الہ الا اللہ - (مابین دایرہ و گل چہار پر) محمد الامین رسول اللہ

حاشیہ: ابوبکر عمر عثمان علی (دوایر خط و زنجیرہ و گل وسط یا چہار گرہ بہ دایرہ حاشیہ متصل است)



شماره: عبدالحسین عظیمی

جنس: نقره

وزن: ۲/۱۵ گرم

قطر: ۱/۷ سانتی متر

روی سکه متن: السلطانۀ العادلہ ساتی بک خان خلد اللہ ملکہا

حاشیہ: ... تبریز سنہ ... (گل ۶ پر مضاعف. دوایر خط و زنجیرہ)

پشت سکه متن: لا الہ الا اللہ

حاشیہ: محمد امین رسول اللہ

خارجی: ابوبکر عمر عثمان علی (دوایر خط و زنجیرہ)



منبع: (تاریخ تبریز بہ روایت سکہ و ضمانتہ، ترائی طباطبائی، ص ۵۹)

پروفیسور «فاروق سومر» در کتاب قراقویونلوها به نقل از «الغیائی» در مورد حسینعلی میرزا پسر اسکندر میرزا می‌نویسد: اسکندر میرزا نه پسر و چهار دختر داشت. از پسران وی حسینعلی [یا حسنعلی] پس از کشته شدن جهانشاه به دست اوزون حسن بیگ، بر اثر فعالیت خواهرانش، آرایش بیگم و شاه‌سرای بیگم در تبریز به عنوان فرمانروا اعلام شد، ولی نتوانست موقعیتی کسب کند و کشته شد... دو دختر اسکندر که نامشان فوقاً ذکر شد، به علت استعدادی که در مورد شعر داشتند نیز شهرت داشتند.^۱

لازم به ذکر است که در دوره‌های بعدی حکومت ترکان نیز؛ منزلت بالای زن در میان این مردمان دلیر مطرح بوده است: «زنان در دوران تیموری نیز مانند ادوار پیشین پایبند و فرمانبردار مردان بوده‌اند. با وجود این، اهمیت و اعتبار زنان در هر مرتبه و طبقه‌ای از طبقات جامعه در نزد مغولان و تیموریان قابل مقایسه با هیچ یک از ادوار نیست. ابن بطوطه که در فاصله انقراض ایلخانان و روی کار آمدن تیموریان از جوامع آنان دیدن کرده است، می‌نویسد: «مقام زن پیش ترک‌ها و مغول‌ها خیلی بلند و محترم است». (سفرنامه ابن بطوطه، ص ۲۲۲) زنان تیمور در تمام جشن‌ها و مراسم پذیرایی دربار شرکت کرده، گاه خود میهمانی‌ها ترتیب می‌دادند که در آن بزرگان مملکت، سفرای کشورهای بیگانه و بانوان درباری و عامه مردم شرکت می‌کردند. در تاریخ تیموریان، نمونه‌هایی از نفوذ زنان درباری را در سیاست و در بعضی دیگر از امور می‌بینیم. در بین این زنان می‌توان از سرای‌ملک‌خانم و تومان‌آغا، همسران تیمور و شادملک، همسر سلطان خلیل و گوهرشادآغا، همسر شاه‌رخ و فیروزه‌بیگم، مادر و خدیجه بیگم زن سلطان حسین‌بایقرا نام برد.»

مهدعلیا گوهرشادآغا؛ همسر شاه‌رخ برجسته‌ترین و بانفوذترین زن این دوره است. وی زنی نسبتاً آداب‌دوست و حامی فضلا بود و به عمران و آبادی نیز علاقه داشت. مسجد گوهرشاد مشهد از جمله آثاری است که به دستور او ساخته شده است.

همچنین سلطان حسین بایقرا که در سال ۸۵۸ در سمرقند زندانی شد، آزادی خود را مدیون مادرش فیروزه بیگم بود؛ چرا که او باعجله از هرات برای وساطت به نفع او به سمرقند رفت. خدیجه بیگم زن حسین بایقرا نیز ادعا داشت که می تواند همه امور را رهبری کند. در امر تربیت شاهزادگان تیموری نیز زنان نقش بسیار مهمی بازی می کردند.^۱

در دوره صفوی با وجود افزایش تعصبات مذهبی زنانی را می بینیم که در برخی وقایع مهم تاریخی حضور داشته اند که از جمله مهم ترین آنها می توان به حضور «تاجلوخانم» زن شاه اسماعیل اول صفوی در صحنه جنگ چالدران اشاره نمود.^۲ گفتنی است که نسب «تاجلوخانم» به ترکمن ها می رسید. کنیه او «بیگم موصلو» بود و این حکایت از آن داشت که تاجلوخانم از قبیله موصلو آق قویونلوست.^۳

در دوره صفویه گاهی زنان به طور غیررسمی (به عنوان واسطه) ماموریت های سیاسی نیز پیدا می کردند. مثلاً شاه عباس اول در ۱۰۰۶ قمری سفیری به نام قره خان را به دربار عثمانی فرستاد که چند تن از بانوان دربار صفوی نیز در میان هیئت قراخان بودند و هدف آنها بازگرداندن دختر حیدر میرزا به ایران بود. بانوان مزبور طی تشریفات مجللی با مادر سلطان عثمانی (سلطان محمد) ملاقات کردند و توانستند موافقت زمامداران عثمانی را با مراجعت شاهزاده خانم مذکور جلب نمایند.

زنان گاهی در مقام شفاعت قرار می گرفتند و با این کار خود از خونریزی های بی جا جلوگیری می کردند، و یا زمینه های اجابت درخواست های برخی از افراد را فراهم می آوردند. از جمله این زنان، یکی مهین بانو مشهور به سلطانم دختر شاه اسماعیل اول و خواهر تنی شاه تهماسب اول بود. شاه تهماسب بدو محبت تمام داشت و به راهنمایی های وی ارجح می گذاشت.^۴

۱ - میرجعفری، ۱۳۸۱، صص ۲۱۰ - ۲۰۹.

۲ - زن در تاریخ نگاری صفویه، ۱۳۸۴، صص ۲۰ - ۱۸.

۳ - همان، ص ۱۷.

۴ - زن در تاریخ نگاری صفویه، پیشین، صص ۳۴ - ۳۳.

در دوره صفویه همچنین «زنان از مشاوران عمده پادشاهان به حساب می‌آمدند. شاه‌تهماسب اول در مصالح مملکت با زنان مصلحت و مشورت می‌کرد. زینب‌بیگم دختر شاه‌تهماسب و عمه شاه‌عباس اول، از مشاوران اصلی شاه‌عباس بود و در نزد او احترام زیادی داشت.»^۱

گفته می‌شود که «زینب‌بیگم» شاه‌عباس را به بزرگ‌ترین جنگ‌ها با عثمانی‌ها برانگیخت و با تشویق شاه و مشاورانش به چنین جنگی، بزرگ‌ترین شکست‌ها را به سپاهیان عثمانی وارد ساخت.^۲

اما زنان در عرصه سازندگی نیز فعالیت می‌کرده‌اند. از جمله زوجه شاه‌عباس اول، کاروانسرای به نام کیخسرو ساخته بود که از بناهای باشکوه و عالی به حساب می‌آید. زینب‌بیگم دختر شاه‌تهماسب و عمه شاه‌عباس اول نیز در طول زندگانی خود راه‌ها و پل‌ها و کاروانسراها و بیمارستان‌های متعدد ساخت و نزدیک صدهزار تومان که معادل میلیون‌ها پول امروزی است، در این راه خرج کرد. از آن جمله کاروانسرای در راه قزوین به ساوه ساخته بود که آن را کاروانسرای بیگم می‌نامیدند. مادر شاه‌سلطان حسین نیز مدرسه‌ای در چهارباغ اصفهان ساخت. میهن‌بانوسلطانم، دختر شاه‌اسماعیل اول و خواهر تنی شاه‌تهماسب نیز خانقاه‌ها و کاروانسراها و پل‌های زیادی ساخته بود...^۳

اما در دوره قاجاریه زنان در فعالیت‌های مختلف اجتماعی و سیاسی بعضاً حضور می‌یافته‌اند، ولی به نظر می‌رسد که برخلاف ادوار پیشین مثلاً در مقایسه با دوران ترکان قرون قبل از مغول و یا دوران مغول، احترام و منزلت این قشر پایین آمده بود؛ امری که متأسفانه در دوره‌های بعدی نیز ادامه یافت و تاریخ ما را به شکل «تاریخ مذکر» درآورد و جامعه‌ای را به وجود آورد که نیمی از افراد آن به حاشیه رانده شده و موانع زیادی در مقابل آنها به وجود آمده بود.

۱ - پیشین، ص ۳۷.

۲ - پیشین، ص ۳۸.

۳ - پیشین، صص ۵۴ - ۵۳.

لازم به ذکر است که یافتن علل و عوامل این مهم؛ خود تحقیقات دیگری را می‌طلبد که البته آن نیز فرصت دیگری را طلب می‌کند...

به هر حال با توجه به گزارشاتی که در برخی از منابع دوران قاجاریه ذکر شده باید اذعان نمود که منزلت و موقعیت «زن» در ایران این دوره پایین آمده و محدودیت‌هایی برای آنها ایجاد شده است: «زن‌های ایرانی مانند فرشته‌ها مهربان و دارای خوی متعادل کم‌نظیری هستند. تربیت خانوادگی و سنت‌های دیرینه نه تنها دخترها را به انزوای دایم محکوم می‌کند، بلکه تقریباً آنها را از مهر پدری هم محروم می‌نماید. دخترها به محض رسیدن به سن بلوغ و حتی پیش از آن قربانی سودجویی و بلهوسی پدر و مادرشان می‌شوند. حتی در طبقات بسیار بالای اجتماع هم دخترها وسیله‌ی تجارت قرار می‌گیرند. در ایران فروش دختران، شوهر دادن و یا تقدیم کردن آنان به شخصیت‌های عالی‌رتبه منجمله پادشاه برای به دست آوردن جاه و مقام و یا جلب حمایت آنها امر رایجی است»^۱.

اما همچنان که اشاره گردید در دوره قاجاریه نیز زنان در عرصه فعالیت‌های اجتماعی بعضاً حضور فعالی داشته‌اند؛ گاهی اوقات نیز، حضور زنان در صحنه‌های اجتماعی از چارچوب تماس‌های عادی با جامعه فراتر می‌رفت، به طوری که گاه به وجود زنانی برمی‌خوریم که یک تنه، عهده‌دار امور کمابیش مهمی در تمشیت وضع خانواده و جامعه بودند. پاره‌ای از زنان در دوران قاجاریه، حتی به حکمرانی نیز رسیده‌اند. برای مثال؛ حسن جهان خانم ملقب به والیه؛ از دختران فتحعلی‌شاه سال‌ها در کردستان «شخصاً با کمال استقلال حکمرانی کرد» (تاریخ عضدی، ۲۵۳۵، ص ۲۱). فخرالملوک دختر ناصرالدین‌شاه مدت زمانی در قم، دست‌اندرکار رتق و فتق امور شهر بود. در گرگر حوالی جلفا تمشیت امور اجتماعی به عهده زنی با شهرت حاجیه‌گرگری بود، که به گفته هدایت: «مردم از او راضی هستند، و در اعمال نظم در منطقه حکمرانی خود، چوب و فلکش معروف بود» (خاطرات و خطرات، ص ۳۰). از دیگر راه‌های حضور حیات اجتماعی زنان، مشارکت آنان در امور خیریه بود. البته

چنین مشخصه‌ای، بیشتر شامل حال زنان درباری و متمول می‌گردید. از جمله زبیده‌خانم دختر فتحعلی‌شاه که شصت سال در همدان اقامت داشت و از بذل ثروت شخصی خود در راه امور عام‌المنفعه دریغ نورزید. انیس‌الدوله یکی از همسران ناصرالدین‌شاه نیز در امور عام‌المنفعه دستی داشت: شرح آثار خیریه او از قرار ذیل است؛ جیفه‌الماس تقدیم به روضه مقدسه حضرت علی(ع)، ضریح نقره برای شهدای کربلا، پرده مروارید تقدیم آستان حضرت سیدالشهدا، نیم‌تاج الماس تقدیم عتبه منوره حضرت‌رضا...^۱

حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی؛ در مواردی نیز با محدودیت‌هایی مواجه می‌گشت، مثلاً درباره منع خروج زنان از خانه در روز سیزدهم نوروز، که طبق سنن باستانی مردم برای تفریح به بیرون شهر می‌رفتند، می‌خوانیم: «در روز سیزدهم نوروز، تمامی مردم مشهد یکپارچه از شهر خارج می‌شوند، در این روز، به دلیلی که چندان... روشن نیست، (علما) به زن‌ها اجازه نمی‌دهند تا از خانه‌ها خارج شوند. وقتی که صبح زود از دروازه سراب خارج شدم، دیدم یک گارد آنجا مستقر است. دلیل این امر را پرسیدم. آنها گفتند علت استقرارشان در آنجا این است که نگذارند زن‌ها از شهر خارج شوند» (بیت، سفرنامه خراسان و سیستان، ص ۲۷۹).

طبق منابع موجود، نظیر چنین محدودیت‌هایی در آن دوران بسیار نادر است. محدودیت‌هایی که تحقق و اجرای کامل آنها نه ضرورت داشت و نه امکان‌پذیر بود. چنین موارد استثنایی نیز، احتمالاً دارای دلایل استثنایی بوده است. به طور مثال احتمالاً به دلیل افسارگسیختگی‌هایی که تعدادی از مردان لابیالی در مراسم سیزده نوروز انجام می‌دادند و باعث هتک حرمت زنان می‌شد، چنین منعی از سوی علما در مشهد وضع شده باشد. اما با این وجود، علی‌رغم توجه زیادی که زنان به اجرای دستورات علما داشتند، باز در مقابل این محدودیت‌ها تاب نیاورده «و... توجهی به این امر نکرده و برای سیزده نوروز از خانه‌های خود خارج شدند» (بیت، همان، ص ۲۷۹).

۱ - (خیرات‌الحسان، ج ۱، ۱۳۰۴ ق، ص ۶۹) به نقل از «دلریش، ۱۳۷۵، (زن در دوره قاجار)،

نتیجه این که عدم موفقیت این طرح، چند مسئله را روشن می‌سازد. اولاً چنین محدودیت‌هایی از سوی همه علما تایید نمی‌شد. ثانیاً زنان خود را کمابیش در تعیین سرنوشت خود دخیل می‌دانستند. ثالثاً مردان نیز، برخلاف آنچه که در وهله اول به نظر می‌رسد، میلی به محبوس ماندن زنان در اندرون نداشتند.^۱

به هر حال در این دوره فرودست پنداشتن و حقیر شمردن زنان، به طرق مختلف در جامعه رایج بود و این ذهنیت از بدو تولد نوزاد دختر، به گونه‌ای مدام در پیکر اجتماع تزریق می‌شد.^۲ لیدی شیل (Lady sheil) همسر وزیرمختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه در این زمینه می‌نویسد: «بزرگ‌ترین آرزوی هر زن جوان پس از ازدواج این است که چند پسر بزاید و از این راه وضع آینده خود را در منزل شوهر تثبیت و تامین کند، زیرا زاییدن دختر برای آنها هیچ گونه ارزش به بار نمی‌آورد و اصولاً در ایران هیچ کس برای دختران قدر و قیمتی قایل نیست».^۳

یکی از عادت‌های بسیار متداول در دوره قاجاریه، عدم ذکر نام زنان از سوی مردان است. و این که مردان اغلب همسران خود و یا زنان دیگر را ضعیفه و یا عورت خطاب می‌کردند. در مجموع جامعه عهد قاجار، جامعه‌ای خرافاتی بود و زن و مرد آن، سخت به خرافات معتقد بودند. با این وجود، زنان در این مورد، در راس قرار داشتند.^۴

۱ - زن در دوره قاجار، پیشین، صص ۸۷ - ۸۶.

۲ - پیشین، صص ۱۰۳.

۳ - لیدی شیل، ۱۳۶۸، صص ۹۲.

۴ - زن در دوره قاجار، پیشین، صص ۱۰۵ - ۱۰۴.

فصل سوم:

جایگاه «زن» در دیدگاه فردوسی:

در صفحات قبلی جایگاه و منزلت «زن» را در میان «ترکان» بررسی کردیم و همچنان که دیدیم این جایگاه در دوران حاکمیت ترکان به خصوص در دوره سلجوقیان و مغولان در اوج قرار داشت و آن زمانی بود که از ورود این دسته از ترکان به ایران دیری نمی‌گذشت و چون قوم تازه نفس و غالب محسوب می‌شدند؛ دیدگاه‌ها و فرهنگ و سنن آنها نیز در ایران آن دوره حاکم گشت.

متأسفانه این امر در طی قرون و با گذشت زمان و با آشفته‌گی‌هایی که در ایران به وجود آمد؛ دستخوش تغییرات اساسی شده و آن دیدگاه رشک‌برانگیز ترکان در مورد حقوق «زن» در مواجهه با سایر تفکراتی که از سایر ملل در این زمینه در سرزمین ایران وجود داشت؛ تضعیف گشته و عقب نشست و برخی تفکرات ناثواب در مورد زنان جایگزین تفکرات مترقی ترکان گردید.

در این قسمت به عنوان نمونه به دیدگاه شاعر معروف فارسی‌زبان «فردوسی» در مورد جایگاه «زن» می‌پردازیم، بدیهی است که گفته‌ها و تفکرات این شاعر که خود پشتوانه فکری قدیمی تری نیز داشته است؛ می‌توانسته در طولانی مدت بر اذهان مردم و به تبع آن بر تحول جایگاه «زن» در این سرزمین تاثیرگذار باشد.

لازم به ذکر است که محقق ارجمند دکتر حسین فیض‌الهی وحید؛ در مورد دیدگاه «زن» در اندیشه فردوسی براساس نسخه‌های معتبر «شاهنامه» مقاله قابل تأملی نوشته که در ادامه این گفتار؛ تلخیصی از آن مقاله آورده خواهد شد:

به نوشته وی؛ «فردوسی» در شاهنامه معتقد است که مرد در زندگی نباید با هیچ زنی «مشورت» نماید، چون هیچ زنی دارای «رای و تدبیر» نیست و زنی «رای‌زن» یعنی «صاحب اندیشه و تدبیر» در دنیا پیدا نمی‌شود؛ لذا می‌فرماید:

مکن هیچ کاری بفرمان زن که هرگز نبینی زنی رای زن^۱
 فردوسی معتقد است که در زندگانی؛ شخص و فرد «به اختر» - یعنی نیک اختر
 و نیک ستاره و خوش طالع و خوشبخت - کسی است که اصلاً از بیخ و بن «دختر»
 نداشته باشد و اگر خانواده‌ای صاحب «دختر» باشد، خانواده‌ای بدبخت محسوب
 می‌شود او می‌نویسد:
 به اختر کس آن دان که دخترش نیست

چو دختر بود روشن اخترش نیست^۲
 به باور «فردوسی»؛ نه تنها فرد معمولی بلکه پادشاهان نیز اگر دختری داشته
 باشند؛ با تمامی امکانات مادی و معنوی که در اختیار دارند صرفاً به خاطر داشتن
 همین یک دختر «بد اختر» یعنی «بدبخت و بیچاره» هستند و داشتن «دختر» حتی
 برای پادشاهان نیز «بداختری و ننگ» محسوب می‌شود، حال چه برسد به افراد
 معمولی جامعه؛ لذا می‌آورد:

کرا از پس پرده دختر بود اگر تاج دارد بد اختر بود^۳
 فردوسی معتقد است که صاحب دختر شدن غیر از خریدن طعن و زخم‌زبان
 حاصلی ندارد، زیرا دختر همیشه باعث سرافکندگی خانواده است و غیر از «عیب» بر
 محاسن خانواده چیزی نخواهد افزود. لذا در مورد سئوالی در رابطه با دختران می‌آورد:
 چنین داد پاسخ که دختر مباد که از پرده عیب آورد بر نژاد^۴
 فردوسی معتقد است به زنان رازی را نباید فاش کرد، چه اگر رازی را فاش
 کردی، آن را در کوی و برزن شهر خواهی یافت:
 که پیش زنان راز هرگز مگوی چو گویی سخن بازیابی به کوی

۱ - (شاهنامه فردوسی، جلد ۱، ص ۸۹، بیت ۱۷۰، تحت نظر برتلس، مسکو، ۱۹۶۳).

۲ - (شاهنامه فردوسی، جلد ۵، ص ۲۳، بیت ۲۶۲ به اهتمام م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۶۷).

۳ - (شاهنامه فردوسی، جلد ۱، ص ۱۸۳، تحت نظر برتلس، مسکو، ۱۹۶۳).

۴ - (شاهنامه فردوسی، جلد ۳، ص ۱۷۱، تصحیح اسمیرانوا، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۶۷).

«در شاهنامه زنان به قدری کم ارزش جلوه داده می‌شوند که هیچ کدام از مردان شاهنامه اولین قدم را برای برقراری رابطه با زن برنمی‌دارند و این زنان و دختران شاهنامه است که همیشه در به در به دنبال مرد هستند و حتی مثل تهمینه - مادر سهراب - حاضرند شبانه و به دور از چشم پدر و مادر با شمعی در دست به سوی بستر رستم رفته و بعد از حاملگی نیز رستم نه خرجی و نه نفقه او را می‌دهد و حتی از بچه خود آن قدر بی‌خبر می‌ماند که عاقبت در جنگ به صورت ناشناخته او را می‌کشد».

در خاتمه لازم به ذکر است که اکثر قریب به اتفاق «جادوگران» و «عفریته‌های» شاهنامه که کاری منفی می‌کنند از «زنان» می‌باشند که در خوان‌ها و در جریانات کشته می‌شوند تا نشان داده شود که:

زن و اژدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به^۱

با مقایسه منزلت زن در کتاب معروف «دده‌قورقود»، با دیدگاه «فردوسی» در شاهنامه به روشنی به ارزش و جایگاه والای زن در فرهنگ و تمدن ترکان پی می‌بریم. این قسمت را با انتقادات احمد شاملو نسبت به این گفته‌ها و تفکرات «فردوسی» به پایان می‌رسانیم، این شاعر و نویسنده معروف ایرانی در این زمینه می‌گوید: «در شاهنامه زن و اژدها «هر دو ناپاک» به قلم می‌روند و لایق فرو رفتن در خاک شمرده می‌شوند و هر سگی به صد رأس زن و آن هم نه هر زن از خدا بی‌خبر بلکه به طور دقیق به صد زن «پارسا» ترجیح داده می‌شود، حکم فقه‌اللغوی درباره زن به این شرح شرف صدور می‌یابد که اگر کتک زدن او کاری مکروه بود، فی‌الواقع: مر او را «مزن» نام بودی نه «زن»! البته موارد این بدآموزی‌ها یک و دوتا نیست، من [شاملو] این جا به ذکر یکی دو مورد اکتفا کرده‌ام. آیا به راستی چنین اعتقاداتی شایستگی نام «فرهنگ ملی ما» را دارد...»^۲

۱ - دیلماج (ماهنامه)، شماره ۶، اسفند ۱۳۸۳، (چهره زن در شاهنامه فردوسی - حسین

فیض‌الهی‌وحید)، صص ۵۷ - ۵۲.

۲ - آدینه (مجله)، مرداد ۱۳۷۱، ش ۷۲، (گفتگو با احمد شاملو)، ص ۱۷.

فصل چهارم:

مختصری از نقش زنان آذربایجان
در انقلاب مشروطه

همچنان که در فصل دوم همین بخش براساس منابع و مآخذ معتبر اشاره گردید؛ زن در طول تاریخ در میان ترکان از نقش و منزلت بالایی برخوردار بوده و به عنوان یک عنصر تأثیرگذار در رویدادهای سیاسی و اجتماعی جامعه خود؛ نقش مهمی را ایفا می‌کرده است.

نمونه‌ای از این طرز تلقی‌ها و نقش فعال زن را در جامعه آذربایجان؛ می‌توان در دوره انقلاب مشروطه نیز به عینه ملاحظه نمود. در این فصل؛ و قبل از پرداختن به اصل موضوع این کتاب؛ یعنی «زینب‌پاشا» و احوالات و اقدامات وی؛ مناسب دیده شد که شمه‌ای نیز به نقش زنان این خطه در دوره مشروطه؛ که از نظر زمانی بعد از وقایع مربوط به زینب‌پاشا بوده اشاراتی گردد.

به عبارت دیگر حضور زنان تبریز در جنگ‌های دوره مشروطه همراه با مردان این خطه را می‌توان ادامه قیام زینب‌پاشا در شکل دیگر و در دوره جدیدی از تاریخ این خطه نیز به شمار آورد.

چه بسا در میان زنان مبارزی که در جنگ‌های دوره مشروطه حاضر می‌شدند؛ زنانی نیز حضور داشتند که سال‌ها قبل از آن؛ از یاران زینب‌پاشا محسوب می‌شدند و به رهبری وی در برابر ناعدالتی‌ها دست به عصیان می‌زدند و این بار نیز با آغاز مشروطه‌خواهی مردم ایران؛ برای رهایی مردمان خود از استبداد و گرفتن مشروطیت و ادامه راه «زینب‌پاشا» در مبارزه با بی‌عدالتی‌ها؛ به عرصه جدیدی؛ که عبارت از مشروطه‌خواهی بود، پا گذاشته بودند.

نهیض مشروطه، حاصل تلاش و جانبازی افراد بسیاری بود که زمینه آن را، پیش از وقوع آن مهیا کردند و تا مدت‌ها پس از آن نیز، در راه تحقق آرمان‌های آن کوشیدند. در واقع این نهیض، راه‌گشای اعتراض‌های بعدی شد. به گونه‌ای که مردم

دیگر نسبت به عملکردهای هیئت حاکمه بی تفاوت نبودند و در بسیاری از مسایل، اعتراض خود را بروز می دادند. زنان در لحظه لحظه این حرکت مهم سیاسی - اجتماعی فعالانه حضور داشتند و هنگامی که مخالفت با دولت آغاز شد و مردم در مسجد شاه تهران، بارها و بارها بست نشستند، زنان نیز عهده دار مسئولیت های مهمی بودند. آنان ضمن همراهی با مردان در آوردن علما به مسجد برای سخنرانی، مسئولیت حفظ جان علما را هم به عهده داشتند. یکی از این زنان، زن نیرومندی بود که در همه جا، او را به اسم زن حیدرخان تبریزی می شناختند. او از طرف زنان آزادی خواه تهران وظیفه داشت تا هر وقت علما برای سخنرانی بالای منبر می رفتند، با کمک دیگر زنان و با چماق هایی که در زیر چادر پنهان می کردند، ضمن اشغال اطراف منبر، آماده می شدند تا در صورتی که طرفداران استبداد قصد بلوا و اغتشاش داشتند به سرکوب آنها بپردازند.^۱

یکی از بهترین توصیفات درباره ی نقش زنان در دوره مشروطه، بیان مورگان شوستر آمریکایی است که در همین اوان یعنی بعد از انقلاب مشروطه در کتاب خود تحت عنوان «اختناق در ایران» در مورد نقش سیاسی زنان به خصوص بعد از اولتیماتوم روس به مجلس مشروطه ایران نوشته است: «زنان ایران، نمونه ی مشعشعی از لیاقت و دل های پاکیزه خود، در قبول خیالات جدید، اظهار نموده و با تهور و مجاهدت به تکمیل خیالات خویش مشغول گشتند».^۲

به نوشته ژانت آفاری (Janet Afary) «در جنگ داخلی تبریز (۱۹۰۸ - ۱۹۰۹) زنان شهری و روستایی در ارتش مقاومت آن دیار، که تازه تاسیس بود، جنگیدند. آذربایجان و نواحی غربی دریای خزر را یونانیان باستان سرزمین قبیله افسانه ای زنان آمازون می دانستند و تبریز، گویی در تعبیر این افسانه، شاهد قیام جنگاوران زن با لباس مبدل در صفوف مقاومت شد».^۳

۱ - دلریش، ۱۳۷۵، صص ۱۷۱ - ۱۷۰.

۲ - شوستر، ۱۳۶۲، صص ۸ - ۲۳۶، به نقل از «فرهنگ» (فصلنامه)، سال شانزدهم، زمستان ۱۳۸۲، ص ۹۴.

۳ - انقلاب مشروطه ایران، ۱۳۷۹، ص ۲۷۳.

در ژوئن ۱۹۰۸ که مجلس به توپ بسته شد و مرکز مشروطیت به تبریز انتقال یافت، گروه‌های زنان این شهر به نهضت مقاومت پیوستند و برای اعاده مشروطیت مبارزه کردند. در جریان محاصره‌ی چندین ماهه تبریز توسط قشون سلطنتی، گروه‌هایی از زنان با شجاعت و دلیری تمام با لباس مبدل برای دفاع از شهر به مردان ملحق شدند.^۱

«روزنامه انجمن تبریز»؛ در یکی از شماره‌های خود در این زمینه و در ذیل «انقلاب و نسوان تبریز» چنین گزارش می‌دهد:

«شیرزنان تبریز را در این دوره انقلاب موقع مخصوصی است که تاکنون در اوراق ملی موضوع بحث نگردیده، این نکته حیرت‌افزا که معیار حسیات و میزان شجاعت و بسالت جنس آذربایجانی می‌تواند شد بلخاصه جالب نظر دقت خبرنگاران جراید اروپا بوده و بارها غیرت و دلیری مردانه نسوان آذربایجان زمینه مقالات ایشان را تشکیل و ستون‌های روزنامجات معتبر را اشغال نموده است».

... در محاربات سابق اجساد شیرزنان مسلح در میدان‌های جنگ (امیرخیز) و (خیابان) میان شهدای حریت پیدا شده است. «به موجب استخبارات صحیحه و اطلاعات موثقه که در دست داریم، هستند زنان شیرافکن در یک نقطه مهمه شهر که بگاه جنگ با تغییر قیافت به یک مهارت خصوصی که در کار تیراندازی دارند، سینه دشمن را می‌شکافند و آتش به فرق نامردانه سپاه یزید می‌بارند».^۲

در همین شماره از روزنامه «انجمن»، نامه‌ای از طرف زنان تبریزی خطاب به «عین‌الدوله» فرمانده قشون دولتی آورده شده که خلاصه‌ای از متن آن چنین است: «حضرت والا شاهزاده عین‌الدوله ما طایفه نسوان تبریز از خواب بیدار شده و زنجیر استبداد را یک باره پاره کرده‌ایم، تنها شما را خواب غفلت گرفته و خدا و پیغمبر را فراموش کرده به محمدعلی میرزا فریب خورده‌اید» جای تعجب است که شما قبلاً تلاش می‌کردید که محمدعلی میرزا ولیعهد نشود ولی امروز به امر وی به تبریز لشکر

۱ - آفاری، همان، ص ۲۵۶.

۲ - انجمن (روزنامه)، ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۲۷، نمره ۴۱، سال سوم، ص ۳.

کشیده و خون مسلمانان را جاری نموده‌اید. «راه آذوقه و آب را به روی ملت بسته نام خویش را تالی نام‌های شمر و عمرابن‌سعد می‌کنی، آفرین به عقل و درایتت ای حضرت والا که در این آخر عمر فریفته مواعید آن بدتر از یزید [محمدعلی‌شاه] بوده مصیبتی را که به سر حضرت‌حسین(ع) آوردند، می‌خواهی به سر مسلمانان و شیعیان درآوری، عجب‌تر این است که خیال می‌کنی با این مظالم ملت از مشروطه دست برمی‌دارند و با بستن راه آذوقه تسلیم بی‌ناموسان می‌گردند. هیهات؛ ای حضرت والا که خطا رفته و غلط تصور فرموده‌اید، ما تا چند ماه آذوقه داریم بعد از آن برگ درختان و گیاه می‌خوریم. با میوه سدجوع می‌نماییم، حتی گوشت گربه و سایر حیوانات می‌خوریم، بالاخره در خون خود می‌غلطیم و تابع هوای نفس محمدعلی‌میرزا نمی‌شویم، ولی شما بدانم می‌گردید» شما با این عمل خود؛ «خودتان را که رتبه صدارت داشتید هم ترازوی صمدخان دله و رحیم‌خان دزد کردید...»

امضا (عموم نسوان تبریز)^۱

به نوشته «آفاری»؛ در جنگ‌های دوره مشروطه؛ «زنان دهقان در روستاهای کوچک آذربایجان نوزادان را به کول خود بستند و تفنگ به دست گرفتند و دوشادوش مردان جنگیدند. «حبل‌المتین» گزارش داد که در یکی از نبردهای تبریز، بیست زن با لباس مردانه در میان کشته‌ها یافت شده‌اند.^۲

به هنگام محاصره یازده ماهه‌ی تبریز، زنان این شهر همچنین اغلب کارهای پشت جبهه را برعهده داشتند. آنان برای مجاهدان غذا می‌پختند، لباس می‌دوختند، جوراب می‌بافتند، پوکه‌های خالی فشنگ را پر می‌کردند، از سنگری به سنگر دیگر خبر و غذا می‌رساندند، شبنامه پخش می‌کردند. پرستاری و مداوای زخمیان را نیز برعهده داشتند. یکی از این زنان می‌گوید: در بحرانی‌ترین روزهای قیام مجبور بودیم برای رعایت اصول پنهان‌کاری «تکه‌های نان را زیر چادر به سینه و شکم‌مان ببندیم و به سنگر مجاهدان برسانیم. (عافیت، ۱۹۶۸، ص ۷۰).

۱ - انجمن، نمره ۴۱، همان، صص ۴ - ۳.

۲ - انقلاب مشروطه ایران، پیشین، ص ۲۵۶.

زنان دیگری نیز بودند که مجاهدان را کمک مالی می‌کردند. آنان حتی از بذل زینت آلات و جهیزیه خود در راه پیشبرد انقلاب مضایقه‌ای نداشتند. علاوه بر این کارها؛ گروهی از زنان نیز در سنگرها می‌جنگیدند و بی‌محبا از کشتن و کشته شدن هراسی به دل راه نمی‌دادند.^۱

زنان در جریان جنگ نه تنها در کارهای پشت جبهه شرکت داشتند، بلکه بسیاری در لباس مردانه و تعداد زیادی با همان لباس زنانه به سنگرها رفته و در نبرد با دشمنان آزادی شرکت جستند و تعدادی از آنها نیز در خون خود غلطیدند. از قول پاولویچ نویسنده تاریخ مشروطیت می‌خوانیم: «عکس یک دسته شصت نفری از زنان چادر به سر ایرانی تفنگ بر دست در اختیار ماست. اینها محافظ یکی از سنگرهای تبریز بودند».^۲

شدیدترین درگیری‌های دوره مشروطه؛ در تبریز روی می‌دهد که طی آن ستارخان و باقرخان رهبری نیروهای مخالف استبداد را برعهده می‌گیرند. در این درگیری‌ها، زنان مشروطه خواه نیز در یاری رساندن به مردان اندکی اهمال روا نداشتند و به قول ناظم‌الاسلام: «عورات آذربایجان قطار فشنگ می‌بندند و با حالت محزونی بیچه خود را شیر می‌دهند. مانند نره شیران در میدان جنگ می‌کوشند که دست بی‌ناموسی به او دراز نشود».^۳

طاهرزاده بهزاد که خود از شاهدان وقایع این دوران بوده و از یاران «ستارخان» محسوب می‌شده در این زمینه واقعه جالبی را به شرح زیر تعریف می‌کند: روزی در انجمن حقیقت می‌خواستند یکی از زخمی‌ها را زخم‌بندی بکنند، مجروح اصرار می‌کرد که دست به لباس او نزنند، و بگذارند جان بدهد، تعجب کردند، بالاخره ستارخان نصیحت کرد که موافقت بکند تا زخم او را ببندند. مجروح از روی ناچاری گفت من مرد نیستم و دخترم و میل ندارم لباس از تن بکنم. ستارخان منقلب و چشمانش پر از اشک شده گفت: «قیزیم من دیری اولاً

۱ - ناهید، ۱۳۶۰، صص ۸۵ - ۸۳.

۲ - نامور، ۱۳۵۷، (برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت)، ص ۱۸۸.

۳ - تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، صص ۲۲۳ - ۲۲۲، به نقل از «دلریش، ۱۳۷۵، ص ۱۸۰.

اولا، سن نیه دعوايه گئتدون» (دخترم من که هنوز زنده‌ام، تو چرا به جنگ رفتی).^۱

پیرمردان و پیرزنان تبریزی می‌گویند که نام این شیرزن مجاهد «تئلی» بوده است. تعداد «تئلی‌ها» چند نفر بوده است؛ کسی نمی‌داند. لیکن مسلم است که تئلی‌های زیادی گمنام در سنگرها جنگیده‌اند و گمنام شهید شده‌اند.^۲

در اثنای این کشمکش‌ها، جمعی از زنان تبریز نیز، که به تشکیل «کمیته زنان» همت ورزیده بودند، تلاش داشتند تا در تماس با کمیته زنان ایرانی مقیم استانبول، فریاد مظلومیت مردم تبریز را به گوش جهانیان برسانند.^۳

۱ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت، ۱۳۶۳، ص ۳۲۷.

۲ - ناهید، پیشین، ص ۸۶. «سهراب طاهر» این واقعه را با عنوان «قیز مجاهد پالتاریندا» (دختری در لباس مجاهد مشروطه) به صورت شعر درآورده و نام دختر مجاهد را نیز «زری» ذکر کرده است که این شعر با ابیات ذیل شروع می‌گردد:

گونش چیخیر، قیزیل شفق سپه‌له‌نیر هر یانا

بیر مجاهد گوژ یاشیله تعظیم ائدیر ستارخانا

سردار بوردا بیر مجاهد یارالی‌دیر...

«عاقیت»، ۱۳۷۴، ترجمه اسد بهرنگی. (اشعار ضمیمه)، صص ۱۲ - ۹)

۳ - دلریش، پیشین، ص ۱۸۱، ناهید، پیشین، ص ۸۱.

بخش دوم

زینب پاشا
و نقش وی در جنبش تنباکو

فصل اول:

زینب پاشا

همچنان که اشاره گردید در طول تاریخ در میان مردم ترک تبار آذربایجان و تبریز؛ «زن» منزلت اجتماعی مهم و جایگاه بلندی داشته است. تا جایی که در این ولایت زنان همپای مردان در کارهای مهم اجتماعی و سیاسی شرکت داشته‌اند و در مواقعی به جایگاه شایسته‌ای نیز دست یافته‌اند. این که در ضرب‌المثل‌های ما به «زنان» به چشم احترام نگریسته شده خود گواه این مهم است؛ از جمله «آسلانین ارکک دیشی سی اولماز» (شیر، نر و ماده ندارد) و یا «آنا کیچیک تانری دی» (مادر خدای کوچک است). خود می‌تواند نمونه‌ای از این دیدگاه باشد. نکته قابل تامل در مورد وجود زنان قهرمان در این خطه حتی در دوره باستان این که اخیراً در حفاریات محوطه باستانی گوئی مسجد تبریز باستان‌شناسان اسکلت زنی جنگجو را همراه با شمشیر مفرغی یافتند که این کشف باعث اعجاب همگان گردید. به گفته دکترنوبری باستان‌شناس و استاد دانشگاه تربیت مدرس: آزمایش‌های DNA نشان داد که اسکلت داخل گور متعلق به یک زن جنگجو بوده است. با توجه به شواهد به دست آمده، این زن اندام تنومند داشته و در میان جنگجویان زمان خود از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است زیرا وی را به شکل بسیار شایسته‌ای همراه با شمشیرش که بسیار هم بزرگ بوده است دفن کرده‌اند. کشف زنان جنگجو از جمله مسایلی است که کمتر در گورهای گشوده شده پیش از میلاد رخ می‌دهد.^۱

به هر حال آذربایجان در دامان خود «زنان» فاضله و نامدار بی‌شماری را پرورش داده است که از جمله آنها می‌توان به «زینب پاشا» اشاره نمود که در این قسمت به شرح حال و اقدامات وی خواهیم پرداخت.

«زینب معروف به «بی بی شاه زینب»، «زینب باجی»، «ده باشی زینب»، «زینب پاشا» در یکی از محلات قدیمی تبریز - عموزین الدین - در یک خانواده روستایی به دنیا آمده است. پدرش شیخ سلیمان دهقان بی چیزی بوده که مانند دیگر روستائیان به سختی روزگار می گذرانیده^۱ است.

در توضیح مطالب بالا، باید اضافه کرد که نگارنده این سطور در تحقیقات میدانی خود در مورد خانواده «زینب پاشا» به این نکته دست یافت که «پدر» «زینب پاشا» از اهالی یکی از روستاهای اطراف شهر «اسکو» بوده و وی بعدها به محله عموزین الدین مهاجرت کرده و در آن ساکن شده و «زینب پاشا» نیز در این خانواده روستایی و در این محله قدیمی شهر تبریز دیده به جهان گشوده است.

از زندگانی «زینب پاشا» در دوره کودکی و جوانی و از خانواده وی منابع؛ اطلاعات زیادی به دست نمی دهند؛ ولی آنچه مسلم است این نکته می باشد که زینب پاشا در رنج و محنت و سختی روزگار گذرانیده و این چنین بوده است که صاحب اراده قوی و آهنین گشته است.

در نشریه «آذربایجان» در مورد «زینب پاشا» آمده است: وی نمونه ای از زن های رشید و معروف تبریز می باشد که مانند بیشتر شخصیت های تاریخی آذربایجان راه به کتاب ها نیافته و فراموش شده است. زندگی و حیات این زن شجاع در هاله ای از ابهام فرو رفته ولی به علت اهمیت قیامش؛ نام وی زنده و خودش نیز مشهور می باشد.^۲

آقای «نقابی» در مقاله ای جالبی که در مورد زینب پاشا نوشته؛ در مورد این زن اسطوره ای آذربایجان چنین می نویسد:

- زینب پاشا که در محله عموزین الدین تبریز زندگی می کرد؛ زنی تنومند و قوی هیکل بود که دو گوشه چادر خود را به کمر خود می بست.

در آن زمان که در تبریز بیشتر خانم ها روبندی به صورت خود می زدند؛ این خانم با صورت باز و بدون روبند؛ رفت و آمد می کرده است.

۱ - عبدالحسین ناهید، ۱۳۶۰، (زنان ایران در جنبش مشروطه)، ص ۴۱.

۲ - آذربایجان (روزنامه)، ۲۷ آذر ۱۳۲۰، شماره ۱۴، ص ۲.

قبل از مشروطیت و در دوران استبداد؛ چون در ایران نظم و امنیتی وجود نداشت، لذا محترکان در تابستان غله سالانه مردم را به قیمت ارزان خریده و در انبارها نگه می‌داشتند و در فصل زمستان قحطی مصنوعی، به وجود آورده، و کالای احتکار شده خود را به چندین برابر قیمت، به مردم فقیر و مظلوم می‌فروختند. تقریباً در سال ۱۳۱۳ هجری قمری و در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه این قحطی مصنوعی که توسط عده‌ای محترک به وجود آمده بود، به اوج خود رسیده بود و افراد فقیر شهر در تنگنای بزرگی گرفتار شده بودند، تا جایی که قیمت یک من نان از ۱۲ شاهی به ۱۵ شاهی ترقی کرده بود.

در چنین شرایط سخت اجتماعی، «زینب‌پاشا» چماق خود را که پوشیده از میخ و فلز بود، به دست گرفته و عده‌ای از زنان را به دور خود جمع کرده و بر علیه محترکان با سلاح سرد خود قیام نمود.

این زن بالیاقت تبریزی، چنان رشادتی از خود نشان داده بود که در حق وی ترانه‌ها و شعرها، سروده شد و در طی این سالیان، این سروده‌ها؛ زبان به زبان در میان مردم گشته و امروزه به دست ما رسیده است. در میان مردم تبریز ضرب‌المثل‌هایی از این زن قهرمان به یادگار مانده است، از جمله وقتی در آذربایجان دو نفر با یکدیگر دعوا می‌کنند؛ و یکی به دیگری غالب آمده و به اصطلاح وی را از رو می‌برد، آن دیگری خطاب به وی می‌گوید: تو هم برای ما «ده‌باشی‌زینب» شدی.

در میان مردم به این زن قهرمان عنوان «زینب‌پاشا» و «ده‌باشی‌زینب» داده شده بود.

در آن روزهای سیاه و گرسنگی؛ این زن فداکار؛ زردآلوهای شیرینی خریده و آنها را در میان بچه‌های فقیر تقسیم می‌نموده؛ و به آنها می‌گفته: برید و بخورید و هسته‌های آنها نیز شیرین است؛ آنها را نیز بشکنید و بخورید.

زیرا زردآلو باعث سیر شدن انسان می‌گردد و آن زن که به اجتماع خود علاقمند بود، منظورش این بوده که به این ترتیب تا حدودی بتواند جلوی گرسنگی بچه‌ها را بگیرد.

زینب پاشا غیر از بستن بازار و حمله به مقرر حکومت و سنگباران کردن آن؛ عده‌ای از بقال‌های محترک و ناوایان گران‌فروش را نیز به زیر چماق کلفت خود انداخته بود.

برای مثال در «نوبار قاپیسی» (درب نوبر) مشهدی‌حسن نانو؛ و بقال محترک و ناوایی در کوچه «سقاخانه»؛ از جمله‌ی افرادی محسوب می‌شدند که با چماق معروف زینب پاشا پذیرایی شده بودند. در آن زمان مجتهد معروف تبریز؛ حاجی میرزا جواد آقا^۱؛ به علت این که کارهای این زن را عادلانه و بر حق تشخیص می‌داد؛ هیچ‌گونه دخالتی نمی‌کرد و طلبه‌های این مجتهد نیز با نگاه تحسین‌آمیزی به وی می‌نگریستند. زیرا زینب پاشا بعد از درگیری‌هایی که در کوچه سقاخانه به راه انداخته بود؛ وقتی با عده‌ای از طلبه‌ها روبرو شده به آنها سلام کرده و رد شده بود؛ طلبه‌ها با احترام زیادی جواب سلام وی را داده بودند.^۲

۱ - مؤلف «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز» در مورد «حاجی میرزا جواد مجتهد» می‌نویسد: فرزند چهارم میرزا احمد است، عالم و فقیه و در علم اصول فقه در این شهر بی‌نظیر و مطاع و جواد و کریم است و مطلقاً «مجتهد» مخاطبه دارد... این عالم نبیل را حلقه‌ای باشد انبوه از طلبه علوم. من چند نوبت بدان دوره حاضر شدم و فایدتی چند بردم. (نادرمیرزا، ۱۳۷۳، ص ۱۶۲)

در «مآثر و آثار» می‌نویسد: حاج میرزا جواد آقا مجتهد و امام جمعه دارالسلطنه تبریز، سلسله ایشان در تمام آذربایجان به ریاست کلیه و مطاعیت عامه ممتاز است و این بزرگوار در علم فقه و اصول از جمله فحول محسوب می‌گردد، و در حدیث و تفسیر و رجال و کلام نیز نخستین شخص تبریز است، بلکه تمام آذربایجان و اعتبارش در دین و دولت و اقتدارش در ملک و ملت محتاج بیان نیست. به نقل از «تبریزی خیابانی، ۱۳۸۲، (علمای معاصر)، صص ۴ - ۴۶۳».

در واقعه تنباکو، مرحوم حاج میرزا جواد مجتهدی و حاج میرزا یوسف آقا، نقش بسزایی داشتند، چون او علاوه بر مراتب علمی در اصول سیاست هم نابغه عصر خود بوده، و نوادر بسیاری از وی نقل شده است. وی در تنفیذ حکم میرزای شیرازی که در حرمت استعمال دخانیات صادر شده بود، شجاعت فوق‌العاده‌ای از خود نشان داد. وفات او در سال ۱۳۱۳ هجری در تبریز رخ داد و در قبرستان سیدحمزه مدفون گردید. سپس طبق وصیت، جنازه او به نجف اشرف حمل گردید و در مقبره خانوادگی مدفون گردید. «عقیقی بخشایش، ۷۵ - ۱۳۷۴، ج ۱، (مفاخر آذربایجان)، صص ۱۹۱، ۱۹۰».

۲ - انقلاب یولوندا، (مجله)، نمره ۷، تهران، (مقاله آقای نقابی)، صص ۲۸ - ۲۶.

در کتاب (نیمه طنز و نیمه جدی) «تفریح‌نامه کلثوم ننه و احوالات زینب‌پاشا» برخی از گفته‌های انتقادی و اخلاقی که بعضاً نیز با گفته‌های طنزآمیز همراه است از زبان زینب‌پاشا بیان شده است. بدیهی است که شهرت و آوازه زینب‌پاشا در میان توده‌های مردم آذربایجان حتی بعد از سال‌ها که از مرگ وی می‌گذشته باعث گردیده که این شیوه برای بیان مطالب از طرف مترجم انتخاب گردد. به هر حال در این کتاب، «زینب‌پاشا» بعضاً به صورت یک بانوی «عالمه» و «دانا» نیز مطرح شده است.^۱ همچنین در این کتاب، از زینب‌پاشا، با عنوان «بی‌بی‌شاه‌زینب» نام برده شده و آمده است:

«بی‌بی‌شاه‌زینب»؛ همان زینب‌پاشای مشهور می‌باشد که دختر شیخ‌سلیمان بوده و چهل نفر کمک داشت و هر وقت که به حمام می‌رفت یک نفر برای ناهار وی، کوفته درست می‌کرد و یک نفر نیز جا حمامی او را آماده می‌نمود و چند نفر از زنان نیز به همراه وی راه می‌افتادند تا زینب‌پاشا را به حمام ببرند...^۲

گفته می‌شود که «زینب‌پاشا» همچون مردان در قهوه‌خانه «مشهدی‌رضا» در گذر «عموزین‌الدین» حاضر می‌شده و قلیان می‌کشیده است.

به نوشته مولف «قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران»؛ نام وی به علت شجاعت: همچون ضرب‌المثل در میان مردم تبریز درآمده بود:

«هنوز هم نام زینب‌پاشا ورد زبان مردم آذربایجان است و هر زنی که ابراز رشادت و دلاوری نماید گویند زنی است مثل زینب‌پاشا».^۳

«روایات مرسوم در میان مردم که همواره زنان شجاع را در رشادت به زینب‌پاشا ماننده می‌کنند و اشعاری که در وصف او سروده شده است بیانگر آن است که در روزگار مبارزه با ستم و ظلم اجتماعی [در آن دوره]، زنان تبریز بیش از مردان این شهر از خود جسارت و شجاعت نشان داده‌اند.

۱ - کتاب تفریح‌نامه کلثوم ننه و احوالات زینب‌پاشا، صص ۱۷ - ۲.

۲ - کتاب تفریح‌نامه کلثوم ننه و احوالات زینب‌پاشا، همان، پاورقی ص ۱۱.

۳ - طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳، ص ۸۴.

آری او زنی بود که طعم تلخ گرسنگی را چشیده و آگاه به ستم زمانه و به فکر سیر نمودن گرسنگان و بی چیزان و دشمن سرسخت محتکران و انبازداران شکمباره و مشوق زنان علیه نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های زمان بود.^۱

از مسایل مهمی که در مورد قیام «زینب پاشا» باید در نظر داشت این نکته است که متأسفانه منابع آن دوره اطلاعات زیادی را از قیام وی و همچنین شرح حال وی به دست نداده‌اند؛ امری که متأسفانه در مورد سایر مسایل «زنان» آن دوره نیز صدق می‌کند.

عبدالرسول خیراندیش درباره دشواری‌های مطالعات تاریخی راجع به زنان در تاریخ ایران می‌نویسد: نیک می‌دانیم که از گذشته تا حال زنان نیمی از اجتماع بشری را تشکیل می‌دهند. این خود یکی از مهم‌ترین استدلال‌ها به نفع زنان در دفاع از حقوق آنان است. بر همین اساس نیز شکی نمی‌توان داشت که نیمی از تاریخ تعلق به زنان دارد. حتی نیمه دیگر تاریخ که تعلق به مردان دارد با این استدلال که هر مردی از دامان زنی برخاسته و هر مرد بزرگی در کنار خود زن بزرگی داشته می‌توان متعلق به زنان دانست... با این حال بی‌هیچ شک و تردیدی تاریخ‌نگاری ما مردانه است و تقریباً تمامی صفحات تاریخ را مردان به خود اختصاص داده‌اند... به هر حال چنین به نظر می‌رسد که نمی‌توان به سادگی به مسئله حضور زنان در تاریخ و تاریخ‌نگاری پرداخت.^۲

با توجه به مطالب فوق می‌توان این ضعف تاریخ‌نگاری را به قیام زینب پاشا نیز تعمیم داده و نتیجه گرفت که ناگفته‌های زیادی از این قهرمان تبریزی به این ترتیب از میان رفته و به دست ما نرسیده است که خود جای تأسف دارد.^۳

۱ - مهدآزادی (روزنامه) شنبه ۱۲ مردادماه ۱۳۸۱، شماره ۲۷۳۱، ص ۳.

۲ - کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۶، ش ۳، دی‌ماه ۱۳۸۱، ص ۳، به نقل از «زن در تاریخ‌نگاری صفویه، ۱۳۸۴، صص ۹ - ۸.

۳ - آقای «عبدالحسین ناهیدی آذر» در این زمینه می‌گوید: «زینب پاشا علیه استبداد و نابرابری‌های اجتماعی عصیان کرد، اما برخلاف این واقعیت، از وی به گونه‌ای دیگر یاد کرده‌اند، چرا که چنین کاری در آن زمان، از زنانی که در پستوها زندگی می‌کردند و به نام «ضعیفه» خوانده می‌شدند بسیار بعید به نظر می‌رسد». «سهیل (هفته‌نامه - منتشره در تبریز)، یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۸۷، سال سوم، شماره ۱۲۱، ص ۸».



فصل دوم:

علل قیام زینب پاشا

زینب پاشا پیش‌تاز بیداری زن ستم دیده ایرانی است. وی تقریباً یک قرن و اندی پیش مهر سکوت تاریخ را از لب برمی‌دارد. و برای اولین بار در تاریخ ایران با چهل نفر از شیرزنان تبریز علیه ستم‌پیشگان و به موازات آن علیه نابرابری‌های جنسی که نظام فئودالی و دیدگاه‌های سنتی بر زنان تحمیل کرده بود، به جنگ مسلحانه و پارتیزانی دست می‌زند و همه را در برابر دلاوری‌های شگفت‌انگیز خود به حیرت وامی‌دارد. یکی از عوامل مهم جنبش زنان تبریز به رهبری زینب، ستمگری بیش از حد برخی شاهزادگان و حکام دوره قاجار در آذربایجان بود.^۱

در مورد برخی از کارهای ناشایست کارگزاران این دوره؛ منابع اطلاعاتی به دست می‌دهند که با تامل در آنها می‌توان به علل نارضایتی مردم و آغاز نافرمانی آنان؛ پی برد. از جمله مولف کتاب «قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران» به برخی از اعمال محمدعلی میرزای ولیعهد و اطرافیان او در تبریز پرداخته و نمونه‌هایی را به دست می‌دهد که با تعمیم دادن این وضع به دوره ناصری می‌توان تاحدودی به وضع دشوار زندگی مردم در آن دوره پی برد. به هر حال رفتارهای ناعادلانه برخی از حکام این دوره، از جمله عواملی بوده که کسانی مانند حاج‌الهیاری، حلاج اوغلی و زینب‌پاشا را به مبارزه بر علیه ناعدالتی‌ها مجبور ساخته است.

پیش از مشروطه «مردم آذربایجان در زیر فشار ظلم و ستم اوضاع جهنمی خرد و خمیر شده بود و از شنیدن نام دربار ولیعهد [محمدعلی میرزا] فراش‌های بیگلربیگی، فراش‌های کدخدا، ملاهای درباری و نظایر آنها نفرت داشتند. داستان‌های حیرت‌آور حاج‌الهیاری، حلاج اوغلی، زینب‌پاشا که با کمال رشادت و جلادت و فداکاری در مقابل اصول استبداد و رفتار غیرانسانی این قبیل تشکیلات ایستادگی کرده از فقرا و مردم

[مظلوم] حمایت کرده و با نابود کردن بیگلربیگی‌ها و فراش‌ها و فراشباشی‌ها و سایر عمال، ظلم انتقام مردم بی‌پناه را می‌گرفتند» به خاطر فساد تشکیلات این نوع حکومت‌ها و عملکرد آنها بوده است.^۱

موضوع دزدیده شدن بانویی به نام «صغرا» که دختر یکی از سرشناسان تبریز بود هنوز از خاطر بزرگسالان محو نشده و تصنیف (صغرا بو نشاندا بو نشاندا - ولیعهدین عقلی گدر صغرا دانشاندا دانشاندا) هنوز در خاطره‌ها باقی بود و نیز کشته شدن صراف ثروتمند و معروف تبریز به نام حاج‌هاشم که در محله لیل‌آباد در عمارت معروف ملک‌قاسم‌میرزا به طرز دلخراشی در نصف‌شب به قتل رسید، نمونه‌ای از عدم امنیت آن ایام بود. زن حاجی‌هاشم مقتول در هر جا می‌گفت که وقتی دزدان وارد اطاق خواب او شدند، حاجی کبریت روشن کرده و گفت «یوزباشی» من شما را شناختم ولی دیگر فرصت ندادند که بقیه حرفش را بزند و او را تکه تکه کردند، و تا از مرگش مطمئن نشدند از ضربات مکرر خودداری نکردند و پس از مدتی معروف شد که یک قسمتی از ثروت او توسط دزدان در میان دولتیان تقسیم شده است و دزدان قاتل که شناخته شده بودند و با کمال آزادی و کامروایی زندگی می‌کردند و این مسئله خود دلیل بر حمایت از قاتلان از طرف حکومت وقت بود.^۲

علاوه بر مطالب فوق؛ می‌توان بیداری عمومی زنان را در آن دوره در شهرهایی همچون باکو و اسلامبول و مناطق همجوار و به تبع آن تأثیرات آن بر جنبش زنان تبریز را نیز از جمله عوامل این جنبش دانست. به خصوص این که انتشار روزنامه‌ها و رفت و آمدهای مردمان آذربایجان به مناطق مذکور می‌توانسته در این بیداری نقش مهمی داشته باشد.

در عرصه اجتماعی و سیاسی این دوره همچنین مشکلات و مسایل مهمی مانند «بحران نان» و «امتیاز تنباکو» نیز مطرح گردید که این دو عامل نیز از جمله مهم‌ترین عواملی بود که جنبش زنان تبریز به رهبری زینب‌پاشا را موجب گردید.

۱ - طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳، صص ۱۰ - ۹.

۲ - طاهرزاده بهزاد، پیشین، ص ۱۰.

از طرفی زنان آن دوره نیک دریافته بودند که نخستین گام برای حضور در اجتماع و قدم نهادن از اندرونی منازل به بیرون خانه‌ها، مشارکت در حل مشکلاتی است که قدرت حاکم برای بدنه کلی اجتماع به وجود آورده است. یعنی مبارزه با دستگاهی که مردم را تحت سیطره خودکامگی خود به غل و زنجیر کشیده است. از این رو هم صدایی با مردم را آغاز کرد و در معضلات مبتلا به روز شرکت کرد، یکی از بزرگ‌ترین معضلات اقتصادی - اجتماعی دوره قاجار مشکل کمبود و گرانی نان بود. که زنان برای مواجهه با این معضل به پا خاستند.^۱

لازم به ذکر است که از جمله کارهای معروف «زینب‌پاشا» و یاران وی نیز حمله به انبارهای احتکار غله و تقسیم آن بین فقرا و گرسنگان در شهر تبریز بوده است. از طرفی واقعه امتیاز تنباکو و مبارزه با این امتیاز استعماری از طرف عموم مردم ایران نیز از جمله مسایلی بوده که «زینب‌پاشا» و یاران وی را به میدان مبارزه با حکومت وقت کشانید.

۱ - شرق (روزنامه)، مرداد ۱۳۸۴، (یادنامه شرق - ویژه انقلاب مشروطه)، ص ۱۱.

فصل سوم:

برخی یاران زینب پاشا در جنبش زنان تبریز

«علاوه بر ده‌ها زن بی‌نام و نشان که در مواقع حساس با ندای «زینب» جمع شده و دسته بزرگی تشکیل می‌دادند «میرزا فرخ» و «قهرمان خطیبی»؛ شاعرانی که کارهای زینب را به شعر کشیده‌اند در سروده‌های خود و نیز از اطلاعات موجود نام حداقل هشت تن از یاران نزدیک او معلوم است که عبارتند از: «یوزباشی خاور»، «نایب کلثوم»، «آتلی شاه‌به‌ییم»، «فاطمه نساء»، «سلطان بیگم»، «جانی بیگم»، «خیرالنسا»، «ماه بیگم»؛ دریغاً نه تنها از چند و چون «زینب‌باجی» خبری چندانی در دست نیست بلکه از سرگذشت یاران او نیز خبری در دست نیست»^۱.

در مورد یاران زینب پاشا و شرح حال آنها همچنان که ذکر گردید، اطلاع زیادی در دست نیست. ولی نگارنده در تحقیقات میدانی خود در میان برخی از مطلعین محله عموزین‌الدین، به این نکات رسید که اکثر زنان سردسته و تاثیرگذار این جنبش که نام آنها در افواه جاری است از اهالی این محله بوده‌اند و همچنین برخی از اهالی این محله نیز اعلام می‌کردند که از بزرگترهای خود شنیده بودند که مادرانشان همپای «زینب پاشا» و تحت فرمان وی در این جنبش همچون زنان سایر محلات تبریز شرکت داشته‌اند.

۱ - وراوی «هفته‌نامه - منتشره در مشگین‌شهر»، ۱۸ تیرماه ۱۳۸۳، شماره اول، (ویژه‌نامه آذربایجان شرقی) - (زینب پاشا پیش‌تاز زن در عصر بیدادی قاجار - مقاله دکتر شکوهی)، ص ۱۱.

تندیس زینب پاشا در خانه مشروطه تبریز - اثر احد حسینی

با توجه به مطالب فوق و دلایلی که در ادامه خواهد آمد باید اذعان کرد که در سازماندهی زنان و همچنین در مسایل مختلف مربوط به این جنبش؛ نقش اصلی را این محله قدیمی تبریز و اهالی و زنان دلیر آن برعهده داشته‌اند. به عبارت دیگر اگر در جنبش مشروطیت، تاریخ آذربایجان و ایران وامدار محله «امیره‌قیز» و شخص ستارخان است، در نهضت زنان تبریز نیز محله «عموزین‌الدین» و «زینب‌پاشا» نقش اصلی را ایفا کرده‌اند. برای اثبات این گفته؛ اشعاری که مردم در مورد این جنبش سروده‌اند و مطالبی که در مورد یاران زینب و همچنین نحوه سازماندهی آنان در این محله ذکر شده می‌تواند بهترین دلیل باشد.

«در یکی از اشعاری که خلق درباره زینب و قهرمانی‌های وی سروده است، هفت نفر از یاران نزدیک او معرفی شده‌اند. هر یک از این زنان فرماندهی عده دیگری از زنان مبارز تبریز را برعهده داشتند و به فرمان زینب مستقلاً دست به عملیاتی می‌زدند»^۱.

قابل توجه است که در این اشعار محل سازماندهی اولیه این زنان در جلوی مسجد محله «عموزین‌الدین» ذکر گردیده است. اینک برای آشنا شدن با برخی از یاران زینب و همچنین نحوه سازماندهی آنان؛ و در نهایت چگونگی حرکت آنان به سوی مراکز مورد نظر که با مشارکت زنان سایر محلات شهر تبریز نیز همراه می‌شده است؛ اشعار فوق و ترجمه فارسی آن آورده می‌شود:

«زینب‌پاشا الـده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 گویا کی دشمن اوز قویوب اوردوی تاتار اوستونه
 چادرشبین باغلوب بئله هم چیرمیوب قوللارینی
 یاشماقیله دوتמוש یوزنی، هم ساللان پوللارینی
 تنظیم اندیب ئوز نقشه‌سین، هم گیتدیگی یوللارینی
 فرمان وئریب یولدش لارین اویناتدی اغیار اوستونه
 زینب‌پاشا الـده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 گلدی «عموزین‌الدینون» مسجد قاباغنده دوروب
 یئدی نفر یولدش لارین جمع ائیلیوب حلقه ووروب
 «فاطمه‌نساء» «سلطان‌بگیم» و «ماه‌شرف» باش اندیروب
 «جانی‌بگیم» گلمک همان اگلشدی دیوار اوستونه
 زینب‌پاشا الـده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 «خیرالنساء» یه سویلدی زینب پاشا، گل دوش یولا
 ای «ماه‌بگیم» هرکس گله دورقوگیلن ساغدان سولا

۱ - زنان ایران در جنبش مشروطه، ۱۳۶۰، ص ۴۹.

بازاری باغلاتماق گِرك تا آجلیغا چاره اولا
 آنباردارین باشین یاریب هم‌ده چکک دار اوستونه
 زینب‌پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 آی «شاه‌بیگم» سن‌ده یئری دون «راسته‌بازاره» طرف
 سنده «صفی‌بازارینی» باغلاتنگیلن قیز «ماه‌شرف»
 فراش گله، سرباز گله، یار باشینی، ایله تلف
 هر کیم گله وورینیخ‌گیلن غداری غدار اوستونه
 زینب‌پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 بو ملتین هر حقینی اولدیقجا قاندرماق گرهک
 آنباردارین تکلیفی‌نی چوخ یاخشی آندیрмаق گرهک
 آخیردا هیچ زاد اولماسا لاپ اوددا یاندرماق گرهک
 آذوقه‌نی بیغمیش قویان دیناری دینار اوستونه
 زینب‌پاشا الده زوپا اوز قویدو بازار اوستونه
 ملت گرهک هر حالده راحت اولوب، مسعود اولا
 نوکردی حاکم میلته، خلق ایچره بو مشهود اولا
 هر کیم سورور ملت قانین، یکسر گرهک نابود اولا
 وورماق گرهک، بیخماق گرهک بی‌عاری بی‌عار اوستونه
 زینب‌پاشا الده زوپا اوز قویدو بازار اوستونه
 آخر جوانلار بیر گورون بو شیردل آروادلاری
 سیزده ای‌دین غیرت، بیخین بیر بو ائوی بریادلاری
 ظالم‌ر ایچمیش قانلارین گلمیر داهی فریادلاری
 سن‌ده اوپان بیرجه آتیل اشرار خونخوار اوستونه
 زینب‌پاشا الده زوپا اوز قویدو بازار اوستونه»^۱

۱ - آذربایجان (روزنامه)، شماره ۱۴، ۲۷ آذر ۱۳۲۰، ص ۲. «عبدالحسین ناهید، ۱۳۶۰، ص ۵۱ - ۴۹.

ترجمه فارسی اشعار به شرح زیر است:

[زینب‌پاشا چوبی به مشت، رو کرده بر بازارها]^۱
 گویا که رو کرده عدو بر اردوی تاتارها
 چادر بسته بر کمر، بالا زده دستارها
 رخ زیر دستارش نهان هم زیور و گوشوارها
 تنظیم کرده نقشه‌اش هم راه و رسم کارها
 فرمان یورش داده بر یاران؛ سوی غدارها
 [زینب‌پاشا چوبی به مشت، رو کرده بر بازارها]
 نزدیک مسجد [عموزین‌الدین] چون رسید برپیش‌یاران ایستاد
 گرد سرش جمع آمدند آن هفت یار هم‌قسم
 «فاطمه‌نساء» «سلطان‌بیگم» «ماه‌شرف» هم در میان
 «جانی‌بیگم» چون سر رسید برشد بر آن دیوارها
 [زینب‌پاشا] چوبی به مشت، رو کرده بر بازارها]
 زینب بگفت: «خیرالنساء» برخیزد وز آنجا رود
 برخیز و کن حمله تو هم، ای «ماه‌بیگم» هر کو رسد
 این فقر مردم چاره‌اش تعطیل بازار است و بس
 بشکاف فرق محتکر، برکش تنش بر دارها
 [زینب‌پاشا چوبی به مشت، رو کرده بر بازارها]
 «راسته‌بازار» را پیش گیر اینک توهم ای «شاه‌بیگم»
 «ماه‌شرف» باید تو هم بندی «صفی‌بازار» را
 هر کسی که سد راه شد، فراش یا سرباز را
 بشکن سرش، بفکن تنش، نابود کن غدار را
 [زینب‌پاشا چوبی به مشت، رو کرده بر بازارها]

۱ - ترجمه این مصراع از شعر را از «رحیم رئیس‌نیا» استفاده کرده‌ام. رک: «کلک (ماهنامه)، شماره ۱۴۱، مهر و آبان ۱۳۸۲، (زینب‌پاشا چهره یک زن شجاع و عدالت‌خواه)، ترجمه بقیه شعر از کتاب «ناهید، ۱۳۶۰، صص ۵۲ - ۵۱ آورده شده است.

ملت به حق خویشتن باید همی آگه شود
 باید بفهمد همچنین، تکلیف خود انباردار
 آخر نفهمیدش اگر، باید بسوزانی به نار
 انباشته بر روی هم آذوقه و دینارها
 [زینب‌پاشا چوبی به مشت رو کرده بر بازارها]
 ملت شود در هر زمان خوشبخت و راحت، شادمان
 خدمتگزار ملت است حاکم، تو این را نیک دان
 خون جماعت گر مکنند، نابود باید کردشان
 از بیخ و بن برکن تو هم، بی‌داده‌ها، بی‌عارها
 [زینب‌پاشا چوبی به مشت رو کرده بر بازارها]
 آخر جوان‌ها بنگرید این شیردل‌ها، این زنان
 از روی غیرت سرنگون سازید کاخ اغنیا
 آن سان مکیده خونشان، ناید ز کس فریاده‌ها
 بیدارباش و حمله کن بر روی این اشرا‌رها
 [زینب‌پاشا چوبی به مشت رو کرده بر بازارها]

لازم به ذکر است که شرح حال مختصری نیز از یکی از یاران زینب‌پاشا به نام «آتلی‌شاه‌بیگم» توسط آقای رضا همراز در نشریه «شمس تبریز» به چاپ رسیده که در ادامه تلخیصی از این مقاله آورده می‌شود:

آتلی‌شاه‌بیگم یکی از زنان نیرومند و باغیرت و هم‌دوره زینب‌پاشا بوده که ساکن محله امیرخیز بوده است. وی در آن محله نفوذ زیادی داشته و به تبع از «زینب‌پاشا» در زمان قحطی انبارهای افراد ثروتمند و محتکر را در آن محله بیرون می‌ریخته و آن را بین افراد فقیر و گرسنه تقسیم می‌کرده است. گفته می‌شود وی نوبتی در عملیاتی وجوه دولتی را که از تبریز به مرند و جلفا برده می‌شد؛ از دست عمّال دولتی خارج ساخته و آن را به تبریز آورده و در بین نیازمندان این شهر تقسیم نموده است.^۱

۱ - شمس تبریز، (هفته‌نامه)، سال چهارم، شماره ۱۰۱، چهارشنبه ۲ خرداد ۱۳۸۰، ص ۶.

عکس منسوب به «آتلی بگیم» (ماهنامه دیلماج - اسفند ۱۳۸۳، ص ۶۶)



«آتلی بگیم» (ماهنامه دیلماج)، اسفند ۱۳۸۳، ص ۶۶

فصل چهارم:

زینب پاشا در جریان نهضت تنباکو

اعطای امتیاز تنباکو در دوره ناصرالدین شاه به بیگانگان و همچنین لغو آن و نقش مردم تبریز در پیروزی این نهضت ضد استعماری، یکی از پرافتخارترین حماسه آفرینی‌های مردم این خطه محسوب می‌گردد. به گفته منابع: «زینب پاشا» و یاران وی از جمله معترضینی بودند که در این قیام به پا خاستند و حتی گفته می‌شود که نام و نشان «زینب پاشا» بعد از این نهضت بر سر زبان‌ها افتاده است.^۱

در سال (۱۳۰۹ ه ق) ناصرالدین شاه و درباریان وقت، امتیاز دخانیات در تمام مملکت را به ماژور تالبوت واگذار کردند. در پی عقد این معاهده، انگیزه‌های متفاوتی، قشرهای مختلف مردم را به رهبری روحانیت بر ضد این امتیاز برمی‌انگیزاند و طی آن، اولین حرکت مردمی و مذهبی بر علیه برخی سیاست‌های نادرست دربار ناصری مجال ظهور پیدا می‌کند.^۲

گفتنی است که «تالبوت» در ازای این امتیاز متعهد شده بود سالانه مبلغ پانزده هزار لییره و پس از پرداخت کلیه مخارج و سود سهام به میزان ۵ درصد، یک ربع از منافع سالانه را به ناصرالدین شاه بپردازد. ظاهراً برای کسب امتیاز، هیچ پولی به طور رسمی پرداخت نشده بود، با این حال هم در اسناد ایرانی و هم در اسناد انگلیسی یاد شده است که ناصرالدین شاه و مقامات عالی‌رتبه، رشوه‌های گزافی گرفته بودند. این امتیاز، هر عملی در مورد تنباکو را مطلقاً به کسب اجازه از صاحب‌امتیاز، مشروط می‌ساخت. در عوض صاحب‌امتیاز به توتون‌کاران وعده می‌داد که در مقابل محصولشان، پول نقد به آنها بپردازد و احیاناً محصول آنها را با نرخ بهره‌ی نازلی پیش خرید کند.

۱ - بنگرید: «مهدآزادی (روزنامه)، سه‌شنبه ۸ آبان ۱۳۸۰، شماره ۲۵۱۴، ص ۴.

۲ - زن در دوره قاجار، ۱۳۷۵، ص ۱۵۸.

سرهنری ولف که هنوز در سال ۱۸۹۰ میلادی وزیرمختار انگلیس در ایران بود، پیش‌تر تالبوت را به ناصرالدین‌شاه معرفی کرده بود و مذاکرات مربوط به این امتیاز نیز، ضمن سفر سوم ناصرالدین‌شاه به اروپا انجام شده بود.^۱

پس از آن که شاه انحصار کامل توتون و تنباکو را به تالبوت واگذار نمود، ناخرسندی علیه سیاست امتیازدهی او به اوج رسید... امتیاز تنباکو باعث اعتراض‌های شدیدتری از امتیازهای دیگر شده بود، زیرا مانند امتیازهای دیگر درباره حوزه‌ها و مناطق دیگر بهره‌برداری نشده، بحث نمی‌کرد یا مناطقی که کمتر مورد بهره‌برداری بودند، بلکه شامل سراسر کشور می‌شد که بسیاری از زمین‌داران، بازرگانان کوچک و بزرگ، مغازه‌داران و صادرکنندگان در آن ذی‌نفع بودند.^۲

مؤلف کتاب «تحریم تنباکو اولین مقاومت منفی در ایران» در مورد نقش تبریز در جریان این نهضت و در ذیل «آذربایجان انگلیس‌ها را راه نداد» می‌نویسد: کمپانی دخانیات پس از تشکیل اداره مرکزی خود مامورینی به سایر شهرهای ایران فرستاد و تنها مردم تبریز بودند که نمایندگان کمپانی را راه ندادند. البته آذربایجان از تولیدکنندگان عمده محصول دخانیات نبود. ولی صدور توتون و تنباکوی شیراز و کاشان و اصفهان و سایر بلاد ایران به خارج کشور مخصوصاً مملکت عثمانی توسط تجار آذربایجان به عمل می‌آمد...^۳

وقتی خبر حرکت نمایندگان «رژی» به تبریز رسید، چون در تهران سر و صدای مردم بلند شده و مخصوصاً انتشار یافته بود که میرزا محمدحسن شیرازی نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه نوشته و دادن انحصار توتون و تنباکو را به خارجی‌ها برخلاف مذهب دانسته مردم دکان‌ها را بسته و در اطراف میرزا جوادآقا جمع شدند و در حدود بیست هزار نفر هم مسلح خود را برای مقابله با هر پیش‌آمدی حاضر نمودند و آگهی‌های کمپانی را که به در و دیوار چسبانده شده بود پاره و به جای آنها نوشته‌های زنده‌ای

۱ - کدی، ۲۵۳۶ (تحریم تنباکو در ایران)، صص ۴۱ - ۴۰.

۲ - کمبریج (تاریخ ایران دوره افشار، زند، قاجار)، ۱۳۸۷، صص ۹ - ۲۴۸.

۳ - تیموری، ۱۳۶۱، ص ۷۳.

بر ضد کمپانی و طرفداران آنها منتشر کردند و چند نفر ایرانی را که برای تهیه وسایل از طرف کمپانی در تبریز بودند تهدید به قتل نمودند؛ امیر نظام از این پیش آمد سخت در وحشت افتاد و خانواده خود را به باسمنج (دو فرسنگی تبریز) نزد قنصل روس که برای بیلاق به آنجا رفته بود می فرستد و خود خیلی با احتیاط اقداماتی برای خواباندن غائله به عمل می آورد ولی موفق نمی شود...

ناصرالدین شاه که از واقعه تبریز وحشت کرده بود با نزدیکان خود برای جلوگیری از این آشوب به مذاکره پرداخته و راه چاره را جستجو می کند، بعضی پیشنهاد می نمایند از تهران قشونی به تبریز فرستاده شده مخالفین را سرکوب کنند، ولی خود شاه از لحاظ سیاست داخلی و خارجی با این پیشنهاد موافقت نمی کند و آخر الامر قرار می شود یکی از رجال بزرگ دولت به تبریز برود تا منافع و محاسن امتیاز توتون و تنباکو را برای مردم شرح دهد و ضمناً موافقت و رضایت حاج میرزا جواد آقا و سایر مجتهدین را با هر ترتیبی که صلاح بداند جلب کند... در نهایت آقاعلی آشتیانی ملقب به امین حضور به این ماموریت انتخاب شده و به تبریز فرستاده می شود. وقتی خبر عزیمت امین حضور به تبریز می رسد مردم که ساکت شده بودند، بیش از پیش جری شده حرکات و اظهارات زنده تری می کنند، به طوری که کاغذ بزرگی را سوراخ کرده و به گردن سگی می اندازند که این فرمان شاه است و این سگ هم امین حضور و آن را کشان کشان اطراف کوچه و بازار می گردانند و می گویند امین حضور را خواهیم کشت. امین حضور هم تا دو فرسنگی تبریز آمده ولی جرات ورود به شهر را نمی کند تا آن که مظفرالدین میرزا ولیعهد مطلع شده با کالسکه خود نزد امین حضور می رود و او را سوار کالسکه خود کرده پهلوی خود می نشاند و بدین طریق او را به شهر می آورد، امین حضور پس از دو روز توقف اجازه ی ملاقات از میرزا جواد آقا مجتهد می خواهد و خودش این دیدار را چنین شرح می دهد: «بعد از حصول اطمینان از جان به خانه مجتهد رفتم، تمام کوچه ها و بام ها و خانه مجتهد را مملو از مردم مسلح دیدم که تمام تفنگ مارتین در دست و طپانچه در کمر و قطار فشنگ بسته بودند، به خدمت مجتهد رسیده با این حال اظهار هیچ مطلبی را جایز ندیدم، هدایا را رسانیده دست مجتهد را بوسیده بیرون آمدم...

وقتی ناصرالدین شاه از طرز رفتار مردم تبریز با امین حضور مطلع می‌شود به مظفرالدین میرزا ولیعهد و امیرنظام گروسی پیشکار آذربایجان تلگراف می‌کند که با داشتن اسلحه و فشنگ کافی چرا به سربازها دستور نمی‌دهد به شورشیان شلیک کنند؛ ولی امیرنظام که مردی عاقل و ظاهراً از دادن امتیاز توتون و تنباکو دل خوشی نداشت با ولیعهد اختلاف نظر پیدا کرده به عذر این که عده‌ای از سربازان و نوکران با شورشیان همراهند و تمام مردم مسلح هستند از انجام این امر امتناع می‌کنند و حتی حاضر به استعفا می‌شود، به همین جهت اولیای دولت مخصوصاً امین‌السلطان که با او سابقه خوبی نداشت او را متهم به هم‌دستی شورشیان کرده به تهران احضارش می‌کنند.

لرد کرزن می‌نویسد: «چون امیرنظام با امتیاز تنباکو مخالف بود با مردم همراهی کرد و به همین جهت شاه او را معزول و به تهران احضار کرد.»

صاحب‌امتیاز که از این جریان مطلع می‌گردد، پیشنهاد می‌کند که حاضر است مامورین اداره «رژی» را در آذربایجان از بین خود آذربایجانیان انتخاب کند و حتی امتیازاتی برای آنها قائل شده و از بعضی از حقوق خود صرف‌نظر می‌کند اما مردم تبریز زیر بار این حرف‌ها نرفته جواب رد می‌دهند.

بالاخره ناصرالدین شاه که این وضع را ملاحظه می‌کند دستور می‌دهد فعلاً کمپانی انحصار از آذربایجان صرف‌نظر کرده ادارات خود را در نقاط دیگر ایران تشکیل دهند تا بعد با تهیه نیرو یا وسایل دیگری مردم آن سامان را به اطاعت درآورد.

هر چند که ظاهراً آذربایجان آرام شد ولی هنوز خطر مرتفع نشده و مثل آتشی بود که زیر خاکستر پنهان شده باشد...^۱

در شرح حال «عباس میرزا ملک‌آرا» در این زمینه آمده است: «ابتدا شهر تبریز شورش نموده مامورین کمپانی را در کمال سختی جواب دادند و به طهران تلگراف کردند که محال است اهل آذربایجان تمکین به این فقره نمایند...»^۲

۱ - تیموری، پیشین، صص ۷۷ - ۷۴.

۲ - عباس میرزا ملک‌آرا، ۲۵۳۵، ص ۱۸۳.

به هر حال زنان نیز از آغاز تا پایان این مبارزه، فعالانه در صحنه‌های مختلف حضور داشتند. «در تبریز، زنان به رهبری زنی به نام زینب و در اعتراض به قرارداد، دوشادوش مردان به پا می‌خیزند. همچنین بازار این شهر به علامت اعتراض بسته می‌شود و متجاوز از بیست هزار نفر مسلح به شاه تلگراف می‌کنند که به هیچ وجه زیر بار این قرارداد نخواهند رفت. پس از چند روز که از بسته شدن بازار می‌گذرد، ماموران دولتی به زور ارباب و تهدید و وعده و وعید، بازاریان را مجبور به باز کردن مغازه‌های خود می‌کنند. لیکن چند ساعتی از باز شدن بازار نگذشته بود که دسته‌ای از زنان به زور اسلحه بازار را می‌بندند و به سرعت صحنه را ترک می‌کنند. رهبری همه این اقدامات بر عهده زینب بوده است»^۱

به این ترتیب ماموران دولتی در مقابله با زنان عاجز شدند و بازار دوباره بسته شد.^۲

«زینب پاشا» سردسته زنان شرکت‌کننده در نهضت تحریم تنباکو در شهر تبریز است. «نخستین حضور او در چشم‌انداز تاریخ در جریان قیام و تحریم تنباکو است. تبریز به دنبال انتشار اعلان شرکت رژی از اوایل محرم ۱۳۰۹ به جوش و خروش درآمد و در اندک مدتی «متجاوز از بیست هزار نفر مسلح» شدند، چنان که سرانجام دربار قاجاری به متوقف شدن عملیات شرکت رژی در این شهر فرمان داد و در نتیجه طغیان رو به توسعه در اواسط صفر همان سال فروکش کرد. به احتمال قوی زینب هم در همین دوره‌ی یک و نیم ماهه بوده که به قیامی که موجبات نگرانی جدی ناصرالدین شاه و رجال درباری را در تهران و تبریز فراهم آورده بود، پیوسته است»^۳

«در تبریز زنی به نام زینب پاشا علیه تصمیم ناصرالدین شاه مبنی بر اعطای انحصار تنباکو به یک تاجر انگلیسی، دست به مبارزه مسلحانه زد. وی رهبری گروهی از زنان

۱ - زن در دوره قاجار، ۱۳۷۵، صص ۱۶۱ - ۱۵۸.

۲ - مهدآزادی، سه‌شنبه ۸ آبان ۱۳۸۰، شماره ۲۵۱۴، ص ۴.

۳ - کلک (ماهنامه)، شماره ۱۴۱، مهر و آبان ۱۳۸۲، (زینب پاشا چهره یک زن شجاع و عدالت‌خواه - رحیم رئیس‌نیا)، ص ۳۳.

مسلح را به عهده گرفته بود که دنباله چادرهایشان را دور کمر خویش گره زده بودند و با سلاح‌هایشان بازار تبریز را وادار به تعطیل کردند.^۱

مؤلف کتاب «قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران» به نقل از شاهدان آن واقعه می‌نویسد: به طوری که شنیده‌ام شهرت زینب‌پاشا از واقعه رژی توتون به بعد بوده است. موقعی که ناصرالدین‌شاه امتیاز توتون را به انگلیسی‌ها داده بود در آذربایجان مردم از اجرای این امتیاز مانع شده بودند. در آن ایام مرحوم حاجی میرزا جواد مجتهد معروف و روحانی سیاسی که نفوذ فوق‌العاده داشته مریدان خود را به بازار اعزام و مردم را دعوت کرده بودند که دکاکین خود را ببندند و مردم هم اطاعت کرده بودند. پس از چند روز دولتیان مردم را مرعوب نموده و عرصه را به آنان تنگ نموده بودند در چنین روزگاری یک مرتبه عده زنان مسلح و با چادر نماز که گوشه‌های او را به کمر بسته بودند در بازار ظاهر شده دست به اسلحه برده و بازار را مجدداً بستند. پس از این واقعه هر وقتی که ظلم و ستم حکومت جابر از حد می‌گذشته دسته زن‌ها به سرپرستی زینب‌پاشا خروج کرده و کانون فساد را ویران نموده و پس از آن از نظرها پنهان می‌شدند و کسی هم به هویت آنان پی نمی‌برد.^۲

وی در ادامه می‌نویسد: «باید دانست که ظهور زن‌ها در اجتماعات آن روز به غیر از امروز بود. در آن ایام زن‌ها در میان جامعه احترام فوق‌العاده داشته و هر مرد وظیفه داشت که شئونات آنان را حتی با فداکردن جان خود حفظ نماید و وقتی که عده‌ای از زنان به عنوان جهاد در بازار ظاهر می‌شدند، احساسات مردم شعله‌ور گشته و سر از پا نشناخته و در یک مدت قلیل بزرگ‌ترین مانع را از میان برمی‌داشتند. این غلیان وقتی به شدت اشد خود می‌رسیده است که یکی از آنها لچک خود را به عنوان استمداد به طرف مردان پرتاب بکند، آن وقت بود که محشری برپا شده و محکم‌ترین خانه‌ها از بن و اساس ویران می‌گردید.»^۳

۱ - فرهنگ، (فصلنامه)، سال ۱۶، ش ۴، پیاپی ۴۸، زمستان ۱۳۸۲، (ویژه مطالعات زنان)، ص ۹۴.

۲ - طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳، ص ۸۴.

۳ - همان، صص ۸۵ - ۸۴.

به هر حال در جریان تنباکو زنان به رهبری زینب‌پاشا به بستن بازار تبریز همت می‌گمارند و اقدامات ماموران دولتی را برای باز کردن دوباره بازار نقش بر آب می‌کنند. در مورد این عملیات «زینب»؛ آن روزها در بین مردم تبریز ترانه‌هایی ساخته شده بوده که یکی از آنها ترانه ذیل است:

حکم ایلدی زینب‌پاشا
سبز بازاری باسون داشا
جمله اناث و فراشا
دگنگی یاغلیوم گلیم
پاتاوامی^۱ باغلیوم گلیم^۲

شاعر معاصر تبریزی آقای «قهرمان خطیبی» نیز صحنه حماسه‌آفرینی ورود زینب‌پاشا و یارانش به بازار تبریز و همچنین هجوم دلاورانه آنان را به سوی فراشان و دولتیان چنین به تصویر کشیده است:

قویدی زینب‌پاشا بازاره قدم
چون قادینلار بازاری باسادی داشا
بیر اؤلوم حکمی یازیب والی اؤزی
قوشونون یوللادی بیر باش بازارا
چال‌هاچال شدت‌تیله دوشدی ایشه
ائله بیل یئر آچیلیب اولدی مزار
فرآشین اسلحه‌سی الهه تفنگ
چوخ رشادته قادینلار آتیشیر
دام، دیواردان اله‌نیر توز، توپراق
ساغ الینده دگنگ، سولدا علم
قصرده چاتدی خبر یئککه باشا
قیزدی فرآش‌باشینین قانلی گؤزی
توکولوب بیر سوری فرآش بازارا
باشلادی هر ایکی لشکر دویوشه
قوزانیب زلزله ترپندی بازار
یاغدیرقیرماق‌اوچون خلق فشنگ
گنت‌به‌گنت‌وضع‌چونوب‌لاپ‌قاریشیر
اوچولور هر نه‌کی وار تخته، طباق

۱ - پاتابه: به معنی پاپیج که به ساق پا می‌پیچند.

۲ - مکر زنان و احوالات زینب‌پاشا، بی‌تا، ص ۲۵.

ترجمه فارسی آن چنین است:

زینب‌پاشا فرمان داد
شما بازار را به سنگ ببندید
به جمله زنان و فراشا
تا من دگنگم را آماده کنم
پاتابه‌ام را به پایم ببندم

دایاغیر، شیشه‌سینیر، تایداغیلیر
 گوئییه قالخیر دگنگ باش جیریلیر
 توققوشور بیر - بیره شاققیلدیر آعاج
 دیش‌سینیر، اوزیاریلیر، گۆزسوکولور
 واهمه صحبتی گئتمیش آرادان
 ایاغیندان آچیلیب کونده دوشوب
 نه دینیر توخ، نه ده آجلار دانشیر
 قادینین قدرتی ائل قدرتی دیر
 بوروموش خلقی توکنمز هیجان
 آما زینب‌پاشا گوستردی هنر
 اندیریب کله‌سینه بیر دگنگ
 کهنه سنت‌لری سیندیردی بئله
 اوزبهاوز دشمنه داغ تک دایانیب

توکولور قند و شکر، چای داغلیر
 بیخلیر توپراقا فراش قیریلیر
 گوئییه کهلیک کیمی قاققیلدیر آعاج
 یارالاردان یئره آل قان توکولور
 قادینین خفتی گئتمیش آرادان
 خلقین آغزیندا ادیلی بنده دوشوب
 دیل آچیب گویده آعاجلار دانشیر
 بو ائلین قدرتی سئل قدرتی دیر
 دال‌بادال چیرپیر اوره کلر ضربان
 سالدی فراش باشینا چونکی نظر
 ایلدیریم‌سانکی ووروب یاتدی کۆپک
 کیم‌ده جرات وار اونا قارشی گله
 ائله بیل عرصه‌ده بابک دایانیب^۱

۱ - به نقل از سرداری‌نیا، ۱۳۷۷، (تبریز در نهضت تنباکو)، صص ۱۲۴ - ۱۲۱.
 اشعار ذیل نیز از جمله شعرهایی است که شاعر تبریزی آقای «قهرمان خطیبی» در مورد
 «زینب‌پاشا» سروده است:

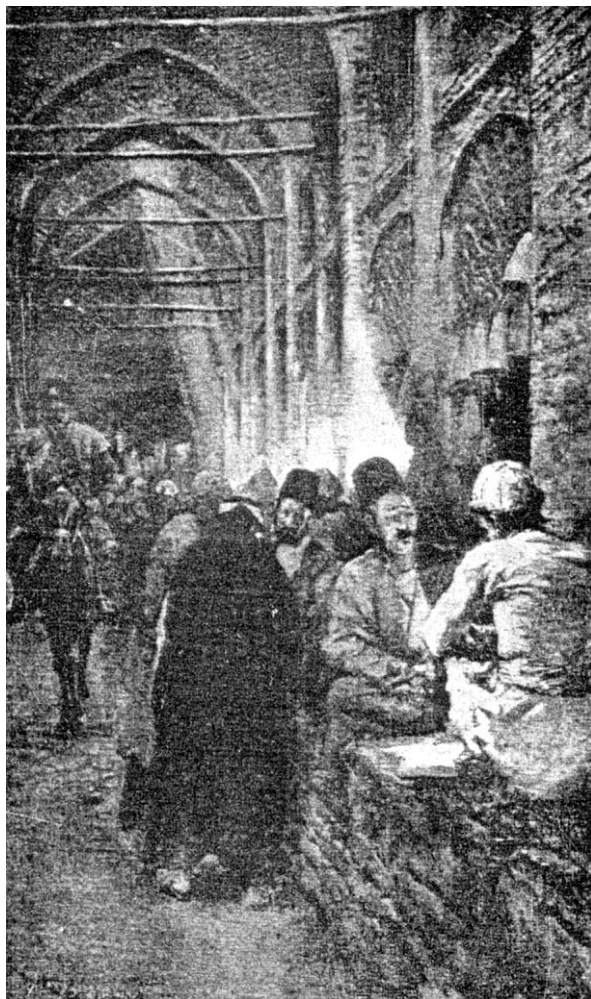
آدی دیلله ره قالیب ازبر اولوب
 خلق زینب‌پاشا قویموشدی آدین

چون قادین نهضتینه رهبر اولوب
 گؤستریب خیلی رشادت او قادین

نهضتین قویمادی سؤنسون اوجاغی
 دیزه‌دک باغلا دی محکم پاتاوا

اولدو زینب‌پاشا خلقین دایاغی
 خلقه خاطر الینه آلدی زوپا

به نقل از «تبریز در نهضت تنباکو، همان، ص ۱۲۰.



بازار تبریز (سفرنامه جکسن - ایران در گذشته و حال)

سرانجام در اثر مخالفت شدید مردم، ناصرالدین شاه، مجبور به عقب‌نشینی شده و امتیاز تنباکو را لغو می‌کند، لکن مبارزه زنان تبریز و زینب پاشا کماکان بدون وقفه ادامه می‌یابد. زینب هرازگاهی به همراه دیگر زنان رزمجو در کوچه و بازار و محل ازدحام مردم ناگهان ظاهر می‌شود و مردان را به مبارزه و کندن ریشه ظلم تشجیع و تشویق می‌کند: «اگر شما مردان جرات ندارید جزای ستم‌پیشگان را کف دستشان بگذارید، اگر می‌ترسید که دست دزدان و غارتگران را از مال و ناموس و وطن خود کوتاه کنید، چادر ما زنان را سرتان کنید و در کنج خانه بنشینید و دم از مردی و مردانگی نزنید، ما جای شما با ستمکاران می‌جنگیم.» سپس زینب روسری خود را به جانب مردان پرتاب می‌کرد و در میان بهت و حیرت حاضران از دیده‌ها ناپدید می‌شد.^۱



بازار تبریز - تیمچه مظفریه

۱ - زنان ایران در جنبش مشروطه، ۱۳۶۰، ص ۴۳.

بحران نان در تبریز
و قیام زینب پاشا در این دوران

فصل اول:

«بحران نان» و برخی اقدامات زینب پاشا

«یکی از گرفتاری‌های زمان خودکامگی، انبارداری بوده که همیشه دیده‌دارانی گندم و جو را نفروختندی تا نان کمیاب و گران شدی و آنگاه به بهای بیشتر فروختندی. این کار، در سال‌های پیش از مشروطه در آذربایجان رواج بسیار یافته بود و بیشتر دیده‌داران از ملایان و اعیان‌ها و بازرگانان به آن می‌پرداختند و دولت که می‌بایست جلو گیرد، نمی‌گرفت. زیرا خود محمدعلی میرزا دیده می‌داشت و او نیز از گرانی غله بهره‌مند می‌گردید».

در نتیجه این کارها؛ نان همیشه کمیاب و جلو نانوائی‌ها پر از انبوه زن و مرد بود که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده می‌شد.

این مسئله یکی از گرفتاری‌های مردم فقیر شده بود و چندین بار آشوب‌هایی پدید آورد که یکی از آنها آشوب خونین سال ۱۳۱۶ ه. ق و تاراج خانه‌های نظام‌العلماء و علاءالملک و دیگران بود.^۱

به هر حال احتکار نه تنها به عنوان عامل تشدیدکننده قحطی‌ها بلکه در بعضی موارد، به صورت مبداء و منشاء آنها ظاهر شده است: پروفیسور شوکا اوکاژاکی - محقق ژاپنی - در پژوهش عالمانه خود درباره قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ ق در ایران - با توسل به مثال‌های متعدد - تحلیل آموزنده‌ای از تاثیر احتکار در روند قحطی مزبور ارائه کرده است که در این جا، یکی از شواهد مورد استناد وی نقل می‌شود: «... بعد از دو سال خشکسالی، در زمستان ۱۲۸۸ ق / ۱۸۷۱ م باران و برف فراوانی آمد که حاصل خوبی را برای سال بعد نوید می‌داد. این بود که حدود مرداد، یک ماه پیش از فصل درو! غله بسیار در بازار عرضه شد. سنت جان که در آن ماه از شهر قم می‌گذشت قطارهای بی‌شمار شتر را دید که گندم و جو محصول سال پیش را از منطقه‌ای حاصل‌خیز در

نزدیک همدان به تهران می‌برد... او همچنین می‌گوید که صاحبان غله در همه جا موجودی خود را عرضه کرده بودند... از همه این شواهد برمی‌آید که در دوره قحطی هم، در مناطق غله‌خیز کشور ذخیره غله کافی وجود داشت و بالا رفتن غیرعادی قیمت گندم و کمبودهای ناشی از آن که به مرگ و میر مردم از گرسنگی و به آدم‌خواری کشید فقط نتیجه قحطی نبود و این قحط و غلا به طور مصنوعی و با احتکار و اسباب‌چینی به وجود آمد». محقق نام برده سپس اضافه می‌کند: «اگر دولت و مقامات محلی تدابیر درست اتخاذ می‌کردند آسیب خشکسالی را می‌شد به حداقل رساند».^۱

بنابراین می‌توان اذعان کرد که در مسایل مربوط به «بحران نان» و قحطی در این سرزمین؛ سهم و تاثیر نظام حکومتی در ایران و روابط و مناسبات آن با مردم؛ شایان توجه و تامل بیشتری است تا آن جا که به جرات می‌توان گفت که اگر ناکارآمدی و سوءاستفاده برخی از عمال دولتی و اشخاص متنفذ نبود؛ بسیاری از قحطی‌های ایران اصلاً روی نمی‌داد و یا لاقط پی‌آمدهایی به مراتب کمتری به دنبال داشت. در این خصوص، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری‌های محققانه پروفیسور شوکو اوکازاکی خود می‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای باشد. هرچند که وی در خصوص قحطی سال ۱۲۸۸ هـ ق این جمع‌بندی و نتیجه‌گیری را نموده است؛ ولی می‌توان آن را به اکثر غالب دوره‌های کمبود نان و قحطی‌های این سرزمین نیز تعمیم داد:

«عامل اصلی قحطی سال ۱۲۸۸، بروز دو خشکسالی پی در پی بود. اما این بلا، به هیچ وجه کاملاً نتیجه بلهوسی طبیعت نبود... بخش بزرگی از مسئولیت این رویداد ناگوار را می‌توان، واقع‌بینانه متوجه مقامات بالا، ملاکان، سوداگران غله و برخی روحانی‌نمایان که دست‌اندرکار احتکار و سوءاستفاده از اوضاع به نفع خود بودند، شناخت. همچنین حکومت مرکزی و حکام ولایات و نواحی که تدبیر و اقدام موثری برای اصلاح وضع در کار نیاوردند، در این بلیه سزاوار نکوهش‌اند. به سخن دیگر،

حرص و بی‌کفایتی دولت‌مردان به همان اندازه مسبب گرسنگی و رنج مردم بود که خشکسالی و بخل طبیعت»^۱.

به هر حال گرانی نان، از جمله مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مشکل اقتصادی مردم در دوره قاجاریه بود، تا جایی که منابع تاریخی قاجار؛ به ویژه از دوران ناصری تا اواخر حکومت این سلسله، مملو از اعتراض مردم به کمبود و گرانی نان است. قحطی و خشکسالی، آزمندی و طماعی دولت‌مردان و متمولان، مهم‌ترین عامل کمبود نان بود. زیرا آنها در فصل خرمن، غلات را به قیمت نازلی از روستاییان خریداری و در انبارها احتکار می‌کردند تا در فصل زمستان، با اتمام ذخایر آرد مردم، آن را به بهای گزاف به فروش برسانند. با این اقدام بیشتر اوقات، ضمن تشکیل صف‌های طویل، در جلو نانوایی‌ها، نان، همواره به سختی و به قیمت گران به دست مردم می‌رسید. مطامع سیاسی و اختلاف رجال وقت با یکدیگر نیز، در احتکار آرد مورد نیاز نانوایی‌ها و ایجاد کمبود نان نقش اساسی داشته است. در دوره سلطنت محمدعلی شاه او و همدستان مستبدش، جهت بدنام ساختن مشروطه به مسئله کمبود نان و احتکار گندم دامن می‌زدند. از این رو می‌توان گفت کمبود نان، بیش از پیش ناشی از مطامع سیاسی بوده است.

زنان اغلب در اعتراض به وضع بحرانی نان پیش‌قدم بودند و به طرق مختلف به ابراز نارضایتی می‌پرداختند، حتی از به کارگیری خشونت نیز خودداری نمی‌کردند.^۲ در تبریز نیز «زینب‌پاشا» و یارانش در چنین مواقعی در کار کشف انبارهای غلات مالکان و گشودن آنها و تقسیم گندم و جو احتکار شده بین خانواده‌های تنگ‌دست فعال بوده‌اند.^۳ از این جهت محترمان و گران‌فروشان تبریز؛ خاطره‌ی خوشی از زینب‌پاشا و یاران او ندارند. «هنوز هم که هنوز است کهنسالان تبریزی هر زنی را که ابراز رشادت می‌کند، در تعریفاش می‌گویند: «زنی است مثل زینب‌پاشا» و هر وقت

۱ - به نقل از «پیشین، صص ۱۰۸ - ۱۰۷».

۲ - زن در دوره قاجار، پیشین، صص ۱۶۶ - ۱۶۳.

۳ - ماهنامه کلک، پیشین، صص ۳۳.

با محترک آزمندی مواجه شوند و از عهده‌اش برنیایند با حسرت می‌گویند: «فقط زینب‌پاشا از پس شما نامردان برمی‌آید».^۱

نمونه‌ای از این عملیات «زینب‌پاشا» و یارانش در قحطی اواخر دوره ناصرالدین‌شاه دیده شد که این قحطی در اثر احتکار گندم به وجود آمده بود؛ محترکین، مجتهد تبریز، مباشرین ولیعهد و حاکم تبریز بودند. زنان تصمیم به تظاهرات گرفتند. «در حدود سه هزار زن چوب به دست، در بازارها به راه افتادند و کسبه را به بستن دکان و پیوستن به راهپیمایان مجبور کردند». حکومت، قشون مراغه را خبر کرد، دستور تیراندازی داده شد. «در دم پنج زن و یک سید کشته شدند». در این جا روحانیت معترض هم «علیه مجتهد بزرگ به زنان پیوست، و در قونسولگری روس تحصن کردند و «سه یار از فرار ملائی که می‌خواست صحنه را ترک کند ممانعت کردند و با او به خشونت تمام رفتار نمودند». فردای همان روز تظاهرات را از سر گرفتند، این بار نیز سه زن کشته و تعدادی زخمی شدند. شعار نان تبدیل به شعار سیاسی و علیه سلطنت قاجارها شد. حکومت هراسید و بار دیگر عقب‌نشینی کرد.^۲

شاعر گمنام «میرزافرخ»، که جریان فوق را در آن زمان به صورت نظم ترکی به تصویر کشیده است: «زینب‌پاشا» را رهبر این جنبش و حرکت معرفی نموده است.

۱ - عبدالحسین ناهید، ۱۳۸۴، ص ۱۴۰.

۲ - گزارش‌های «هرگون» از تبریز، اوت ۱۸۹۵، اسناد وزارت امور خارجه فرانسه، جلد ۴۲. به نقل از «کتاب جمعه، سال اول، ۲۳ اسفند ۱۳۵۸، صص ۵۴ - ۵۳».

فصل دهم:

زینب پاشا و مصادره انبار میرزا عبدالرحیم قائم مقام

یکی از عملیات‌های مهم «زینب پاشا» و یارانش؛ مصادره انبار «میرزا عبدالرحیم قائم مقام»؛ پیشکار وقت آذربایجان بوده است؛ که در سطور بالا به نقل از گزارش «هرگون» فرانسوی به گوشه‌هایی از آن اشاره گردید.

مؤلف «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز» در مورد «میرزا عبدالرحیم خان» می‌نویسد: «عمّزاده نظام‌العلما و از بزرگان درگاه است مردی بزرگ و منشی وارسته است. سال‌های دراز به ملک روس مصلحت‌گزار بود تا وزیرمختار شد. چون از آن کار تنگدل بود از آن کار معاف شد. اکنون به تبریز به مصالح و کارهای دول متحابه مامور است و سخت محتشم‌وار می‌زید با مخاطب «ساعداالملک»^۱.

«میرزا عبدالرحیم خان» ملقب به القاب ساعداالملک و قائم مقام؛ فرزند میرزا محمد از سادات طباطبایی آذربایجان که در سال ۱۲۴۴ هجری قمری در شهر تبریز به دنیا آمد. در سال ۱۲۶۸ قمری آجودان وزارت خارجه شد. روزنامه مصور شرافت می‌نویسد که در سن ۱۹ سالگی داخل نوکری دولت گردید و شغل او را تعیین نمی‌کند، لکن در جلد سوم منتظم ناصری ص ۲۱۹ چنین نوشته شده: «میرزا عبدالرحیم پسر مرحوم میرزا محمد تبریزی آجودان وزارتخانه شد»^۲.

۱ - نادر میرزا، ۱۳۷۳، ص ۳۳۴.

۲ - در مورد شغل «آجودان وزارتخانه» باید توضیح داد که: به موجب فصل هشتم عهدنامه تجارتهی منضم به معاهده ترکمانچای مورخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ قمری، کاپیتولاسیون کاملاً در ایران برقرار گردید. دول بیگانه دیگر نیز، همگی این حق را برای خود قائل شدند و سابق بر این یعنی پیش از الغاء کاپیتولاسیون معمول چنین بود که همیشه دعاوی نسبت به اتباع بیگانه باید در اداره محاکمات وزارت خارجه با حضور کنسول و یا یک نفر نماینده از طرف سفارتخانه مربوطه صورت گیرد. اداره محاکمات مامورینی داشت که ورقه احضار، اخطار و احکام را به اتباع خارجه ابلاغ می‌کردند. این قبیل مامورین را

در سال ۱۲۷۱ قمری ترقی کرده و یک مرتبه از آجودانی به سمت نیابت اول سفارت ایران در اسلامبول نائل شده و ضمناً لقب خانی هم گرفت و از این تاریخ میرزا عبدالرحیم‌خان شد. مدت کمی هم به مستشاری سفارت برقرار شد. در سال ۱۲۷۵ قمری به سمت کارپردازی اول ایران در تفلیس منصوب گردید. در سال ۱۲۷۹ قمری از تفلیس به سن پترزبورگ منتقل و به سمت کارداری سفارت منصوب گردید. در سال ۱۲۸۶ قمری به سمت وزیرمختاری ایران در دربار روسیه منصوب گردید و در سال ۱۲۸۸ قمری ملقب به «ساعداالملک» شد. در سفر اول و دوم از همراهان ناصرالدین‌شاه به اروپا بود در ۱۲۹۹ قمری از پترزبورگ احضار و عضو دارالشورای کبری گردید. و به جای او میرزا اسداله‌خان وکیل‌الملک خواهرزاده‌اش وزیرمختار شد. و او در همین سال عهده‌دار کارگزاری مهمان خارجه آذربایجان گردید. سمت کارگذاری ساعداالملک در حدود پنج سال طول کشید و بعد بیکار شد و دیگر کاری نداشت تا این که در سال ۱۳۰۹ قمری که حسنعلی‌خان گروسی امیرنظام به تهران احضار شد و از پیشکاری آذربایجان معزول گردید. در این سال ساعداالملک ملقب به «قایم‌مقام» شده و به جای وی پیشکار آذربایجان شد و پیشکارش سه سال طول کشید و بعد به جای او عین‌الدوله (عبدالمجیدمیرزا) عهده‌دار پیشکاری گردید. در سال ۱۳۱۳ قمری با مظفرالدین‌شاه از تبریز به تهران آمد و از رجال درباری و طرف‌شور شاه بود. در سال ۱۳۱۶ قمری وزارت وظائف و اوقاف به عهده وی واگذار شد و در سال ۱۳۱۹ قمری در سن ۷۵ سالگی در تهران درگذشت و در قم صحن امین‌السلطان در مقبره اختصاصی به خود و خانواده دیبا به خاک سپرده شد.^۱

در آن زمان آجودان وزارت خارجه می‌گفتند و اداره محاکمات دارای سه نفر آجودان بود. بنگرید: «بامداد، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۴۳».

۱ - بامداد، ۱۳۷۱، ج ۵، (شرح رجال ایران)، صص ۱۴۶ - ۱۴۲.

مقبره بزرگی که در صحن امین‌السلطان در حضرت‌معصومه قم است و بسیاری از افراد خانواده‌ی دیبا در آنجا مدفون می‌باشند، مقبره اختصاصی میرزا عبدالرحیم‌خان قائم‌مقام تبریزی می‌باشد که آن را وقف بر خانواده دیبا نموده و عایدات شش‌دانگ قریبه آقایان کوچک واقع در نزدیکی تبریز را وقف

«قائم مقام» که شرح حال آن گذشت از جمله افرادی بوده که خود و اطرافیانش در شهر تبریز دست به احتکار زده و در حق مردم اجحاف می‌کردند. این در حالی بود که وی در این دوره پیشکار آذربایجان نیز محسوب می‌گردید؛ و این خود نشان از عمق فاجعه داشت. به هر حال همچنان که اشاره گردید یکی از عملیات‌های معروف «زینب‌پاشا» و یارانش در تبریز بر علیه این حاکم پرنفوذ دوره قاجاریه انجام گرفته است.

«اعتمادالسلطنه» در روزنامه خاطرات خود؛ آغاز واقعه را در ۱۱ - ۱۲ ماه صفر ۱۳۱۳ ذکر کرده و آورده است: «وقایع شورش تبریز را مدتی است شنیده بودم. چون از سرچشمه‌های مختلف بود درست باور نمی‌کردم و از دبیرالملک پرسیدم. به مناسبت این که دبیرالملک وکیل امورات آذربایجان است حقیقت را بیان کرد. یازدهم یا دوازدهم صفر بود به واسطه تعدیات قائم مقام میرزا عبدالرحیم‌خان؛ که حالا به واسطه قحط‌الرجالی پیشکار آذربایجان شده است و اقوامش طایفه طباطبایی از نظام‌العلماء، دبیرالسلطنه، وکیل‌الملک و غیر و غیر، مردم آذربایجان عموماً و اهالی شهر تبریز خصوصاً به ستوه آمده‌اند. قیمت نان هم ترقی کرده، بلکه قحطی شده بود. به طور عرض و شکایت مردم به خانه قائم مقام رفته بودند. او هم حکم کرده بود، سربازان به عارضین شلیک کرده بودند. به روایتی بیست و به روایتی سی نفر کشته شده بودند. نعش مقتولین را به قنسولخانه روس برده بودند و مردم خود را به زیر بیرق روس پناه داده بودند. حاصل عمل این که قائم مقام از ترس پناه به عمارت ولیعهد می‌برد. نظام‌العلماء و ابناء و اخوانش از شهر فرار می‌نمایند. تازه این دو روزه تامین شده وارد شهر می‌شوند. مشروط بر این که به هیچ کار مداخله ننمایند. اما می‌گویند این فتنه غلیظ‌تر از اینها است و عشر این را ذکر نکرده‌اند و به بندگان همایون عرض نموده‌اند...»^۱

نگهداری آن مقبره کرده که تولیت آن در دست ورثه سیدنصراله حاج‌ناصرالسلطنه می‌باشد. «بامداد، همان، پاورقی، ص ۱۴۶».

۱ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ۲۵۳۶، صص ۷ - ۱۰۲۶.

«اعتمادالسلطنه» در روزهای بعدی؛ اطلاعات دیگری را نیز از واقعه تبریز به دست آورده و در یادداشت‌هایش ذکر کرده است که از جمله می‌توان به یادداشت‌های وی در روزهای دوشنبه ۱۲ و چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الاول سال ۱۳۱۳ اشاره نمود:

وی در یادداشت‌های روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول می‌نویسد: وزیرمختار روس را ملاقات کردم. اعلانی به من نشان داد که در شهر تبریز بر ضد ولیعهد و طایفه طباطبایی یعنی نظام‌العلمای اطروش و قائم مقام و غیره نوشته به دیوارها چسبانده بودند.^۱ و در یادداشت‌های چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الاول اضافه می‌کند: «فتنه تبریز خیلی غلیظ شده است. خانه قائم مقام را مردم غارت کرده‌اند. وکیل‌الملک و دبیرالسلطنه... را بیرون کرده‌اند. مردم بدو خیال غارت خانه قائم مقام را نداشته‌اند. از کوچه او عبور می‌کردند که به سیدحمزه یا قدمگاه صاحب‌الزمان به بست روند. قائم مقام که بیست سی نفر الواط اسکویی را برای حفظ خانه خود مسلح کرده بود همین که صدای این جمعیت را شنید که از کوچه خانه او می‌گذرند خودش اول از در دیگر فرار کرد و به الواط اسکویی حکم شلیک داد. سی نفر مقتول و شصت نفر مجروح شدند».^۲

«اعتمادالسلطنه» در این نوشته‌هایش به حضور زنان در این حادثه اشاره‌ای نکرده ولی همچنان که در صفحات قبلی ذکر کردیم «هرگون» فرانسوی از حضور «حدود سه هزار زن» چوب به دست صحبت به میان آورده که تعدادی از آنها نیز در این درگیری جان خود را از دست داده‌اند.

در کتاب «مکر زنان و احوالات زینب‌پاشا، ص ۲۳» در این زمینه آمده است: پیش از مشروطیت حکومت قانون و نظم و انتظام حکمفرما نبوده غالباً اتفاق می‌افتاد که عده‌ای از محتکرین غله و آذوقه مردم را در تابستان به قیمت نازلی جمع‌آوری کرده و در انبارها نگهداری می‌نمودند و در نتیجه یک قحطی مصنوعی ایجاد و غله خود را به قیمت گران‌تری می‌فروختند. در سال ۱۳۱۳ قمری، که این عمل به منتهای شدت خود رسیده و مردم را در تبریز دچار قحطی و مستاصل کرده بود یکی از زنان ساکن محله

۱ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۰۳۰.

۲ - پیشین، ص ۱۰۳۱.

عموزین الدین تبریز که در میان مردم به (زینب پاشا) و (دهباشی زینب) معروف بود با گردآوری نمودن زنانی مانند خود بر علیه محتکرین قیام نموده و چندین روز بازار را بسته و درب انبارهای محتکرین را باز و به قحطی و غلا خاتمه داده بود در این ماجرا حاکم شهر تبریز قائم مقام بود که بنا به گفته معمرین و قدما از طرف زینب پاشا و یارانش مقر حکومت او سنگسار شده است. زینب پاشا زنی شجاع و جسور بوده و مانند جوانمردان محلات به قهوه خانه ها رفته و در میان آن جوانمردان می نشست و صرف قلیان می کرده است. در آن زمان شاعری به نام «میرزا فرخ» در تبریز می زیسته که شعر زیر را درباره زینب پاشا و قیام وی به نظم درآورده است:

قالدی تبریزده چون تخت حکومت خالی
 گتیریب ائیله دیلر قائم مقامی والی
 اؤزو وئرمیوردی کونول ولی اقبالی
 حکمران اولدی عجب مملکت ایرانه
 تبریزه حاکم اولاندا بو، اولوب شهر شولوق
 اولمامشدی بو نئچه وقتده بو نوع باهالوق
 گوردیلر یوخدو بی غیرت کیشیلرده کیشی لیک
 غیرت آل وئردی اناشه کی چیخا میدانه
 گوردیلر یوخدی علاجی دایانوب بنده پیچاق
 ئوز یانین دا دئدیلر بیز نه قدر صبر ایللیق
 ایل گونو آخشاما جاق بش شاهی پانبیق آبیراق
 اونو بیز شمع وئره ک یا کوموره یا نانه؟
 «دهباشی زینب» ائدوبدور خبر هر بیوه زنه
 هاموسی آلت حرب ایلله سراسر بزنه
 دئدی: سیزشورش ائدون تا سوخولاق «دلله زنه»^۱

«راستابازاری» گورون باغلادیرام من یا نه؟
 زینب حکم ائدی «دگنک لری» تا یاغلا دیلار
 خوف ایدوبدور بازار اهلی باشاباش باغلا دیلار
 گوردیلر بو ایشی گه گولدیله گه آغلا دیلار
 دا دورا بیلمه دی قاچدی هره سی بیر یانه
 راستابازاری اودم باغلا دی چون اهل اناث
 «قاری کورپوسی» نون اوستو بئله باساباس
 بو صدانی ائشیدوب قائم مقام اولدی هراس
 قورخدی اجماع ایلیمه خلق، ائوی تالانه
 حکم ائدوب بیر نجه الواط کی چیخسینلا داما
 هره بیر «آینالی»^۱ اللرده گوتوردی آداما
 گولله بازلیق ایشه دوشدو چوخو گیردی حماما
 چوخونا گولله دئییب ئولدی بولاشدی قانه
 بو ایشی وئردی بیری حضرت والایه خبر
 نجه راحت اوتوروبسان خبرون یوخدو مگر؟
 قائم مقامین ایوینی خلق ایللی یوب زیر و زیر
 گولله دن باک ایله مز خلق گلوبدور جانه
 بو یورب حضرت والا کی دئیون خلقه تمام
 بو گونو صبر ائله سین لر هامی اولسون آرام
 کی صاباحدان چکرم من بو ایشه بیر انجام
 ساللام هر نرخی یقیناً من اوزوم میزانه
 وئرمه دی «ده باشی زینب» بو سوزه اصلاً گوش
 دئدی جمعیته تا تازه دن ائتسینله خروش
 ایچمیشم آندکی قویمام قالا ساغ بیر گودوش

کیشی یوخ بیز دئدی چیخماز سوزوموز بالانه
 بو حقیر ائوده اوگون قورخودان آواره قالبوب^۱
 تازه دن توپ و تفنگین سسی ناگه اوجالوب
 رنگی تغییر تاپوب حالتی یکسر دولانوب
 آز قالبوب قورخودان اول وقتیه اولاد دیوانه^۲

خلاصه مضمون این اشعار بیست و دو بیتى از این قرار است:

چون تخت حکومت در تبریز خالی شده بود، قایم مقام را به عنوان والی انتخاب کردند. خودش چنین میلی نداشت ولی شانس و اقبالش وی را حکمران نمود. تا که وی والی تبریز گشت، در شهر قحطی و گرانی به وجود آمد و شهر شلوغ شد. در این وضعیت نابسامان چون از مردان حرکتی دیده نشد، لذا زنان همت کرده و وارد میدان کارزار شدند. کارد به استخوان رسیده بود و چاره‌ای نبود، لذا زنان با خود گفتند که تا کی باید صبر کرد و از صبح تا شب جان کند؛ در این بین «ده‌باشی‌زینب» به بیوه‌زنان خبر داد که به آلت حرب مسلح شوند و به بازار «دلله‌زن»^۳ هجوم ببرند. و ببینند که

۱ - دو بیت آخر را «میرزا فرخ» در وصف حال خود سروده است.

۲ - به نقل از: «مکر زنان و احوالات زینب‌پاشا، بی‌تا، تبریز، صص ۲۵ - ۲۳».

۳ - «دلله‌زن»: «بازار دلله‌زن کوچک - بین بازار صادقیه و بازار یمینی دوز و شریف‌العلماء واقع است و در قدیم مرکز تولید ظروف مسی و اقسام سماور بوده ولی اکنون به تجارت قالی و کناره و دست‌باف عشایری چون گلیم و ورنی و جاجیم اختصاص یافته است».

- بازار دلله‌زن بزرگ - از معروف‌ترین بازارهای تبریز بازار دلله‌زن بزرگ [اگن دلله‌زن] است که در حال حاضر مرکز عمده داد و ستد قالی روستایی به خصوص قالی اطراف هریس و بدوستان و کناره و قالیچه و پشتی است. بازار دلله‌زن بزرگ به یمینی دوز بازار و بازار صادقیه ارتباط دارد» در مورد نام این بازار عده‌ای معتقدند که این بازار و بازار دلله‌زن کوچک؛ مرکز و محل فروش محصولات دست‌باف و دوختنی‌های شهری و روستایی بوده و تعدادی نیز از زنان شغل دلالی و واسطه‌گری داشته‌اند که به نام دلله‌زن یا دلله‌زن معروف شده است... «خاماجی، ۱۳۷۵، (بازار تبریز در گذر زمان)، صص ۳۱۳ - ۳۱۲». لازم به ذکر است که یکی از سنگ‌های مشروطه‌خواهان در دوره جنگ‌های داخلی تبریز در مقابل نیروهای «دوچی» و دولتیان؛ دم همین بازار «دلله‌زن» قرار داشته است. «ویجویه‌ای، ۱۳۸۶، صص ۱۴۰».

آیا وی می‌تواند «راسته‌بازار^۱» را به تعطیلی بکشاند یا نه. زینب فرمان داد و زنان چماق‌هایشان را آماده کردند و بازاریان از ترس، سراسر بازار را تعطیل کردند. و چون جای ایستادن نبود هر کدام به کناری گریختند. چون زنان «راسته‌بازار» را بستند، به سوی «قاری‌کورپوسی [پل قاری] - که نزدیک خانه قائم مقام بود - حرکت نمودند و چون فریاد و صداهای آنان به گوش «قائم مقام» رسید؛ وی که بسیار ترسیده بود و از تاراج خانه‌اش نگران بود، به اوباشان و مزدوران خود دستور داد تا به سوی جمعیت شلیک کنند.

آن مزدوران هر کدام اسلحه‌های برداشته و به بالای بام رفتند و مردم را به گلوله بستند. قتل و عام خونین به راه افتاد و خیلی‌ها در خونشان غلتیدند. در این موقع به حضرت ولیعهد [مظفرالدین میرزا] خبر بردند که مردم خانه «قائم مقام» را مورد حمله قرار داده و زیر و زبر کرده‌اند و از گلوله و کشته شدن نیز ترسی ندارند. حضرت‌والا پیامی به مردم فرستاد که امروز را صبر و حوصله کنند تا خود فردا چاره کار را بیایم. و نرخ‌ها را دوباره عادلانه سازم. اما «زینب‌ده‌باشی» به این حرف‌ها گوش نداده و به

۱ - «راسته‌بازار جدید - از بزرگ‌ترین، کامل‌ترین و پررونق‌ترین بازارهای تبریز از نقطه‌نظر تنوع مشاغل و فروشندگان و مغازه‌داران در بین دیگر بازارهای این شهر می‌باشد.» در راسته بازار جدید تعداد (۱۰ سرای) (۸ تیمچه) (۵ دالان) و (۸ بازار کوچک وابسته) وجود دارد. «خاماچی، ۱۳۷۵، همان، صص ۲۷۶ - ۲۷۵».

- «راسته‌بازار قدیم، قدمت بیشتری دارد تا راسته‌بازار جدید... مرکز ثقل دوم فروش‌فروشان بازار تبریز را [بعد از مظفریه با پنج شبکه بازار اطراف] در راسته بازار قدیم باید جستجو کرد که دلاله‌زن کوچک و میرزا جلیل را نیز دربردارد.» «مجموعه مقالات نخستین مجمع بررسی بازار در فرهنگ و تمدن جهان اسلام، ۱۳۷۲، دانشگاه تبریز، (مقاله دکتر شفقی)».

انتهای جنوبی این بازار به بازار پاکت‌چی‌ها و شمال آن به بازار صادقیه منتهی است و بازار دباغخانه به این راسته راه دارد. «روای (هفته‌نامه - منتشره در مشگین‌شهر) پنج‌شنبه ۱۸ تیرماه ۱۳۸۳ (مقاله دکتر شکوهی) ص ۱۰».

دکتر «شفقی» در مورد قدمت بازار تبریز نیز می‌نویسد: «بازار تبریز از قرن چهارم هجری قمری در منابع مختلف آمده است، پس می‌توان گفت که از عمر بازارهای مسقف تبریز حداقل هزار سال می‌گذرد، اما بنای فعلی بازار تبریز به واسطه قرار گرفتن این شهر بر روی کمربند زلزله که بارها ویران شده و آن را مجدداً بنا نموده‌اند.» «باید یادگار سال‌های بین ۱۸۶۰ تا ۱۸۴۰ میلادی» باشد. «مجموعه مقالات نخستین مجمع بررسی بازار...، ۱۳۷۲، دانشگاه تبریز (مقاله دکتر شفقی)».

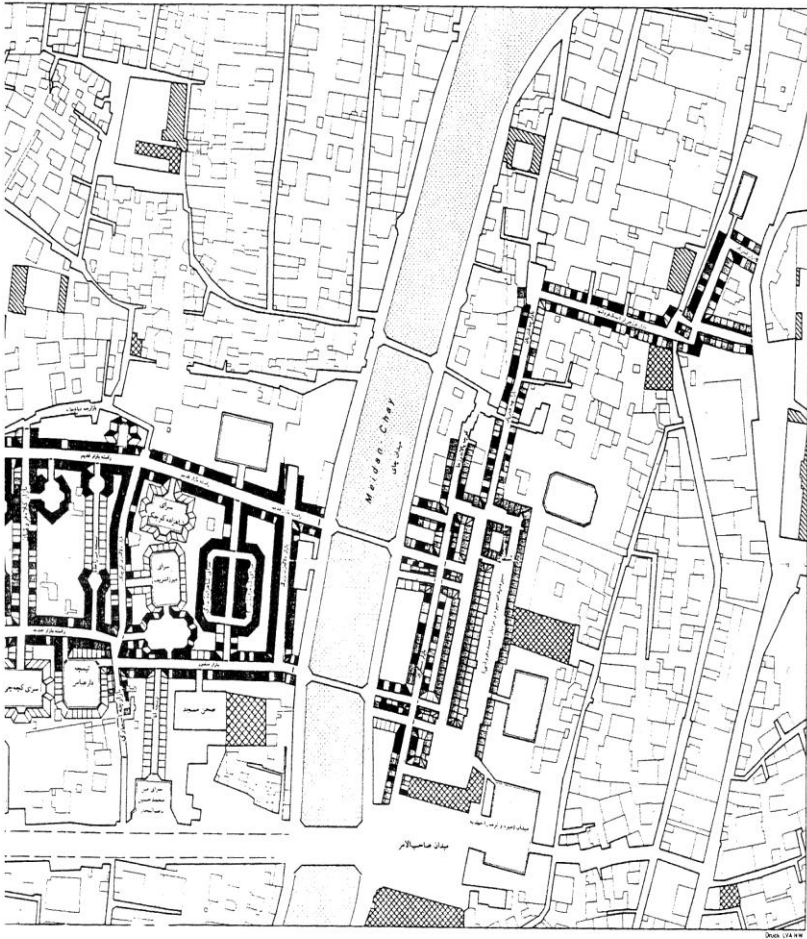
جمعیت اعلان کرد که دوباره به پا خیزند و نشان بدهند که بر سر قول و قرار خود هستند.

این حقیر [امیرزافرخی] آن روز از ترس، از خانه بیرون نیامدم، دوباره صدای توپ و تفنگ بلند شد و از ترس داشتم دیوانه می‌شدم.



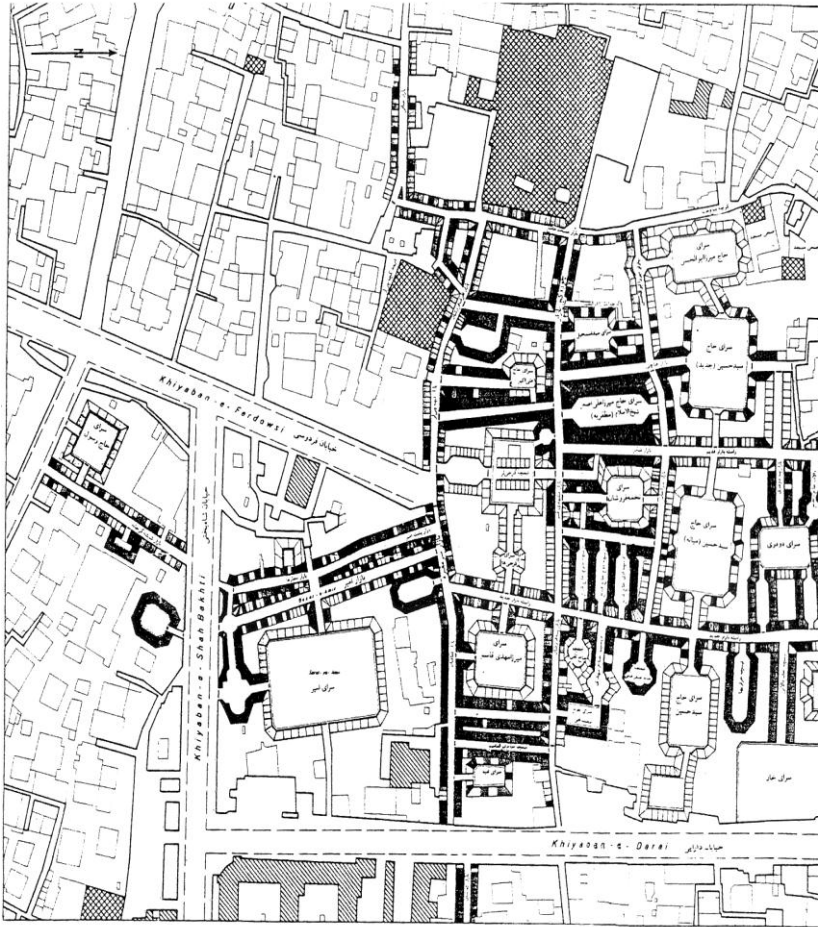
قسمتی از بازار بزرگ تبریز

نقشه بازار تبریز



<p>۳۰ اجناس چرمی و کفش</p> <p>چرم و خز و پوسته</p>	<p>مواد غذایی، ادویهجات</p> <p>میوه و ترهبار</p> <p>مدیریت، آشپزخانه، عطاریات، سبزیجات</p> <p>سایر مواد غذایی</p>	<p>اتاقه و نورام خانگی</p> <p>امانتی تزیینی</p> <p>توليدات چرمی</p> <p>توليدات چوبی</p>	<p>نورپردازی کاشی</p> <p>ساخت: زینور آلات و جواهر</p> <p>آلاتهای مختلف</p> <p>سایر</p> <p>دستورالعمل: تجهیزات مختلف</p>	<p>حیرات، لندره (آطب، صندل و قش) کارگاههای مستورلی (اصناف دستی)، اثر کارگاه (طرح کتی)</p> <p>سازمانها، کارگاههای مستورلی (اصناف دستی)</p> <p>ساختهای چرمی</p> <p>ساخت</p>
--	---	---	---	---

نقشه بر اساس پروژهای معماری شهر تبریز، به دستمایندگی مهندسین معماران تبریز

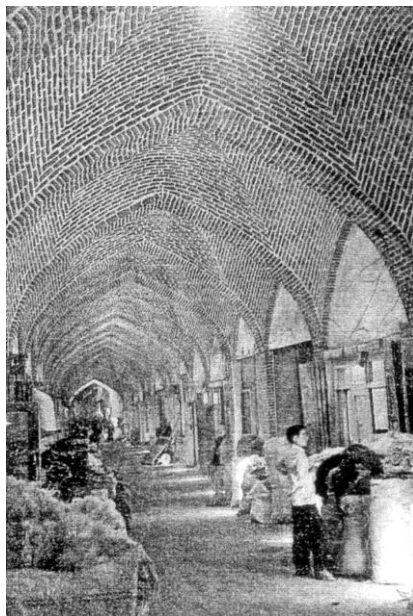
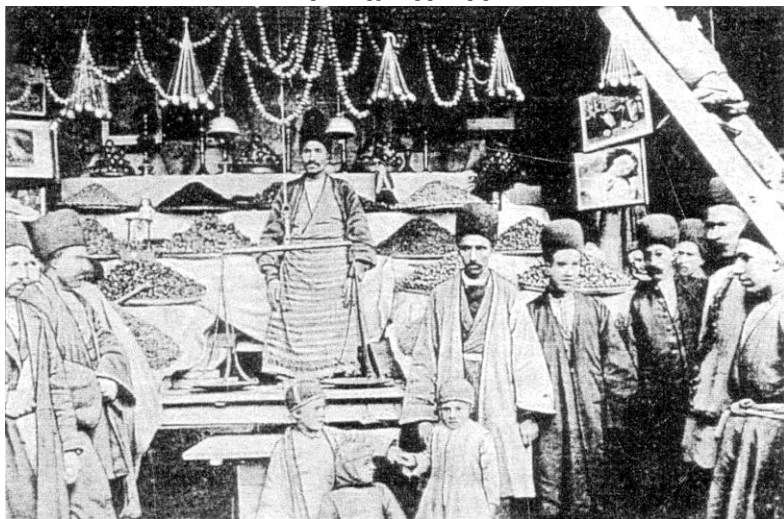


G. Schweizer گوتتر شوابنر
بازار تبریز

توزیع رشته‌های تکس و کار (۱۶۹۰-۱۳۳۸ م.ش.)

- بروم و استخانه
- پوشاک و سرسختان
- بازار
- نوشه‌های تکس و کار
- سایر معاصر ساخته و پوشاک

تبریز - بازار - دوره قاجاریه



قسمتی از بازار بزرگ تبریز

فصل سوم:

گزارش سیسیل وود (Cecil G. Wood)

سرکنسول انگلیس در مورد جنبش زنان تبریز

یکی از منابع و اسناد دست اولی که در مورد قیام زینب‌پاشا و جنبش زنان تبریز در سال ۱۳۱۳ ه. ق؛ در دسترس است، گزارش‌های سرکنسول وقت انگلیس در تبریز آن دوره؛ یعنی «سیسیل وود» (Cecil G. Wood) به سفیر انگلیس در تهران می‌باشد، که متأسفانه تاکنون این اسناد و مدارک در رابطه با قیام «زینب‌پاشا» مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. در مورد این اسناد که در ادامه این فصل به بررسی آنها خواهیم پرداخت؛ مطالب زیر قابل تذکر است:

نخست آن که این اسناد توسط نویسنده و محقق گرانقدر آقای «دکتر ابراهیم تیموری» نویسنده کتاب‌های «تحریم تنباکو؛ اولین مقاومت منفی در ایران و عصر بی‌خبری» در دسترس محققان ایرانی قرار گرفته؛ لذا از این جهت باید مدیون و سپاسگزار ایشان باشیم.

دوم؛ آن که آقای «ابراهیم تیموری»؛ این اسناد را نه در رابطه با قیام «زینب‌پاشا» (که در حقیقت نیز به این قیام مربوط بوده)؛ بلکه در ارتباط با یک مسئله کلی؛ یعنی اوضاع سیاسی و اجتماعی «ایران پیش از انقلاب مشروطیت» و شورش‌های اواخر سلطنت دوره ناصرالدین‌شاه؛ مورد بررسی قرار داده‌اند و اصولاً به این نکته مهم که این قیام؛ مربوط به «جنبش زنان تبریز به رهبری»، «زینب‌پاشا» نیز بوده؛ هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرده‌اند.

بنابراین در این فصل؛ با اضافات و توضیحات اندکی آن هم در ارتباط این وقایع با قیام «زینب‌پاشا» به تلخیصی از این مقاله ارزشمند ایشان؛ تحت عنوان «ایران پیش از انقلاب مشروطیت؛ سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه»؛ که در نشریه «اطلاعات سیاسی - اقتصادی» به چاپ رسیده است؛ اشاره خواهیم نمود:

گفتنی است که یکی از ویژگی‌های سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه؛ شورش در شهرهای گوناگون ایران بود که به علت ناخرسندی همگانی از نبود امنیت و عدالت و زورگویی حکام محلی و حکومت مرکزی؛ با بهانه گران شدن ارزاق عمومی به ویژه نان رخ می‌داد. از ویژگی‌های بارز این شورش‌ها شرکت زنان در آنها بود که گاهی با جرات و جسارت بیشتری از مردان و پیشاپیش آنان در تظاهرات دیده می‌شدند. یکی از این شورش‌های معروف، هشت نه ماه پیش از کشته شدن ناصرالدین‌شاه در شهر تبریز روی داده و به کشته و زخمی شدن گروهی از مردم انجامیده است.

«سیسیل وود» (Cecil G. Wood) سرکنسول انگلیس در تبریز که در واقع شاهد عینی رویدادها در این شهر بوده است در گزارشی به دیوراند سفیر انگلیس در تهران، پس از اشاره به بی‌توجهی و بی‌علاقگی مقامات محلی آذربایجان که مردمان این خطه را به حال خود گذاشته و در زمینه تامین آذوقه و رفاه آنها اقداماتی نکرده‌اند، می‌نویسد: «نیمی از تبریزی‌ها که گرسنه و گرفتار قحط و غلا شده‌اند در روز ورود ولیعهد به تبریز (در بازگشت از تهران که برای معالجه به آنجا رفته بود) دست به تظاهرات کوچکی در بازار تبریز زدند. اما وقتی قائم مقام^۱ (پیشکار حکومت آذربایجان) از طرف ولیعهد (مظفرالدین‌میرزا) به آنان وعده بهبود اوضاع را داد، آرام شدند.

در روز دوشنبه ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۵ (ششم صفر ۱۳۱۳) شماری از زنان تبریز به محل اقامت قائم مقام رفتند تا نیازهای خود را به آگاهی او برسانند و تهدید کردند اگر به شکایت آنها رسیدگی نشود شورش خواهند کرد. با آن که چند بار به مردم وعده داده شده بود، ولی کاری صورت نگرفت و آنان که از این وعده‌ها خسته شده بودند؛ ناچار روز شنبه سوم اوت ۱۸۹۵ (۱۱ صفر ۱۳۱۳) شماری از زنان تبریز صبح به خیابان‌ها ریختند و پس از آن که زنان و مردان بسیاری به آنها پیوستند همگی به سوی محل سکونت قائم مقام حرکت کردند، اما در نزدیکی آنجا نزدیک به یکصد سوار با کمک گروهی از طرفداران قائم مقام جلو جمعیت را گرفتند. وقتی زنان و شماری از

۱ - میرزا عبدالرحیم خان ملقب به ساعدالملک و قائم مقام فرزند میرزامحمد از سادات طباطبایی آذربایجان.

مردان به سوی درهای ورودی محل سکونت قائم مقام حمله بردند، سوارها به سوی آنان آتش گشودند و در نتیجه پنج تن از مردان در جلو خانه قائم مقام و سه تن روی پل مجاور به قتل رسیدند. در این هنگام جمعیت به سوی بازار سرازیر شد و با فریاد از دیگران می‌خواستند دکان‌های خود را ببندند؛ شماری به غارت و چپاول نانوائی‌ها پرداختند و گروهی به سوی کاخ ولیعهد حرکت کردند و در آنجا به تظاهرات پرداختند.

در اینجا نیز محافظان کاخ تیراندازی کردند و دو تن کشته شدند. تظاهرکنندگان جنازه دو کشته شده را برداشتند و به سوی بازار رفتند. این عده به دو دسته تقسیم شدند، یک دسته به یکی از مساجد در نزدیکی آن محل پناهنده شدند و دسته دیگر به کنسولگری روسیه رفتند و در آنجا دست به تحصن زدند و اعلام کردند تا بازگشت «پرنس دابی‌جا» (Prince Dabija) کفیل سرکنسولگری روسیه که به بیلاق رفته بود، در آنجا خواهند ماند. آنان می‌گفتند از فساد و بدرفتاری مقامات دولتی خسته شده و جانشان به لب رسیده و آماده پذیرش تحت‌الحمایگی هر بیگانه‌ای هستند. شب هنگام وقتی «پرنس دابی‌جا» (Prince Dabija) به سرکنسولگری بازگشت. وعده داد که با ولیعهد دیدار خواهد کرد و ترتیبی خواهد داد که ارزاق عمومی به بهای معقول تعیین و در دسترس عموم گذاشته شود. مردمان با این وعده آرام گرفتند. کفیل سرکنسولگری روسیه در همان شب با ولیعهد (مظفرالدین‌میرزا) دیدار کرد و قول گرفت که ارزاق فراهم و در دسترس مردمان گذاشته شود.

بدیهی است که رهبری مردم تبریز در این قیام بر علیه قائم مقام و عمال دولتی؛ همچنان که در فصل دوم؛ همین بخش اشاره گردیده است، با زینب‌پاشا این زن قهرمان و اسطوره‌ای آذربایجان بوده و اشعار «ترکی» شاعر آن دوره «میرزافرغ» که خود وی همچنین از شاهدان آن وقایع محسوب می‌شده؛ مؤید این مطلب است.^۱ گفتمنی است که «میرزافرغ»؛ «زینب‌پاشا» را عامل اصلی سازماندهی و رهبری قیام‌کنندگان تبریز در این واقعه معرفی کرده است.

۱ - این اشعار و خلاصه‌ای از ترجمه فارسی آن در فصل دوم همین بخش [بخش سوم] ذکر گردید.

به نوشته «ابراهیم تیموری»؛ سرکنسول انگلیس در گزارش خود با لحن گله‌آمیز می‌نویسد، وقتی ولیعهد شنید که سرکنسول روسیه از محل بیلاقی خود عازم تبریز شده است، یکی از افسران خود را نزد او فرستاد و پیام داد که از آمدن به شهر چشم‌پوشد و جان خود را به خطر نیندازد و همچنین در دیدار با او گفته بود بهتر است هرچه زودتر به محل بیلاقی خود بازگردد، اما با آن که می‌دانست سرکنسول انگلیس نیز در آن هنگام در محل بیلاقی سرکنسول روسیه است؛ چنین پیامی به او نداده بود. روز یکشنبه ۴ اوت ۱۸۹۵ (۱۲ صفر ۱۳۱۳) زنان تبریز [به رهبری زینب‌پاشا] که دیدند هیچ اقدامی در جهت تامین خواسته‌های آنان به عمل نیامده، گرد آمدند و با انبوهی دیگر از هر طبقه به سوی محل اقامت قائم مقام روانه شدند و فریاد می‌زدند تا از دست این ماموران و اعوان و انصارشان که پیرامون ولیعهد [مظفرالدین میرزا] را گرفته‌اند خلاص نشویم از پا نخواهیم نشست. این بار چون محل سکونت قائم مقام محافظ و نگهبان نداشت (و تنها به دستور ولیعهد سربازانی در مسجد نزدیک آن محل پنهان شده بودند) مردمان وارد منزل قائم مقام شدند و به چپاول آن پرداختند و باغ پیرامون آن را هم تخریب کردند؛ «سپس از آنجا به منزل نظام‌العلماء رفتند ولی در آنجا با شلیک گلوله روبرو شدند و یک زن و یک مرد به قتل رسیدند و گروهی هم زخمی شدند.»

در همان حال گروهی از طلاب و سادات با پسر مجتهد (حاج‌میرزا جواد) با مظفرالدین میرزا دیدار و گفتگو کردند. ولیعهد با دست نوشته به آنها وعده داد که به زودی برای رفع نیازها اقدام خواهد کرد^۱ و خون‌بهای نیز تعیین و به بازماندگان کشته‌شدگان پرداخت خواهد شد. (مبلغ خون‌بها دویست تومان تعیین گردید). بعد از ظهر همان روز شایع شد که قائم مقام استعفاى خود را به ولیعهد تسلیم کرده است. پیش از آن ولیعهد؛ داماد او یعنی لطفعلی خان را از مقام بیگلربیگی برکنار کرد و نصرت‌السلطنه را به جای او گماشته بود. نایب کریم، فرارش‌باشی بیگلربیگی که مردی شرور و بدنام بود و تبری‌ها او را باعث خیلی از بدبختی‌های خود می‌دانستند،

۱ - بهای نان درخواستی یک من ۱۲ شاهی و گوشت گوسفند یک من ۲ قران و ۱۶ شاهی بوده است.

زندانی شده بود. کارگزار^۱ به سرکنسول انگلیس گفته بود این مرد باید اعدام شود؛ اما سرکنسول پاسخ داده بود که پیش از آن باید محاکمه شود، زیرا شماری از روسای او نیز مانند او گناهکارند.

امید زیادی به وعده‌های ولیعهد مبنی بر اصلاح امور نبود و انتظار می‌رفت اغتشاشات بیشتری روی دهد. تاکنون مردم شورشی نسبت به خارجی‌ها و ساکنان مسیحی شهر رفتار خوبی داشتند و این وضع معلوم نبود تا کی ادامه خواهد یافت. اگر «ژنرال واگنر» (General wagner) در تبریز نبود، وضع خیلی بدتر می‌شد. (ژنرال واگنر روز جمعه همراه گروهانی برای تحقیق به شهر آمده و هم‌اکنون در سربازخانه‌ی اصلی است و از ترس این که سربازان که حقوقشان پرداخت نشده فرار کنند، آنجا را ترک نمی‌کند.)

چند فوج سرباز که در تبریز هستند از افسران خود سخت بیزار و به آنان بدبینند. سربازان می‌گویند همه تلاش افسران مصروف سرکیسه کردن آنها و دزدیدن از حقوق اندک آنان می‌شود. سربازان فقط از ژنرال واگنر اطاعت می‌کنند.^۲

«سیسیل وود» سرکنسول انگلیس در تبریز سه روز بعد در گزارش دیگری به سفیر انگلیس در تهران پس از اشاره به نامه مشترکی که با کنسول‌های فرانسه و عثمانی به ولیعهد (مظفرالدین میرزا) نوشته‌اند، می‌گوید:

روحیه‌ی دار و دسته‌ی نظام‌العلماء که قائم مقام، وکیل‌الملک و دبیرالسلطنه نمایندگان برجسته‌ی آنها در اطراف ولیعهد هستند، بسیار تضعیف شده است. قائم مقام به اقامتگاه ولیعهد در شهر پناهنده شده و خود ولیعهد به دهکده‌ای در بیست یا سی مایلی شهر رفته است.

«سیسیل وود» اشتباه گزارش قبلی خود را تصحیح کرده و گفته است، کسانی که از خانه قائم مقام دفاع می‌کرده‌اند نظامی نبوده‌اند، بلکه قائم مقام عده‌ای... را از

۱ - کارگزار شخصی به نام «زین‌العابدین» بود که پیش از آن در اداره‌ی حقوقی وزارت امور خارجه خدمت می‌کرده است.

۲ - (گزارش مورخ ۵ اوت ۱۸۹۵ سیسیل وود از تبریز به مورتیمر دیوراند در تهران f. o. 539/70)

«اسکو»... برای کمک آورده بوده تا با شماری از سواران نامنظم عین‌الدوله (آخرین حاکم ارومیه) از خانه او دفاع کنند و اینان بوده‌اند که تیراندازی کرده‌اند.

پس از پنجم اوت تظاهرات دیگری صورت نگرفته ولی شایعات بسیار است از جمله این که اگر خواسته‌های آنها تامین نشود، به کنسولگری‌های خارجی حمله خواهند کرد تا توجه اروپاییان را به وضع فلاکت‌بار خود جلب نمایند. رفتار کفیل سرکنسولگری روسیه که محل سرکنسولگری را ترک کرده و به بیلاق رفته اثر بدی در میان مردمان داشته و موجب کاهش نفوذ روسیه شده است.

چنان که پیش‌تر گفته شد؛ کنسول‌های انگلیس و فرانسه و عثمانی یادداشت مشترکی به فارسی و فرانسه برای ولیعهد فرستادند و در آن رنج و بدبختی مردمان و ظلم و ستم ماموران حکومت و کج‌رفتاری‌های اطرافیان ولیعهد را برشمردند و مسئولیت ولیعهد را در رسیدگی به درخواست‌های مشروع مردمان و برآوردن نیازهای آنان یادآور شدند. پرنس دابی‌جا کنسول روسیه به این بهانه که یادداشت و مطالب آن درست نیست از امضای آن خودداری کرد.^۱

«سیسیل وود» (Cecil G. Wood) سرکنسول انگلیس در گزارش دیگری به تاریخ

۱۲ اوت ۱۸۹۵ می‌نویسد:

«گویا ولیعهد روز گذشته (۱۱ اوت ۱۸۹۵) شورایی مرکب از ماموران عالی‌رتبه دربارش تشکیل داده و قرار شده هر یک از حاضران مبلغی بپردازند تا مقداری گندم به نرخ بازار خریداری شود و سپس از قرار هر من ۱۲ شاهی یعنی بهایی که پس از شورش تعیین شد، به فروش برسانند تا غله از خارج شهر برسد...

بدین سان روشن می‌شود که ولیعهد جرات ندارد درباریان ثروتمندش را مجبور کند تا در انبارهای خود را که در آنها هزاران خروار غله در حال فاسد شدن است باز کنند. بازرگانان چنان از این وضع خشمگین هستند که از کمک به مقامات حکومتی در حل مشکلاتشان خودداری می‌کنند. از آنجا که می‌دانم در چند ماه گذشته تا چه

۱ - (گزارش مورخ ۸ اوت ۱۸۹۵ سیسیل وود از تبریز به سرمور تیمر دیوراندر در تهران f. o. 539/70)

اندازه در تهیه مایحتاج مردمان با خفت و رسوایی عمل شده نمی‌توانم مقامات حکومتی را سرزنش نکنم.

سیسیل وود در پایان این گزارش از وزیر مختار انگلیس در تهران می‌خواهد که برای جلوگیری از آشوب‌های احتمالی که می‌ترسد برای خارجی‌ها نتایج ناگواری داشته باشد نزد ناصرالدین شاه پادرمیانی کند زیرا «ولیعهد (مظفرالدین میرزا) به علت سستی، اعتماد و حسن‌نیت مردمان را از دست داده است و اندک نیروی نظامی نیز که در اختیار اوست به زودی به شورشیان خواهند پیوست.»^۱

سیسیل وود در گزارش دیگر به تاریخ ۱۹ اوت ۱۸۹۵ درباره ناآرامی‌های تبریز می‌نویسد:

«به علت بدی جنس نان و سبکی وزن آن و همچنین حمایتی که ولیعهد از قائم مقام می‌کند، هنوز تا اندازه‌ای ناآرامی در شهر دیده می‌شود... بیگلربیگی که به علت رویدادهای اخیر؛ ولیعهد عصای خود را بر پشت او شکسته بود، زن و بچه‌های خود را رها کرده و با گرفتن یک رواید از روس‌ها از راه عشق‌آباد به مشهد فرار کرده است... روز ۱۷ اوت ۱۸۹۵ (۲۵ صفر ۱۳۱۳ هـ ق) گروهی از زنان در بازار به راه افتادند که چرا تاکنون خون‌بهای کشته‌شدگان به بازماندگان پرداخت نشده است. در نتیجه ولیعهد ناچار شد دستور دهد ۷۵۰ تومان از این بابت پرداخت شود. اما از آنجا که ۱۲ تن در جریان شورش کشته شده‌اند^۲، هنوز ۲۲۵۰ تومان کم است.»

سرکنسول انگلیس در تبریز در گزارش خود پس از اشاره به فهرستی از اطرافیان ولیعهد و کسانی از طبقه‌ی روحانی که در انبارهایشان دست کم نزدیک به ۷۳۳۰۰ خروار غله احتکار کرده‌اند و این که باید حاکمی لایق برای آذربایجان تعیین شود و اقداماتی برای فراوانی نان و بهبود جنس آن به عمل آید در پایان می‌نویسد:

۱ - گزارش سیسیل وود مورخ ۱۲ اوت ۱۸۹۵ از تبریز به مورتیمر دیوراند در تهران (f. o. 539/70)

۲ - «اعتمادالسلطنه» تعداد کشته‌شدگان این واقعه را سی نفر و تعداد مجروحین را شصت نفر ذکر کرده است. «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ۲۵۳۶، ص ۱۰۳۱».

وقت آن رسیده که مقامات عالی‌رتبه محلی از خواب غفلت بیدار شوند و متوجه مسئولیت خود گردند و برای درمان وضع محنت زده و اسفبار این بخش از کشور که نتیجه غفلت و کوتاهی آنان است، چاره‌ای بیندیشند.^۱

«سرمورتیمر دیوراندا» (Sir Henry Mortimer Durand) وزیر مختار انگلیس با ارسال گزارش‌های دریافتی از سرکنسول انگلیس در تبریز برای لرد سالزبوری وزیر امور خارجه انگلیس در گزارش خود می‌نویسد: چنان که پیش‌تر نیز به آگاهی رسانده بودم، اطرافیان ولیعهد آدم‌های بسیار بدی هستند و تردید ندارم که سوء حکومت و حرص و آز آنان باعث شورش در تبریز شده است. ولیعهد (مظفرالدین میرزا) مردی ضعیف و کاهل و تن‌پرور است و نمی‌تواند از زیاده‌روی آنان جلوگیری کند. وزیرمختار انگلیس اطلاعاتی را که درباره شورش تبریز به دست آورده بود، در اختیار صدراعظم (امین‌السلطان) گذاشت و دوستانه به او خاطر نشان کرد چنین رویدادهایی سبب بی‌اعتباری دولت ایران خواهد شد و به امین‌السلطان سفارش کرد حلقه ماموران فاسد در پیرامون ولیعهد در تبریز را برهم زند و مردی لایق برای اداره کارها به آنجا بفرستد. امین‌السلطان به وزیرمختار انگلیس گفت در نظر دارد نظام‌السلطنه را... به تبریز بفرستد ولی معلوم نیست ولیعهد با این نظر موافقت داشته باشد. شاه نیز نه متوجه خطر است و نه می‌خواهد به پسرش فشار بیاورد.^۲

چند ماه پس از آن با کشته شدن ناصرالدین شاه؛ پسرش مظفرالدین میرزا همراه کنسول‌های انگلیس و روس از تبریز به تهران رفت و با عنوان مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت ایران نشست.

۱ - (گزارش مورخ ۱۹ اوت ۱۸۹۵ سیسیل وود از تبریز به سرمورتیمر دیوراندا در تهران (f. o. 539/70)

۲ - (گزارش مورتیمر دیوراندا به شماره ۷۰ مورخ ۲۸ اوت ۱۸۹۵ به لرد سالزبوری (f. o. 539/70)

فصل چهارم:

زینب پاشا و «نظام‌العلمای» دیبا

یکی دیگر از عملیات‌های مردمی «زینب پاشا» و یارانش حمله به خانه نظام‌العلمای دیبا از رجال متنفذ دوره قاجاریه بوده است. با مطالعه و بررسی شرح حال خاندان «نظام‌العلمای دیبا» دیده می‌شود که این خاندان پرنفوذ هم در دوره قاجاریه در راس برخی از امور مهم این دوره بوده‌اند و هم در دوره بعدی یعنی در دربار «پهلوی» برای خود جاه و مقامی داشته‌اند.

- خانواده نظام‌العلمای دیبا:

در کتاب «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت» و در ذیل «خانواده دیبا - (نظام‌العلمای)»، آمده است: نظام‌العلمای حاج میرزا محمد رفیع طباطبایی، فرزند میرزا علی اصغر مستوفی از ادبای تبریز بوده، اجداد او از سادات جلیل‌القدر و منصب نایب‌الصدری داشته‌اند. نظام‌العلمای پس از مراجعت از سفر مکه در سال ۱۳۲۷ ق در تبریز وفات یافته است. از تالیفات او «انیس‌الادبا»، «آداب‌الملوک»، «تحفه‌الامثال»، «سفرنامه رضوی»... است.

سفرنامه رضوی نظام‌العلماء در تبریز چاپ شده، نثر آن روان و مطالب آن سطحی است، ولی از حیث این که به مسایل روز که امروز تاریخ شده است اشاره کرده قابل توجه است. شرح شرفیابی او به حضور ناصرالدین‌شاه و شرح شکار مرحمتی که ناصرالدین‌شاه خود صید کرده و به وی فرستاده و شرح مجلس تحویل نوروز در دربار او، صورت عریضه‌هایی که به ناصرالدین‌شاه نوشته و جواب دریافت کرده، از قسمت‌های قابل مطالعه این کتاب است. «نظام‌العلماء چون برادرانش در دستگاه حکومتی و دربار طهران مقام و نفوذ داشتند، به امیرنظام گروسی و ولیعهد چندان اطاعت نمی‌کرد و از آنان حساب نمی‌برد. امیرنظام بر ضد او تحریکات کرد. جمعی از رجاله را واداشت که به اتهام احتکار به خانه او ریزند و آن را غارت نمایند. در اثنای غارت، ناظم‌الدوله برادر نظام‌العلماء از سفارت عثمانی وارد تبریز شد. در این گیر و دار چند تن بیگناه کشته شدند و تصنیفی در تبریز در این باره سروده شد که برگردان آن این بود:

«ناظم‌الدوله آتدان یئره دوشمیوب‌دی»

این واقعه از حوادث مهم دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه در تبریز» در سال ۱۳۱۶ قمری بوده است.^۱ لازم به ذکر است که مؤلف «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت»؛ تاراج خانه نظام‌العلماء را ناشی از تحرکات امیرنظام گروسی که برای بار دوم به پیشکاری آذربایجان منصوب شده بود دانسته؛ و از آن به عنوان «غارت خانه‌ی محترمین» یاد کرده و همچنین احتکار غله توسط نظام‌العلماء را نیز اتهامی از سوی امیرنظام دانسته است.^۲

این درحالی است که در ادامه براساس منابع دیگر خواهیم دید که اولاً احتکار غله توسط «نظام‌العلماء» در آن زمان واقعیت داشته و اتهام نبوده است و از طرفی حرکات زنان تبریز به رهبری «زینب‌پاشا» بر علیه «نظام‌العلماء» نه فقط صرفاً به خاطر تحرکات امیرنظام و یا سایر عمال دولتی بوده؛ بلکه احتکار غله توسط وی در آن

۱ - مجتهدی، [۱۳۷۷]، صص ۲۷۰ - ۲۶۹

۲ - مجتهدی، همان، ص ۲۷۰

سال‌های «بحران نان» خود می‌توانسته عامل مهمی برای عملیات زینب‌پاشا و یارانش بر علیه وی باشد.

همچنان که ذکر گردید؛ خاندان «نظام‌العلمای دیبا»^۱ هم در دوره قاجاریه؛ و هم در دوره پهلوی برای خود جاه و مقامی داشته‌اند که در ادامه به گوشه‌ای از آن اشاره می‌گردد:

میرزااسدالله‌خان ناظم‌الدوله برادر نظام‌العلمای از اعیان عصر خود و مدتی والی فارس و مدتی سفیر ایران در بابعالی بوده است. در ایام سفارت مقدمه‌ای فاضلانه و منسجم بر کتاب احمد طالبوف نوشته است. وکیل‌الملک برادر دیگر او در پطرسبورگ وزیرمختار بود. پس از فوت عیال اول خانم نجم‌السلطنه، خواهر فرمانفرما و مادر دکترمصدق را به زنی گرفت.^۲

برادر دیگر نظام‌العلماء؛ میرزامحمودخان علاءالملک نیز از اعیان عصر خویش بود. غالباً سفیر کبیر یا وزیرمختار می‌شد. می‌گویند که وی هنگامی که در بابعالی سفارت داشت ذهن سلطان عثمانی را نسبت به میرزاآقاخان کرمانی و شیخ‌احمد روحی و خبیرالملک مشوّب ساخت و آنان را محرک شورش آرامنه معرفی کرد. بالاخره دولت عثمانی را به تسلیم آنان به دولت ایران وادار نمود. در زمان استبداد صغیر از طرف محمدعلی‌شاه به پطرسبورگ رفت تا دولت روسیه را از احضار کننل لیاخوف منصرف سازد و حمایت آن دولت را نسبت به محمدعلی‌شاه بیش از پیش جلب کند.

حاج‌سیدالمحققین فرزند نظام‌العلمای در نجف درس خواند و به درجه اجتهاد رسید. پس از مراجعت به آذربایجان از مشروطیت هواخواهی نمود، بعد از آن که شجاع‌الدوله وارد تبریز شد، به علت نفوذ اقوام خود از تعقیب و زحمت مصون ماند. هنگام قیام شیخ‌محمد خیابانی از او پشتیبانی کرد و از طرف دموکرات‌ها به وکالت انتخاب شد. در عصر رضاشاه پهلوی چند بار وکیل شد، به مقام نیابت ریاست مجلس رسید و در دوره رضاشاه وفات یافت، وی داماد حاج‌میرزاجوادآقا مجتهد بوده است.

۱ - نظام‌العلمای جدّ اعلاّی «فرح دیبا» آخرین همسر محمدرضاشاه پهلوی بود.

۲ - در حقیقت وکیل‌الملک؛ ناپدری دکترمصدق بوده است.

میرزایحیی خان ناظم‌الدوله، فرزند میرزااسدالله خان ناظم‌الدوله مورد لطف شیخ‌محمد خیابانی و حاج‌مخبرالسلطنه بود. هر دو او را دوست می‌داشتند! حاج‌مخبرالسلطنه او را فرزند خطاب می‌کرد. در اثر این لطف، پس از قتل شیخ، گزندی به وی و حاج‌سیدالمحققین نرسید. حاج‌مخبرالسلطنه در ایام ریاست وزرا او را به معاونت خود انتخاب کرد.

یکی از فرزندان او دکتر اسفندیار دیبا دندانپزشک و در دربار محمدرضاشاه دندان‌ساز بوده است.

آقای ابوالفتح والاتبار حشمت‌الدوله فرزند وکیل‌الملک از اعیان آذربایجان است. وی از نزدیکان محمدعلی شاه و مهرداد او بود و در آخر عمر در «دربار محمدرضاشاه» پهلوی نیز مقامی بلند یافت.

خانواده نظام‌العلما کلمه «دیبا» را برای خود نام‌خانوادگی انتخاب کرده‌اند.^۱

فصل پنجم:

حمله زینب پاشا و یارانش به خانه نظام‌العلماء

همچنان که اشاره گردید، یکی از مشکلات و گرفتاری‌های مهم مردم در دوره قاجاریه انبارداری برخی افراد متنفذ بوده که طی آن عده‌ای متمول و ثروتمند دست به احتکار گندم و جو می‌زدند تا در وقت معین آن را به چند برابر قیمت بفروشند و این مسئله باعث به وجود آمدن مشکلاتی برای مردم فقیر جهت تامین نان مورد نیاز خود شده بود؛ که این مسئله خود بعضاً آشوب‌هایی را به وجود آورده است؛ به نوشته کسروی در سال ۱۳۱۶ قمری «نان کمیاب‌تر و سختی مردم بیشتر بود، و سیدمحمد یزدی که آن زمان تازه به تبریز آمده بود و در مسجدها و روضه‌خوانی‌ها به منبر می‌رفت و از انبارداران بدگویی می‌کرد و باد به آتش خشم مردم می‌زد. در نتیجه اینها و برخی دست‌هایی که در میان بود کسانی جلو افتادند و بازارها بسته گردید و مردم در سیدحمزه گرد آمدند و به فریاد و ناله پرداختند. امیر گروسی که پیشکار آذربایجان می‌بود، خواست با پیام و سخن آشوب را فرونشاند نتوانست. در این میان نام [نظام‌العلماء] به زبان‌ها افتاده و چنین گفته می‌شد نانوایانی برای خریدن گندم به نزد او رفته‌اند و او نخواست بفروشد، و بدگویی بسیار از خاندانش کرده می‌شد. این بود روز دوم مردم آهنگ خانه او کردند و گرد آن را گرفتند. نظام‌العلماء و کسانی که پیش دانسته و تفنگچی آماده کرده بود و اینان به شلیک برخاستند و چنان که گفته می‌شد بسیاری از مردم تیر خورده و از پا افتادند. ولی مردم پراکنده نشدند و از این سو نیز تفنگچیان پیدا شده و به جنگ پرداختند و چند تن را نیز اینان زدند... شبانه نظام‌العلماء و برادرانش به یاری شادروان حاجی میرزاموسی ثقه‌الاسلام راهی پیدا کرده با خاندان‌های خود بیرون رفتند و فردا مردم به خانه‌های ایشان ریخته همگی را تاراج کردند و ابزار و کچال فراوان بردند و پس از این کارها بود که محمدعلی میرزا به چاره‌جویی برخاست و به امیرنظام دستور پراکندن مردم را فرستاد. چنین پیداست که او را کینه از علاءالملک و دیگران (برادر نظام‌العلماء) در دل می‌بوده و خود در این

داستان دست می‌داشته و کینه‌جویی می‌خواسته. پس از تاراج خانه‌ها مردم پراکنده شدند و آشوب فرونشست. ولی به کمی نان در بازار و سختی زندگانی مردم بینوا چاره‌ای کرده نشد. و این گرفتاری می‌بود تا جنبش مشروطه‌خواهی پیش‌آمد و بی‌گمان یکی از انگیزه‌های آن، این را باید شمرد.^۱

«جریان تالان خانه قائم مقام خالوی نظام‌العلماء و نقش زینب در این واقعه هنوز از یادها نرفته بود که بار دیگر مسئله نان در تبریز مشکل‌ها آفرید ولو این بار حب و بغض دست‌اندرکاران دولتی هم بی‌دخیل نبود، اما نطفه اولیه حرکت و شورش همانا کمیابی بلکه قحطی نان بوده» است.^۲

گفته می‌شود که «نظام‌العلماء از شاه اجازه داشت که غله خود را هر وقت دلش خواست بفروشد. زینب پس از شناسایی محل انبار، نقشه حمله را از پیش آماده می‌کند».^۳

و در موقع حمله؛ «زینب‌باجی چادر خود را از سر برمی‌دارد و از آن علم می‌می‌سازد و پیشاپیش مردم حرکت می‌کند، خانه و انبار انباشته از گندم نظام‌العلماء را گرفته و به مردم گرسنه می‌دهد».^۴

طاهرزاده بهزاد؛ که در آن زمان شاگرد مدرسه بوده و خود گوشه‌هایی از این حادثه را از نزدیک شاهد بوده این عملیات را به عنوان آخرین کار زینب در شهر تبریز دانسته و در مورد آن نوشته است: «آخرین صحنه زینب‌پاشا، تاراج خانه نظام‌العلماء بوده که در زمان حکومت امیرنظام گروسی اتفاق افتاده بود و تفصیل آن بدین قرار است: در آن زمان که نویسنده شاگرد مدرسه بودم شنیدم که خانه نظام‌العلماء را آتش زده‌اند از دایی خود خواستم که مرا همراه برده و محل غارت شده را نشان دهد، هنوز هم منظره آن خانه ویران شده را فراموش نکرده‌ام و خلاصه مشاهدات این طور بوده:

۱ - تاریخ مشروطه ایران، ۱۳۸۱، صص ۱۴۲ - ۱۴۰.

۲ - وراوی (هفته‌نامه - منتشره در مشگین‌شهر) ۱۸ تیرماه ۱۳۸۳، (ویژه‌نامه آذربایجان شرقی)، مقاله دکترشکوهی (زینب‌پاشا پیش‌تاز بیداری زن در عصر بیدادی قاجار)، ص ۱۲.

۳ - عبدالحسین ناهید، ۱۳۸۴، ص ۱۴۸.

۴ - جهان زن (مجله)، دوره جدید، سال اول، شماره ۳، دهم آبان ۱۳۵۸، ص ۱۳.

خانه مذکور در کنار میدان چایی واقع شده^۱ یکی از نوکرهای نظام‌العلما که در پشت بام مسلحانه در حال مدافعه بوده تیر خورده و کشته شده بود و خون او روی ایوان خانه مشاهده می‌شد و از در و پیکر خانه ویران شده هنوز هم بوی آتش‌سوزی به مشام می‌رسید امیرنظام گروسی که می‌گویند در این بلوا دست داشته دستور داده بود یک عراده توپ هم تا روی پل میدان چایی آورده بودند ولی گویا از او استفاده نکرده بودند. به طور کلی این وقایع طلیعه تحولات بزرگی بوده و چنان که می‌بینیم پس از ختم یک غائله آثار غائله دیگری نمایان بوده است...»^۲

«کلنل کاساکوفسکی» فرمانده بریگاد قزاق روسیه تزاری نیز در خاطرات خود به تفصیل این حادثه را بیان کرده و در ذیل «قحطی و بی‌نظمی در تبریز» نوشته است: چند محتر بی‌رحم غله را به قیمت‌های ارزان خریداری نموده‌اند که وقتی ذخیره مردم به کلی تمام شد به بهای گران بفروشدند. این محترکین بدبختانه همگی منتفذ و اکثرآ از اشراف و روحانیون بزرگ هستند. امیرنظام پیشکار آذربایجان از دست ولیعهد خبیث [محمدعلی میرزا] به تنگ آمده به شاه تلگراف کرده که اجازه دهد انبارهای بزرگ‌ترین و بی‌رحم‌ترین محترکین را به زور باز و غله را به بهای عادلانه به فروش برسانند.

۱ - خانه نظام‌العلما در چایکنار و محله ششگلان، نرسیده به پای چراغ، مقابل حمام سردار «همایون» است. ضلع جنوبی خانه، شعبه بانک ملی و داروخانه فعلی است که این قسمت در سال‌های اخیر حیاط، سخنور نامی کارمند بانک ملی بود. منتهی‌الیه شمالی خانه باغچه آن، هنوز باقی و در سال‌های اخیر خانه مسکونی منوچهر دیا از آخرین بازماندگان این خاندان بود و قسمت غربی خانه، خیابان منتهی به بیمارستان فرمانفرمایان (کودکان) امروزی است. «مستفاد از نوشته دکترشکوهی در سایت شمس». «اوزن اوین» فرانسوی (Eugene Aubin) در ذکر خانه‌های اعیان تبریز می‌نویسد: «محل سکونت اعیان تبریز بسیار زیبا است. خواه مانند خانه‌ی «نظام‌العلما» سبک تزئین و معماری ایرانی در آن حفظ شده باشد، خواه مانند خانه‌ی «وکیل‌الملک» شبیه خانه‌های ما باشد». «ایران امروز (۱۹۰۷ - ۱۹۰۶)، ۱۳۶۲، ص ۶۷».

۲ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ۱۳۶۳، ص ۸۵.

پرواضح است که عاقلانه‌تر و مفیدتر از این پیشنهاد فکر دیگری نمی‌شد کرد. ولی در عمل مشکلات لاینحلی بروز نمود و معلوم شد که محتکرین عمده عبارت از مقربین فعلی شاه یا از کله‌گنده‌های سابق تبریز و یا از اعداد کسانی هستند که در ظرف این دو سال سلطنت مظفرالدین‌شاه تمول به هم زده و الان دست‌پاچه آنند که از وحشتناک‌ترین بلیه اجتماعی یعنی قحطی استفاده و پول‌های غارتی را بهتر به کار اندازند.

همین است دلیل تلگراف عجیب غریب شاه در جواب امیرنظام که اجازه شکستن انبارهای محتکرین داده می‌شود به استثنای فلانی و فلانی. اتفاقاً بزرگ‌ترین انبارها در اختیار همان فلانی و فلانی بود ولی چاره نبود. امیرنظام تصمیم گرفت فعلاً این فلانی‌ها را کاری نداشته و گریبان سائرین را بگیرد. ولی در اینجا هم مانع تازه‌ای بروز نمود، معلوم شد ولیعهد نیز مانند [مظفرالدین‌شاه] فلانی‌هایی دارد که بسیار مورد علاقه وی می‌باشند. بنابراین وقتی امیرنظام از ولیعهد [محمدعلی‌میرزا] تقاضا و اصرار نمود که مراتب را صریحاً به شاه تلگراف کند او شروع به طفره و تعلل نمود. بالاخره امیرنظام با مشاهده هیجان شدید مردم و هجوم آنها به سرکنسولگری روسی تصمیم گرفت شدیداً اقدام نماید. بنابراین این کسان خود را به خانه بزرگ‌ترین و طماع‌ترین و مقتدرترین از محتکران یعنی نظام‌العلماء که قریب هفتاد هزار خروار گندم در انبارش داشت فرستاد.^۱ آدم‌های نظام‌العلماء شروع به تیراندازی نموده زد و خورد خونین در گرفت و در نتیجه ۱۵ - ۱۶ نفر کشته شدند.

در این وقت امیرنظام به سربازان دستور حمله داد سربازان تمام خانه نظام‌العلماء را غارت کردند. [برخلاف گفته کاساکوفسکی این کار به دست عموم مردم و به رهبری زینب‌پاشا انجام گرفته است] منجمله گندم هم به غارت رفت. آنچه هم باقی بود آتش زدند. برادر نظام‌العلماء علاءالدوله (سفیر سابق ایران در پترزبورگ سفیر فعلی استانبول

۱ - در پاورقی «خاطرات کلنل کاساکوفسکی در این زمینه آمده است: «صحبت اینجاست که چه نظام‌العلماء و چه سایر محتکرین از شاه اجازه گرفته بودند که گندم خود را به نانوایان بفروشند، به قصد این که هر وقت به حداکثر قیمت رسید به فروش برسانند». همان، پاورقی، ص ۲۵۲.

و برادر نظام‌الدوله حاکم فعلی تهران) نیز خانه‌اش به غارت رفت. «محرکین اصلی این آشوب‌ها معلوم شد که سه نفر از زنان اشراف تبریز بوده‌اند».^۱

بدیهی است که گفته‌های کلنل کاساکوفسکی در مورد «محرکین اصلی» این آشوب که وی آنها را از «زنان اشراف» تبریز ذکر نموده به هیچ وجه صحیح نبوده و این کار نیز به رهبری «زینب‌پاشا» و اکثریت زنان نیازمند شهر تبریز انجام گرفته است. گفتنی است که «کاساکوفسکی» در انتهای نوشته‌های خود در مورد این واقعه تبریز آورده است: «... برای جلوگیری از تکرار شورش تصمیم گرفته شده است نزدیک تبریز اردوی قشون نگهداری شود».^۲

در مورد قضایای مربوط به واقعه خانه «نظام‌العلما» در کتاب «زن در دوره قاجار» آمده است: در زمان مظفردالدین‌شاه نیز در تبریز، یکی از جدی‌ترین اعتراضات از سوی زنان علیه وضع نابسامان نان به وقوع می‌پیوندد. در این دوره نیز اشراف و متمولان شهر با خرید و احتکار گندم‌ها، موجب گرانی آن می‌شوند. امیرنظام، پیشکار آذربایجان، برای رهنیدن مردم از مضیقه، به حکومت مرکزی متوسل می‌گردد. اما از آنجا که شاه حامی متمولان بود، از صدور فرمان قاطع در این مورد استنکاف می‌ورزد. با رشد ناآرامی، مردم گرسنه به کنسولگری روسیه هجوم می‌برند و پس از آن، در حالی که از سوی امیرنظام یاری می‌شدند به انبار گندم نظام‌العلما، که قریب هفتاد هزار خروار گندم داشت، هجوم می‌برند. در کشمکش که بین مردم و تفنگچیان نظام‌العلما رخ می‌دهد، شانزده نفر کشته می‌شوند، اما سرانجام مردم غالب می‌گردند و به انبارها دست می‌یابند. کاساکوفسکی سه تن از زنان اشرافی را عامل اصلی این حرکت مردمی می‌داند، این در حالی است که می‌دانیم زنان اشرافی، به دلیل امکاناتی که داشتند، همواره در منزل خود به طبخ نان می‌پرداختند و در این مورد هیچ احتیاجی به ناوایی‌ها نداشتند.

۱ - خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ۲۵۳، صص ۲۵۳ - ۲۵۱.

۲ - پیشین، ص ۲۵۳.

واقعیت این است که در این ماجرا، زینب - همان زنی که در اعتراض به قرارداد رژی پیشرو زنان تبریز بود - رهبری زنان را به عهده داشت.^۱ «دلریش، ۱۳۷۵، صص ۱۶۷ - ۱۶۶».

- امیرنظام و قحطی نان در تبریز

همچنان که در صفحات قبلی اشاره گردید؛ در جریان حمله زینب‌پاشا و یاران وی به خانه نظام‌العلماء در قحطی نان سال (۱۳۱۶ هـ ق)؛ امیرنظام گروسی پیشکار وقت آذربایجان بوده و اقداماتی را نیز در قبال این واقعه انجام داده است؛ در این قسمت به شرح مختصری از احوال و همچنین به عملکرد امیرنظام در آن قیام اشاراتی می‌گردد. از جمله رجال سیاسی که در مقطعی از دوره ناصری در امور شهر تبریز بعضاً تأثیراتی داشته می‌توان به حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی اشاره نمود.^۲ «حسنعلی‌خان گروسی، ملقب به سالار عسکر - سالار لشکر و امیرنظام» در سال ۱۲۳۷ هـ ق. «بامداد، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۵۹» در شهرستان بیجار مرکز ولایت گروس تولد یافت. وی از ایل کرد کبودوند ساکن گروس بوده است. «مادر وی جزو زنانی بود که فتحعلی‌شاه به پدر او بخشیده بود» لازم به ذکر است که «از حرمخانه به اشخاص محترم التفاتی می‌شده است که به خواهش محمدصادق گروسی او هم شامل این مرحمت شد و او یکی از پنج دختر ارمنی بود که با جواهرآلات و تجملات ممتاز به او هدیه گردید».^۳

۱ - در «موادالتواریخ» در مورد تاریخ این واقعه چنین آمده است: «در تاریخ غارت خانه نظام‌العلماء که جماعت اجامر اوباش [این گفته‌های آقای نخجوانی که جماعت حمله‌کننده به خانه نظام‌العلماء را «اوباش» خوانده، براساس واقعیات امر؛ از جمله این مهم که نظام‌العلماء در آن بحران نان دست به احتکار گندم می‌زد... صحیح به نظر نمی‌رسد] به سعایت امیرنظام گروسی ازدحام نموده و غارت کردند، چنین گفته‌اند: (لاغونیههم اجمعین ۱۳۱۶ ق)». «نخجوانی، ۱۳۴۳، ص ۴۵۶».

۲ - لازم به ذکر است که خانه تاریخی امیرنظام در شهر تبریز؛ اخیراً به «موزه قاجار» این شهر تبدیل شده است.

۳ - تاریخ عضدی، ۲۵۳۵، ص ۶۷. به نقل از «بسناس، ۱۳۸۳، زندگی‌نامه سیاسی - اجتماعی حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی»، ص ۱۴.

امیرنظام از حدود سال ۱۲۵۳ تا پنجم رمضان ۱۳۱۷ (ه.ق) که فوت نموده یعنی در طی شصت و چهار سال دائماً در خدمت بوده و مشاغل نظامی و سیاسی و اداری مهم را در داخل و خارج ایران در عهده داشته است. اجداد وی غالباً در دوره‌های صفویه - افشاریه - زندیه و قاجاریه مصدر خدمات مهم دولتی بوده‌اند. حسنعلی خان تحت توجهات پدر تا سن هیجده سالگی تحصیلات خوبی نموده و در حسن خط و انشاء و معلومات ادبی فارسی و عربی سرآمد اقران خود گردید. در سلطنت محمدشاه قاجار، سرهنگ فوج گروس شد و در محاصره شهر هرات با فوج خود جزء سپاه شاه بود و در مراجعت از هرات رئیس قراولان ارک تبریز شد در ۱۲۵۷ ه.ق مرزدار کرمانشاهان شد و در حدود سه سال در این سمت باقی بود و در سال ۱۲۶۰ (ه.ق) به تهران احضار گردید...^۱

وی در سال ۱۲۹۹ ه.ق با لقب سالار عسکری به ریاست قشون آذربایجان منصوب گردید و در سال ۱۳۰۰ ه.ق ملقب به سالار لشکر شد و پس از فوت محمدرحیم خان علاءالدوله؛ علاوه بر سمت‌های فوق‌الذکر امور پیشکاری آذربایجان نیز به حسنعلی خان محول شد و کمی بعد رسماً به پیشکاری آذربایجان منصوب و در سال ۱۳۰۲ (ه.ق) به لقب «امیرنظام» ملقب گردید. در اواسط سال ۱۳۰۲ (ه.ق) قرار بود که فیروزمیرزا فرمانفرما به سمت پیشکاری ولیعهد به آذربایجان فرستاده شود، مظفرالدین میرزا ولیعهد با انتصاب و اعزام وی موافقت نکرد و حسنعلی خان که در این ایام ملقب به سالار لشکر و در تبریز بود، به سمت پیشکاری ولیعهد منصوب گردید.^۲

به نوشته منابع؛ امیرنظام در شروع کار امنیت آذربایجان را جزو فرایض خود شمرد. از زمانی که وی وارد تبریز شد تا چهل روز بعد از آن با راه و روش خود یاس و ناامیدی مردم را به امیدواری‌های بزرگ تبدیل کرد. در همین زمان که حسنعلی خان تازه به تبریز وارد شده بود اختلاف رشدیه بر سر تاسیس مدارس با علمای مخالف بالا

۱ - بامداد، ج ۱، ص ۳۵۹.

۲ - بامداد، ج ۱، صص ۳۶۳ - ۳۶۲.

گرفته بود و باعث ایجاد وقفه در کار رشدیه شده بود، پس در این مورد نیز اقدامات موثری به عمل آورد.^۱

از جمله کارهایی که به دستور حسنعلی‌خان امیرنظام در تبریز آن دوره انجام گرفته می‌توان به کشتن یکی از جوانمردان معروف تبریز یعنی «ابراهیم حلاج اوغلو» توسط عمال وی در این شهر اشاره نمود که می‌توان گفت این عمل مذموم امیرنظام هیچ‌گاه مورد تایید و علاقه مردم تبریز قرار نگرفته است. گفتنی است که مولف کتاب «حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی» به نقل از «خاطرات غفاری» حلاج اوغلی را به عنوان یک شرور معرفی کرده است که این گفته‌ها به هیچ وجه صحت ندارند.^۲

باید اذعان کرد که «ابراهیم حلاج اوغلی» جوانمردی بوده است که در مقابل زورگویی برخی از رجال صاحب قدرت زمان ایستادگی می‌کرده و از حق مردم مظلوم دفاع می‌نموده و بدیهی است که حاکمیت برای بدنام کردن و از بین بردن چنین جوانمردانی به تهمت زدن و افترا نیز مبادرت می‌کند.^۳

به هر حال پیشکاری آذربایجان و وزارت ولیعهد؛ تقریباً ده سال طول کشید (دوره اول) و در این مدت امیرنظام به خوبی کارها را انجام می‌داد. در سال ۱۳۰۹ هـ ق به واسطه تحریم توتون و تنباکو (امتیاز رژئی) از طرف علما، شورش در شهرهای مهم ایران از آن جمله در تبریز ایجاد گردید و نظر دولت بر این بود که تمام شورش‌ها را بخواباند؛ و امتیاز رژئی را اجرا نماید، لذا از تهران به امیرنظام موكداً دستور داده شد که تفنگ‌های موجود را بین سربازان توزیع نموده و تمام آنان را برای جلوگیری از شورش مردم مسلح نماید، امیرنظام جواب داد که سربازان هم جزء مردم هستند و هیچ‌گونه اقدامی بر علیه آنان به عمل نخواهند آورد، به واسطه این جواب در نزد دولتیان متهم گردید که امیرنظام هم با شورشیان هم‌دست و هم‌داستان است، از این

۱ - بسناس، ۱۳۸۳، صص ۷۶ - ۷۵.

۲ - بنگرید: «بسناس، همان، ص ۷۸».

۳ - در مورد «حلاج اوغلی» بنگرید: «طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳، صص ۸۳ - ۸۰».

جهت در تاریخ ۲۳ صفر ۱۳۰۹ به تهران احضار گردید.^۱ امیرنظام پس از ورود به تهران فقط دو ماه بیکار بود؛ سپس او را به ایالت کردستان و کرمانشاهان و گروس فرستادند. پس از فوت ناصرالدین‌شاه، امیرنظام که در کردستان و کرمانشاهان حکمرانی می‌کرد. در سال ۱۳۱۵ هـ ق برای بار دوم به پیشکاری ولیعهد به آذربایجان ماموریت یافت. این بار برخلاف پیشکاری مظفرالدین میرزا که مدت طولانی در آذربایجان بود؛ به مدت دو سال پیشکار محمدعلی میرزا بود که بین آنها اختلاف افتاد.^۲

گفتنی است که در همین دوره از مسئولیت امیرنظام در آذربایجان است که مسئله بحران نان و قیام زینب‌پاشا و حمله به خانه «نظام‌العلماء» اتفاق افتاده است.

همچنان که اشاره گردید؛ یکی از مسایلی که در سال ۱۳۱۶ هـ ق و در زمان تصدی حکومت امیرنظام در تبریز به وقوع پیوسته بود، قحطی نان بود که انباردان، گندم موجود را احتکار کرده و به فروش نمی‌رساندند تا نان کمیاب و گران شد. عامل گرانی این محصولات را برخی از اعیان و بازرگانان ایجاد کرده بودند و دولت که باید جلوی آنها را می‌گرفت، هیچ عکس‌العمل خاصی نشان نداد زیرا که محمدعلی میرزا ولیعهد نیز از این وضع بهره‌مند بود. در نتیجه، کمیابی نان بالا گرفت^۳ و به دنبال آن واقعه حمله مردم شهر به رهبری زینب‌پاشا به خانه نظام‌العلماء به وقوع پیوست.

«در یکی از این روزها مردم به خانه‌های نظام‌العلماء و حاجی میرزا سیدرفیع طباطبایی (از راه تولید و فروش گندم ثروت کلان اندوخته بود) و علاءالملک، میرزامحمودخان (برادر میرزامحمدرفیع نظام‌العلماء) که در دستگاه حکومتی تبریز مشغول بود، حمله بردند. خاندان نظام‌العلماء از اعتبار و شهرت زیادی برخوردار بودند» (فرهنگ رجال قاجار، ۱۳۶۹، ص ۱۲۶).

۱ - بامداد، ج ۱، پیشین، صص ۴ - ۳۶۳.

۲ - بسناس، پیشین، صص ۸۷ - ۸۴.

۳ - بسناس، پیشین، صص ۸۹ - ۸۸.

مردم به خانه‌های ایشان حمله بردند و به چپاول خانه‌های آنها پرداختند که بعد از این واقعه آنها به تهران گریختند. از طرفی وقتی آنها از حمله مردم مطلع شدند؛ با اسلحه سعی در سرکوب این حرکت نمودند که در نتیجه عده‌ای در این واقعه کشته شدند. این در حالی بود که سیدمحمد یزدی بر بالای منبر رفته و از انبارداران بدگویی کرده آتش خشم مردم تبریز را شعله‌ورتر نمود و سپس با رهبری عده‌ای از مردم بازارها را بستند و در محله سیدحمزه گرد آمده به دادن شعار علیه انبارداران پرداختند.

«محمدعلی میرزا به امیرنظام دستور داد مردم را آرام کرده و شورش را فرو نشانند، وی شورش را خاموش کرد ولی برای کمی نان چاره‌ای اندیشیده نشد. نانوایان در سایه حمایت و پشتیبانی محمدعلی میرزا با مردم بدرفتاری می‌کردند و از این که مردم به آنان نیازمند بودند، بهای نان را بالا برده و از طرف دیگر نان را نپخته از تنور بیرون می‌آوردند و جز آرد چیزهای دیگری نیز با آن مخلوط می‌کردند و یا از وزن نان می‌کاستند.

روزنامه «احتیاج»^۱ اشاره به این مطلب داشته است که امیرنظام برای از بین بردن آشوب و کنترل اوضاع و تنبیه این گونه نانوایان محتکر و فرصت‌طلب که حق مردم را تضییع می‌کردند و مردم را نسبت به دولت بدبین می‌نمودند یک نانوای خاطی را به تنور انداخت. (بامداد، ج ۱، شرح حال رجال ایران، ص ۳۶۷)) ولی حاج‌سیدعبدالکریم غیرت این مسئله را از امیرنظام نمی‌داند و آن را به امیرتومان علیرضاخان گروسی نسبت می‌دهد. (غیرت، کلیات شعر، ص ۵۴۵). در این مورد ادیب‌الممالک فراهانی در دیوان خود نوشته است که: «در سال ۱۳۱۶ بر اثر گرانی نان انقلاب بزرگی در تبریز پیدا شد و بسیاری از دکاکین و خانه‌ها که از جمله خانه یکی از علما و سادات ملاک و محتکر به غارت رفته و آنگاه تدبیر و رشادت امیرنظام گروسی آتش فتنه را خاموش کرده است».

۱ - «احتیاج» روزنامه هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت علیقلی معروف به صفراوف در سال ۱۳۱۶ ه. ق پس از انتشار ۷ شماره از آن به امر امیرنظام گروسی حاکم آذربایجان توقیف شده است». «تربیت، ۱۳۷۳، (ارغنون - مجموعه مقالات محمدعلی تربیت)، ص ۳۷۶.

ادیب‌الممالک که خود هم از خطر انقلاب بی‌سهم نبوده قصیده‌گرایی را در مدح
 امیرنظام منظور داشته که با این مطلع شروع می‌شود:
 در سه موقع کار نتوان با ته‌ور یا شتاب
 گر به کوشش رستمی یا در نبرد افراسیاب
 ای امیری نامه‌ی اسکندری منسوخ شد
 چون حدیث سعد و سلمی قصه دعد و رباب
 چون به میر کامیاب این قصه را منهی رساند
 سخت پژمان شد درون میرپاک کامیاب
 خواند سالاری به حضرت چست و فرمودش برو
 نزد این بی‌دولتان در آن رواق مستطاب
 رفت و سالار سخن‌دان زود باز آورد چست
 چند تن مرد گزین کان قوم کردند انتخاب
 میر با ایشان به هنجاری خوش و طرزی نکو
 هم زبانی مهربان فرمود از رافت خطاب
 چاره‌ای میر زودتر در علاج اندر گرای
 همتی ای خواجه زودتر زی صلاح اندر شتاب
 میر دریادل چو این بشنید از جا جست و برد
 دست مردی بر عنان و پای همت در رکاب
 زاری مردم چو دید آن شاه بخشود از کرم
 بر دل پیران فرتوت و زنان دل‌کباب

«صادق‌الحسینی - ۱۳۱۶ فی تبریز»

(دیوان ادیب‌الممالک، صص ۷۴ - ۶۷).

این انقلاب [به رهبری زینب‌پاشا] یکی از دلایل بیداری مردم ایران شد که از
 یک سو از محمدعلی‌میرزا پادشاه آینده‌کشور ناامید گردیدند و از طرفی از رهبرانی که

با محترمان هم‌دست شده بودند، دلسرد گردیده و باعث شد که خود به فکر چاره باشند.^۱

این فصل را با شعری از آقای هاشم ترلان؛ شاعر معاصر آذربایجان؛ که در مورد زینب پاشا و شرح برخی از اقدامات این زن قهرمان سروده است؛ به پایان می‌بریم:

گویلر آغلامادی یاغیش یاغمادی
 قاچدی ائللریمین آغزینین دادی
 تاخیل کاروانلاری باش آلدی گئتدی
 تبریزین گوزلرین یاش آلدی گئتدی
 آنالار دوشونه باخدی وای دئدی
 محتکیر نه یانندی نه‌ده گویندی
 ساریلیب بئلینه کوهنه چادراسین
 باسیبیدیر باغرینا جیگر پاراسین
 گلین آی‌قادین لار بسدیر اوسان‌دیق
 بی‌زیاسه اونلارین اودونا یان‌دیق
 نه‌یه یوخسوللارا بودونیا داردیر؟
 بی‌زیم‌ده یاشاماق حاقیمیز واردیر
 گلدیلر قادی‌نلار آچیلدی مطلب
 کوکره‌یبیب غضبله دانیشیر زینب
 تاخیل آنبارلاری گوزلردن ایراق
 چاره قیلمالی‌بیق اولک یا قلاق
 فرحلی آلقیشلار داغلاری چاپدی
 قادی‌نلار اوزونو زینب‌ده تاپدی
 هواصاف گوش‌صاف گوی‌ده‌دوم دورو
 زینب امر ائیله‌دی بازارا دوغرو
 بو خبر داغلارین گوزونده سوندو

طبیعتین قهری توتدو دورانی
 سخدی پنجه سنده آذربایجانی
 والی امر ائیله‌دی یوللار سولاندی
 تهراندا تاخیل‌دان آنبار قالاندی
 جماعت اللرین آچدی گویله
 باهالیق یول آچدی کنده؛ شهره
 بیر کوچه باشیندا اوجا بوی آرواد
 باخیشیندا غضب، ایچینده فریاد
 قاشلاری چاتیلدی اورپینده کوز
 اوغرو لار؛ ایبرلر دولانیر دوم - دوز
 یالواریب یاخارماق یاراشمیر بیزه
 گلین اعلام ائدک بوگون تبریزه
 قاپیلار دیوارا سویکنندی بیر - بیر
 ازدحام الیندن کوچه تیره‌بیر
 - گلین یوردو بی‌زی بو آلیق؛ دوزوم
 بودور آی‌قادین لار سیزه‌سون سوزوم
 توتغون باخیشلاری دوندو سئوینجه
 باخیشلار اویناندی اینجه‌دن اینجه
 آتیلدی آدیملار؛ ایلکین بیر قدم
 غیرت دامارلاری پولاددان موحکم
 کوچه‌لر تیره‌دی دوغولار اسدی

۱ - بنگرید: «بسناس، ۱۳۸۳، (زندگی‌نامه سیاسی - اجتماعی حسنعلی‌خان امیرنظام گروس)، ص ۹۱ - ۸۸

قادین لارین سایبی اوردویا دوندو
 باخیر قادینلار مغرور آن - با - آن
 نر کیمی باغیریر قلبینده توفان
 هاچان رحمت اولوب توخلاردان آجا؟
 غیرتی؛ منلیگی داغلاردان اوجا
 آجلارین کروانی تاپدی اقبالین
 کروانی گورن تک ایتیردی عاغلین
 اوزاقدان گوز وورور؛ چاغیریر گلین
 چیرپین قاپیلاری؛ قالخین؛ یوکسلین
 قاپیلار چیرپیلدی تالاندی بیر - بیر
 زینبین قلبینه جالاندی بیر - بیر
 آنبارا یوروشلر باش آلدی گئتدی
 یئنه ده آنبارلار بوشالدی گئتدی
 آجلارین قلبینده اوتن بو آنلار
 آرادان چیخردی یوکون توتانلار
 تبریزی زار گوردو اوساندی زینب
 پاشالیق عنوانین قازاندی زینب
 عملی کونلونون زیروه سی اولدو
 بوقیسا شعریمله آرزوم دورولدو^۱

یول بویو ائشیدن؛ بیلن تلسدی
 کوچه لر دار گلیر اوردویا زینب -
 بعضیلر سورشور بو کیمدیر عجب؟
 بعضیسی دیلله نیر بو غوغا نه دیر؟
 نه بیلسین قاباقدایا بیر آسلان گئدیر
 باخ بورا آنباردیر؛ تاخیلی - دنلی
 صاحبی دونباگوز؛ کوره یی ائتلی
 قاپیسی قیفیللی، چیرلی آنبار
 زینبین امریندن تیره دی داغلار
 قیفیلار؛ چیرلر آچیلدی در حال
 آجلارین گوزونده گولن بو اقبال
 تاخلین عطری ایله بوروندو اطراف
 هامینین قلبینده اولسادا انصاف
 هیجان اضطراب قونوب عرصه یه
 فرصتی الیندن وئرمه سین دئییه
 مین کیشی غیرتی آسیب تئلیندن
 تاریخین گوزونده چادرا بئلینده
 زینبین باخیشی اوچوشو قارتال
 دئدیم قوی قلمیم اوتورماسین لال

خلاصه ای از مضمون اشعار به فارسی چنین است :

۱ - در یک سند دست‌نوشته نیز شعری در حق زینب پاشا دیده می‌شود که منبع آن به شرح زیر است:
 «سازمان اسناد ملی ایران، تهران، شماره سند ۱۲۲۶۸-۲۹۶۰ محل آرشیو از ۵۱ چ ۳۲۳».
 متن این شعر که توسط آقای «محمد عزیزی» از روی سند مذکور نوشته شده چنین است:

ده‌باشی زینب روایت ائدیر کوپک سعیده
 حله باغچانین گولو سولمایب
 حله بنانین سسی قالمایب
 حله زینبین ایشی بیتمه یب
 وکیل آغلاما دپیر (؟) آغلاما

بر اثر قهر طبیعت از آسمان باران نبارید و آذربایجان و مردمانش در سختی‌های ناشی از قحطی گرفتار آمدند.

از طرفی به امر «والی»؛ غلات این خطه به سوی تهران روانه شد و به این ترتیب وضعیت مردمان تبریز سخت‌تر گردید...

قحطی و گرانی این دیار را فرا گرفته بود و این در حالی بود که محتکران به کارهای ظالمانه خود ادامه می‌دادند... در این میان زنی بلند قامت که چادرش را دور کمر خود بسته بود، ایستاده بر سر کوچه‌ای؛ با نگاه‌های خشمگین و در حالی که فریادها در دل داشت، رو به زنان کرده و گفت: دیگر بس است؛ خسته شدیم از این وضعیت نابسامان؛ حال و احوال یغماگران و غارتگران خوش است، در حالی که ما در آتش کارهای ظالمانه آنها می‌سوزیم. عجز و التماس کردن در مقابل ظالمان در شان ما نیست... بیایید فریاد بکشیم که ما هم حق زندگی در این شهر داریم...

در این حال زنان بیشتری به تجمع‌کنندگان پیوستند، تا جایی که از ازدحام آنان کوچه‌ها می‌لرزید؛ «زینب» با لحن آتشین به سخنان خود ادامه داده و می‌گفت: ای «زنان» حرف آخر من با شما این است که در این وضعیت ناعادلانه؛ بیایید تصمیم خود را بگیریم و بین زندگی و مرگ یکی را انتخاب نماییم. به پا خیزید که گرسنگی و صبر بی‌مورد در مقابل ظالمان ما را کشت. با شنیدن این سخنان نگاه‌های غم‌آلود زنان به شادی مبدل شد و امیدها زنده شد و صدای فرحناک زنان به پا خاسته کوه‌ها را درنوردید...

و این چنین بود که «زینب» دستور حرکت به سوی بازار را صادر نمود، در این هنگام کوچه‌ها به لرزش درآمده و زنان زیادی به صف افراد «زینب» اضافه می‌شدند، تا جایی که از زنان لشکری پدید آمد.

- ادامه پاورقی از صفحه قبل

حله منقله‌لین اودو کئچمه‌یب
حله گودوشون اتی پیشمه‌یب
حله زینبین باشی شیشمه‌یب
وکیل آغلاما دپیر آغلاما...

به نقل از: زینب پاشا عصیانیندا آتلی شاه به یم (مقاله اینترنتی - رضا همراز).

کوچه‌های شهر گنجایش این زنان را نداشت؛ «زینب» با غرور خاصی به این زنان پرشمار در اطراف خود نگاه می‌کرد. بعضی‌ها می‌پرسیدند: این زن چه کسی است که مانند مردان دلیر در قلب‌اش طوفانی از فریاد و طغیان برپاست. بعضی‌های دیگر می‌گفتند این کار فایده‌ای ندارد؛ کی دل ثروتمندان به حال فقرا و گرسنگان سوخته است؟ آنان نمی‌دانستند که در جلو صف، شیری در حرکت است که غیرت و شخصیت‌اش بلندتر از کوه‌ها می‌باشد...

در این حال «زینب» فریاد کشید؛ نگاه کنید؛ اینجا انباری است پر از غله احتکارشده؛ که صاحبش شخص محترمی است؛ وقتی صاحب انبار، کاروان زنان خشمگین را دید از ترس و لرز عقل از سرش پرید... به امر زینب، گرسنگان؛ به این انبار که قفل و بندها داشت، یورش بردند و درهای آن را شکستند. اینچنین بود که انبار این محترک توسط مردم مظلوم و گرسنه شهر تخلیه گشت و گرسنگان و نیازمندان هر کدام سهمی از آن برداشته و بردند.

آری «زینب» این زن شجاع و با غیرت وقتی اهالی تبریز را رنجور و درمانده دید؛ برای دفاع از آنان به پا خاست و اینچنین بود که در صحنه تاریخ عنوان «پاشا»^۱ را برای خود به دست آورد...

۱ - «پاشا» کلمه‌ی ترکی مأخوذ از کلمه پادشاه فارسی؛ لقبی که در دوران امپراطوری عثمانی در مملکت عثمانی و ممالکی که جزو امپراطوری عثمانی بودند به برخی از وزیران و امیران داده می‌شد. «عمید، ۱۳۸۴، ص ۳۰۹».

بخش چهارم

عاقبت زینب پاشا و یاد وی در میان مردم

فصل اول:

«زینب‌پاشا» و سفر کربلا

بنا به روایتی؛ آخرین حادثه قابل ذکر زندگی زینب‌پاشا را باید درگیری او با عساکر عثمانی در جریان مسافرتش به عتبات، که در اواخر عمرش روی داده، دانست، بعد از آن دیگر اطلاعی درباره زندگی او در دست نیست.^۱ «آخرین خبرهایی که از زندگی و سرنوشت زینب‌پاشا در دست است به زمانی برمی‌گردد که او همراه با کاروانی عازم زیارت کربلا می‌شود» وی در این وقت با آن که زنی سالخورده محسوب می‌گردید؛ اما روحیه مبارزه‌جویانه خود را از دست نداده بود.^۲

«زینب‌باجی با عده‌ای زوار به کربلا می‌رود و در خانقین عساکر عثمانی که برای تفتیش زوار آمده بودند، سخت‌گیری می‌کنند، «زینب‌باجی» از این رفتار آزرده شده و دست به عصیان می‌زند و دیگران را هم به دنبال خود می‌کشاند؛ به عساکر حمله می‌کند و آنها ناگزیر به فرار می‌شوند و این خانم با قافله به کربلا می‌رود».^۳

به نوشته اکثر منابع بعد از این واقعه از «زینب‌پاشا» دیگر خبری به دست نیامده است. به نظر می‌رسد که «زینب‌پاشا» در این آخرین سفر خود؛ عاشقانه در حضور سالار جوانمردان؛ آرام گرفته و جان به جان آفرین تسلیم نموده است؛ و پیکرش نیز هیچگاه به شهرش تبریز و زادگاهش «عموزین‌الدین» منتقل نشده و در کربلا دفن شده است. دلیل نگارنده برای این گفته باورهای مردمان گذشته محله‌مان «عموزین‌الدین» بوده است که شفاهاً و سینه به سینه به دوره‌های بعدی نیز رسیده است؛ به گفته یکی از مطلعین؛ پیرمردها و پیرزنان این محله در گذشته در جواب این که قبر «زینب‌پاشا» در کجاست می‌گفته‌اند: «قبر زینب‌پاشا در کربلاست و در آن شهر از هرکس بپرسی نشانت می‌دهند».

۱ - ماهنامه کلک، مهر و آبان ۱۳۸۲، (رحیم رئیس‌نیا)، ص ۳۴.

۲ - بایا (ماهنامه)، سال اول، شماره ۱ و ۲ فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸ (زینب‌پاشا: نماد مبارزه مردم آذربایجان بر علیه ظلم، ص ۹۶).

۳ - جهان زنان (مجله) دوره جدید، سال اول، شماره ۳ دهم آبان ۱۳۵۸، ص ۱۳.

تصویر زینب پاشا



استاددکتر «سیروس برادران شکوهی» نیز آخر حماسه «زینب‌پاشا» را به شکلی زیبا و استادانه در مقاله خود مجسم ساخته است که حیفاست در اینجا آورده نشود؛ وی می‌نویسد: زینب‌پاشا زنی بود جسور و تیزهوش و حساس؛ او با اقدامات متهورانه خود نامی پیدا کرد و در مقابل والی وقت «قائم مقام» و حتی فراشان و عمله ظلمه مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌میرزای ولیعهد مقابله کرد و مجادله نمود. زینب تنها به فکر بیوه‌زنان و بی‌چیزان بود و در عالم انصاف این قدر رشادت و غیرت داشت که علیرغم فشارهای اجتماعی و دولتی در راه خود ثابت قدم بماند.

زینب‌پاشا قیام‌ها کرد و با عاملان فقر و فاقه در تبریز و حتی در شهرهای بین‌النهرین آن روزگار و با شرطه‌های عثمانی مقابله نمود و برخوردها کرد و آخر سر خود را به مرادش رساند. کسی تا امروز نمی‌داند که او چون خود را به کر بلا رساند.

آخر او در ۱۳۱۹ قمری راهی کر بلا شد، او تشنه آزادی و کشته تعلقات خاطر و مهر و محبت به مقتدایی بود که در تمام عمرش شنیده بود و باور داشت به آزادگی و ستیزندگی‌اش در راه حق که در آن درندشت نینوا آرمیده و آزادگان را به خود می‌خواند و او چون خسی خود را به میقات رساند و از آن پس کسی سراغی از زینب ندارد بعضی‌ها معتقدند که او تا روزی که زینب‌های محروم جوامع انسانی به نان و نوایی نرسیده‌اند مابین این دسته‌ها و گروه‌ها در رفت و آمد است و روز به روز هواخواهان و کسانش افزون و افزون‌تر می‌گردند تا...

در «دایرةالمعارف تشیع» این زن قهرمان آذربایجانی این چنین معرفی شده است: «از زنان سیاستمدار و سخنور و شجاع و مبارز تبریز، پس از تعطیل بازار تبریز در نهضت تنباکو به رهبری میرزای شیرازی و بازگشایی مجدد آن توسط ماموران دولتی، زینب‌پاشا بسیاری از زنان تبریز را گرد آورد و با سخنرانی‌های آتشین خود آنان را وارد میدان مبارزه و ماموران دولتی را تهدید به برخورد و جنگ مسلحانه خیابانی کرد. در همین سال‌ها به دلیل احتکار گندم از طرف مالکان، در تبریز قحطی شده بود و گرسنگی مردم را تهدید می‌کرد. به تحریک او زنان تبریز به انبارهای گندم محتکران حمله کردند و درب انبارها را

گشودند و ذخایر انبارها را در اختیار نیازمندان و فقرا قرار دادند.^۱ او زنی مبارز بود که دربار قاجار را به هراس افکنده بود.^۲

۱ - در «دایرةالمعارف تشیع» (ج ۸، ص ۵۹۹) از شرکت «زینب‌پاشا» در جنگ‌های دوره مشروطه سخن به میان آمده که این گفته با واقعیات تاریخی هم‌خوانی ندارد و منابعی که از زندگی وی سخن گفته‌اند؛ هیچ کدام به این مسئله (شرکت در جنگ‌های مشروطه) اشاره‌ای نداشته‌اند به عبارت دیگر احتمالاً «زینب‌پاشا» در این دوره زنده نبوده است. لازم به ذکر است که «طاهرزاده بهزاد» نیز که خود از مبارزان دوره مشروطه محسوب می‌شده؛ در ذکر «داستان زینب‌پاشا»؛ از حمله وی به خانه نظام‌العلماء که در سال ۱۳۱۶ هـ. ق اتفاق افتاده، به عنوان «آخرین صحنه زینب‌پاشا...» یاد کرده است. بنگرید: «قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ۱۳۶۳، ص ۸۵».

۲ - دایرةالمعارف تشیع، ج ۸، ۱۳۷۹، تهران، ص ۵۹۹.

فصل دوم:

زینب پاشا در تاریخ شفاهی اهالی محله عموزین الدین

نگارنده این سطور که خود از اهالی محله عموزین الدین؛ (زادگاه و محل زندگانی زینب پاشا) می‌باشم، به خاطر علاقه‌ای که به این جنبش و شخصیت این زن تاریخی داشتم، در طی چندین سال با علاقه بسیار، شروع به جمع‌آوری اطلاعات شفاهی و ناگفته‌ها از مطلعین این محله؛ در مورد این شخصیت بی‌نظیر تاریخی نمودم؛ هر چند که در این مورد موانع زیادی وجود داشت که مهم‌ترین آن نیز نبودن آگاهی‌های جامع در مورد این قهرمان بعد از گذشت سال‌ها بود؛ ولی باز ناامید نشده و به تلاش خود ادامه دادم که نتیجه آن مطالبی است که در این قسمت آورده می‌شود.^۱

قبل از پرداختن به این گفته‌ها؛ ذکر این مهم لازم است که شاید این اطلاعات در علل و یا نتیجه قیام «زینب» زیاد موثر نباشند، ولی از طرفی باید توجه نمود که منابع آن دوره در مورد جزئیات زندگانی و مسایل دیگر مربوط به این زن قهرمان؛ مطالب زیادی را ارایه نکرده‌اند؛ از این جهت شاید این اطلاعات پراکنده و جزیی نیز قابل استفاده و مغتنم باشند:

– در گفته‌های شفاهی مردم این محله، صحبت از عکس‌هایی از زینب پاشا می‌رود که متأسفانه از این تصاویر امروزه خبری در دست نیست و یا نگارنده از وجود آنها بی‌خبر است؛ در یکی از این عکس‌ها «زینب پاشا» در جلو کافه «مشهدی‌رضا» در گذر محله عموزین الدین مشغول کشیدن قلیان بوده است و در عکس دیگر «زینب پاشا» بر روی اسب همراه با چهار نفر از همراهان خود دیده می‌شد.

۱ - لازم به ذکر است که در این زمینه از گفته‌های چندین نفر از اشخاص مطلع استفاده گردیده؛ اما بیشترین یاری را پدر بزرگوام رضا رضازاد عموزین الدینی و همچنین آقای سیدجواد اصل‌سیدنسب، نموده‌اند که در اینجا از محضر ایشان کمال سپاس و تشکر را دارم.

گفته می‌شود که زینب‌پاشا همراه با چهار یا پنج نفر از زنان مبارز سوار بر اسب در وقت برداشت محصول گندم به مزارع محله‌های جامیشاوان [جمشیدآباد] و نوکزه [لاکه‌دیزج]^۱ می‌رفته و کیسه‌هایی را همراه خود می‌برده و آنها را به کشاورزان این محلات می‌داده تا آنها را پر از گندم بکنند و سپس این کیسه‌ها را به برخی از محلات شهر می‌برده و بین نیازمندان و گرسنگان تقسیم می‌نموده است. در این زمینه یکی از کشاورزان و زمین‌داران ثروتمند منطقه به نام «نایب‌حاج‌آقا» که املاک وسیعی در منطقه جمشیدآباد و لاکه‌دیزج داشته؛ خاطراتی را به فرزندانش تعریف می‌کرد و می‌گفته که از این طریق زینب‌پاشا مقدار زیادی «گندم» در دوره قحطی از او ستانده است. این در حالی بوده که هیچ کدام از این افراد جرات ایستادگی در مورد خواسته‌های انسان‌دوستانه این زن دلیر را نداشته‌اند و به اصطلاح زن و مرد؛ و بزرگ و کوچک از وی حساب می‌برده‌اند. گو این که وی در این مناطق حکومت می‌کرده است.

– پدر «زینب‌پاشا» در اصل از یکی از روستاهای اطراف اسکو بوده که بعدها به محله عموزین‌الدین مهاجرت کرده و در این محله ساکن شده است؛ و «زینب‌پاشا» نیز در این خانواده روستایی و در این محله قدیمی دیده به جهان گشوده است.

– در دوره‌ای که وی نام و آوازه بلندی یافته بود، افراد معروف زیادی برای دیدار و گفتگو با وی به محله عموزین‌الدین می‌آمده‌اند که در میان این افراد می‌توان بعضاً به شاهزادگان قاجاری و همچنین ولیعهد که در آن دوره در تبریز سکونت داشته نیز اشاره نمود. احتمالاً عکس‌هایی از زینب‌پاشا که شرح آن در سطور پیشین گذشت در این رفت و آمدها به این محله از وی تهیه شده بوده است.

– اکثریت زنان سردسته اطراف «زینب‌پاشا» از زنان محله عموزین‌الدین بوده‌اند و بیشتر اهالی این محله نیز در گذشته اذعان می‌کرده‌اند که مادرشان از اطرافیان زینب‌پاشا بوده است.

– به اعتقاد معمرین دوره‌های گذشته محله؛ «قبر زینب‌پاشا در کربلا قرار دارد و در آن جا از هر کس قبر وی را بپرسند؛ نشان می‌دهد».

- به اعتقاد اهالی محله، به این جهت جزئیات زندگانی و شرح حال زینب‌پاشا در منابع آن دوره کم ذکر شده که وی طرفدار فقیران شهر تبریز بوده و هیچ وقت هم به طرف افراد بانفوذ و محافل قدرت شهر کشیده نشد؛ بدیهی است که افراد متنفذ شهر که امکانات و توانایی‌های زیادی داشته‌اند؛ اغلب مورد حمله زینب و یاران وی قرار می‌گرفته‌اند، لذا آنها از این شیرزن خاطره خوشی نداشته و نخواسته‌اند که نامی از وی در محافل مطرح گردد و یا یادی از وی در میان گفتگوها و نوشته‌ها به میان آید. و تا می‌توانسته‌اند جلوی این مسایل را می‌گرفته‌اند. هرچند که در این راه زیاد هم موفق نبوده‌اند.

- در آن زمان برخی از محلات تبریز مورد حمله و چپاول راهزنان و اوباشان قرار می‌گرفته و امنیت چندانی وجود نداشته است، تا جایی که محله حکم‌آباد که متصل به محله عموزین‌الدین است، چندین بار مورد غارت اشرار و افراد مختلف قرار گرفته بود، اما محله عموزین‌الدین در آن دوره هیچگاه از این جهت مورد حمله و چپاول قرار نگرفت و آن به علت حضور «زینب‌پاشا» در این محله بوده است. به هر حال اشرار به خاطر ترسی که از زینب‌پاشا داشتند؛ هیچگاه جرات نزدیک شدن به این محله را به خود نمی‌داده‌اند و به این علت امنیت این محله در مقایسه با محلات دیگر شهر بسیار عالی بوده است.

منابع:

- ۱ - آفاری، ژانت، ۱۳۷۹، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضایی، چاپ اول، نشر بیستون، تهران.
- ۲ - ابولغازی بهادرخان، ۱۳۸۳، شجره تراکمه، ترجمه آنادردی عنصری، چاپ اول، انتشارات ایل آرمان، گنبد قابوس.
- ۳ - اشیپولر، برتولد، ۱۳۸۰، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ هفتم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۴ - اعتمادالسلطنه، ۲۵۳۶، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۵ - اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۶۵، تاریخ مغول (از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری)، چاپ ششم، امیرکبیر، تهران.
- ۶ - امیرخیزی، اسماعیل، ۱۳۷۹، قیام آذربایجان و ستارخان، چاپ اول، انتشارات نگاه، تهران.
- ۷ - امین سبحانی، رضا، ۱۳۳۷، تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز، ج ۱، چاپ هنرستان، تبریز.
- ۸ - اوین، اوژن، ۱۳۶۲، ایران امروز، ترجمه علی اصغر سعیدی، چاپ اول، کتابفروشی زوآر، تهران.
- ۹ - بامداد، مهدی، ۱۳۷۱، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ۵، کتابفروشی زوآر، تهران.
- ۱۰ - براهنی، رضا، بی تا، تاریخ مذکر (علل تشمت فرهنگ در ایران)، دفتر اول، تهران.
- ۱۱ - بسناس، مهری، ۱۳۸۳، زندگی نامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی حسنعلی خان امیرنظام گروسی، چاپ دوم، انتشارات آحاد، تهران.
- ۱۲ - بهزادی، بهزاد، ۱۳۸۲، فرهنگ آذربایجانی - فارسی (ترکی)، چاپ دوم، فرهنگ معاصر، تهران.
- ۱۳ - بیانی، شیرین، ۱۳۸۲، زن در ایران عصر مغول، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴ - تبریزی خیابانی، علی، (واعظ خیابانی)؛ ۱۳۸۲، علمای معاصر، مصحح، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، چاپ اول، دفتر نشر نوید اسلام، قم.
- ۱۵ - ترابی طباطبایی، سیدجمال، ۱۳۸۴، تاریخ تبریز به روایت سکه و ضمام، تبریز.

- ۱۶ - تربیت، محمدعلی، ۱۳۷۳، ارغنون (مجموعه مقالات)، گردآورنده غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول، نشر ابو، تبریز.
- ۱۷ - تیموری، ابراهیم، ۱۳۶۱، تحریم تنباکو اولین مقاومت منفی در ایران، چاپ سوم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران.
- ۱۸ - جکسن، ابرام. و. ویلیامز، ۱۳۵۷، سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری، فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۱۹ - حجازی، بنفشه، ۱۳۷۶، به زیر مقنعه، چاپ اول، نشر علم، تهران.
- ۲۰ - خاماچی، بهروز، ۱۳۷۵، بازار تبریز در گذر زمان، چاپ اول، انتشارات آشینا، تبریز.
- ۲۱ - خوانساری، آقاجمال، بی‌تا، (کتاب تفریح‌نامه کلثوم‌ننه و احوالات زینب پاشا)، کتاب‌فروشی فردوسی، تبریز. [ترجمه‌ی کتاب مرحوم خوانساری توسط نویسنده‌ای ناشناس به زبان ترکی در تبریز؛ با اضافه کردن بخش‌هایی به کتاب مذکور]
- ۲۲ - دایرةالمعارف تشیع، ۱۳۷۹، زیر نظر صدرحاج‌سیدجوادی و دیگران. ج ۸، نشر شهیدسعید محبی، تهران.
- ۲۳ - دروویل، گاسپار، ۱۳۶۷، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، چاپ سوم، شبابویز، بی‌جا.
- ۲۴ - دلریش، بشری، ۱۳۷۵، زن در دوره قاجاریه، چاپ اول، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.
- ۲۵ - دومرگان، ژاک، ۱۳۳۸، هیئت علمی فرانسه در ایران (مطالعات جغرافیایی)، ج ۱، ترجمه دکتر کاظم ودیعی، انتشارات چهر، تبریز.
- ۲۶ - راوندی، محمدبن‌علی بن سلیمان، ۱۳۶۴، راحة الصدور و روایة السرور در تاریخ آل سلجوق، چاپ دوم، تصحیح محمد اقبال، با حواشی و فهرس محبتی مینوی، امیرکبیر، تهران.
- ۲۷ - رضازاد عموزین‌الدینی، مجید، ۱۳۸۲، تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان، چاپ دوم، انتشارات اختر، تبریز.
- ۲۸ - سرداری‌نیا، صمد، ۱۳۷۷، تبریز در نهضت تنباکو، چاپ اول، انتشارات آشینا، تبریز.
- ۲۹ - سومر، فاروق، ۱۳۶۹، قراقوینلوها، ج ۱، ترجمه دکتر وهاب ولی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- ۳۰ - شفقی، سیروس، ۱۳۷۲، مجموعه مقالات نخستین مجمع بررسی بازار در فرهنگ و تمدن جهان اسلام، دانشگاه تبریز. (مقاله: نقش بازار در ساختار فضایی شهر تبریز)

- ۳۱ - طاهرزاده بهزاد، کریم، ۱۳۶۳، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت، چاپ دوم، اقبال، تهران.
- ۳۲ - عافیت، محمدرضا، ۱۳۷۴، پژواک سیمای ستارخان در ادبیات آذربایجان، ترجمه اسد بهرنگی، انتشارات بهرنگی، تبریز.
- ۳۳ - عباس میرزا ملک آرا، ۲۵۳۵، شرح حال عباس میرزا ملک آرا، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، انتشارات بابک، تهران.
- ۳۴ - عقیقی بخشایشی، ۷۵ - ۱۳۷۴، مفاخر آذربایجان، ج ۱، نشر آذربایجان، تبریز.
- ۳۵ - عمید، حسن، ۱۳۸۴، فرهنگ عمید، چاپ سی و یکم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۳۶ - غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۸۴، زن در تاریخ‌نگاری صفویه، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۳۷ - فخاری تهرانی، پارسی. بانی مسعود، ۱۳۸۵، بازخوانی نقشه‌های تاریخی شهر تبریز، شرکت عمران و بهسازی شهری ایران، تهران.
- ۳۸ - کاساکوفسکی، ۲۵۳۵، خاطرات کنل کاساکوفسکی، ترجمه عباسقلی جلی، چاپ دوم، انتشارات کتاب‌های سیمرغ، تهران.
- ۳۹ - کتاب باباقورقود [دده‌قورقود]، ۲۵۳۵، ترجمه فریبا عزبدفتری، محمد حریری اکبری، چاپ اول، نشر ابن‌سینا، تبریز.
- ۴۰ - کتابی، احمد، ۱۳۸۴، قحطی‌های ایران، چاپ اول، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران.
- ۴۱ - کدی، نیکی ر، ۲۵۳۶، تحریم تنباکو در ایران، ترجمه شاهرخ قائم مقامی، چاپ اول، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران.
- ۴۲ - کسروی، احمد، ۱۳۸۱، تاریخ مشروطه ایران، چاپ بیستم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۴۳ - کریمی، محمدرضا، ۱۳۸۲، سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان، چاپ اول، اندیشه نو، تهران.
- ۴۴ - «کمبریج تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار»، ۱۳۸۷، به سرپرستی پیتراوری، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، جامی، تهران.
- ۴۵ - لیدی مری‌شیل، ۱۳۶۸، خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ دوم، نشر نو، تهران.
- ۴۶ - مجتهدی، مهدی، ۱۳۷۷، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول، انتشارات زرین، تهران.

- ۴۷ - مشکور، محمدجواد، ۱۳۵۲، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، (سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران).
- ۴۸ - مکر زنان و احوالات زینب پاشا، بی تا، از نشریات کتابفروشی فردوسی، تبریز.
- ۴۹ - موتاب، احمد، ۱۳۷۷، آئین فتوت و جوانمردی و پهلوانان آذربایجان، چاپ اول، انتشارات روان پویا، تبریز.
- ۵۰ - میرجعفری، حسین، ۱۳۸۱، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، چاپ سوم، (سمت)، انتشارات دانشگاه اصفهان.
- ۵۱ - نادر میرزا، ۱۳۷۳، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول، انتشارات ستوده، تبریز.
- ۵۲ - نامور، رحیم، ۱۳۵۷، برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، انتشارات چاپار.
- ۵۳ - ناهید، عبدالحسین، ۱۳۶۰، زنان ایران در جنبش مشروطه، نشر احیا، تبریز.
- ۵۴ - ناهیدی آذر، عبدالحسین، ۱۳۸۴، سه مبارز مشروطه، چاپ اول، انتشارات اختر، تبریز.
- ۵۵ - نبئی، ابوالفضل، ۱۳۷۵، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۵۶ - نخجوانی، حاج حسین، ۱۳۴۳، موادالتواریخ، کتابفروشی ادبیه، تهران.
- ۵۷ - ویجویه‌ای، محمدباقر، ۱۳۸۶، تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول، امیرکبیر، تهران.
- ۵۸ - هیئت، جواد، ۱۳۸۰، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، چاپ سوم، نشر پیکان، تهران.

نشریات ترکی و فارسی

- ۵۹ - آذربایجان (روزنامه)، ۲۷ آذر ۱۳۲۰، شماره ۱۴، (تبریزی زینب پاشا - هلال).
- ۶۰ - اثر (فصلنامه)، شماره ۳۲ - ۳۱، ۱۳۷۹، (نقشه خریطه شهر تبریز در حال انقلاب - کامران صفامنش).
- ۶۱ - انجمن (روزنامه)، ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۲۷، نمره ۴۱، سال سوم.
- ۶۲ - انقلاب یولوندا (مجله)، نمره ۷، تهران، (زینب پاشا - مقاله آقای نقابی).
- ۶۳ - بایا (ماهنامه)، سال اول، شماره ۱ و ۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸، (زینب پاشا، نماد مبارزه مردم آذربایجان بر علیه ظلم - مقاله نوشین احمدی خراسانی).

- ۶۴ - تاریخ اسلام (فصلنامه)، سال ششم، تابستان ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۲، «خواتین» و نقش سیاسی - اجتماعی آنان در تاریخ اسلام - مقاله سیدمهدی جوادی).
- ۶۵ - جهان زنان (مجله)، دوره جدید، سال اول، شماره ۳، دهم آبان ۱۳۵۸، (نقش زنان در جنبش مشروطه).
- ۶۶ - حیدریبا (هفته نامه - منتشره تبریز)، سال دوم، ۴۶، سه شنبه ۱۷ آذرماه ۱۳۸۳، (کشف جسد زن جنگجوی تنومند در مسجد کبود [گۆی مسجد] تبریز).
- ۶۷ - دیلماج (ماهنامه)، شماره ۶، اسفند ۱۳۸۳، (چهره زن در شاهنامه فردوسی - حسین فیض‌الهی وحید) و «دیلماج» همان شماره، (زنان در دوره حاکمیت ترکان - مقاله میرهدایت حصاری).
- ۶۸ - سهیل (هفته نامه - منتشره در تبریز) سال سوم، شماره ۱۲۱، یکشنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۸۷، (مصاحبه با عبدالحسین ناهیدی آذر).
- ۶۹ - شرق (روزنامه - منتشره در تهران)، سال اول، شماره ۷۳، دوشنبه ۳ آذر ۱۳۸۲، (یادآور نسل اسطوره‌ها - مقاله ابراهیم افشار).
- ۷۰ - شرق (روزنامه)، سال دوم، شماره ۵۴۸، شنبه ۲۲ مرداد ۱۳۸۴، (یادنامه شرق؛ ویژه انقلاب مشروطه).
- ۷۱ - شمس تبریز (هفته نامه - منتشره در تبریز) سال چهارم، شماره ۱۰۱، چهارشنبه ۲ خرداد ۱۳۸۰، (زینب‌پاشا عصیانیندا آتلی‌شاه‌به‌ییم - مقاله رضا همراز).
- ۷۲ - فرهنگ (فصلنامه)، سال شانزدهم، شماره چهارم، پیاپی ۴۸، زمستان ۱۳۸۲، «ویژه مطالعات زنان»، (بررسی و تحلیل اجمالی نقش اجتماعی زنان در تاریخ ایران - دکترسیدسعید زاهد - بیژن خواجه‌نوری)
- ۷۳ - کتاب جمعه (هفته‌نامه)، سال اول، ۲۳ اسفند ۱۳۵۸، شماره ۳۰، (نگاهی به برخی نوشته‌ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت - هما ناطق).
- ۷۴ - کلک (ماهنامه)، شماره پی در پی، ۱۴۱، دوره جدید شماره ۲۱، مهر و آبان ۱۳۸۲، (زینب‌پاشا چهره یک زن شجاع و عدالتخواه - رحیم رئیس‌نیا).
- ۷۵ - مجله آدینه، (منتشره در تهران)، مرداد ۱۳۷۱، شماره ۷۲، (آرمان هنر جز تعالی تبار انسان نیست - گفت‌وگو با احمد شاملو).
- ۷۶ - مهدآزادی (روزنامه - منتشره در تبریز)، سال پنجاه و دوم، شماره مسلسل ۳۲۴۳، سه‌شنبه ۸ آبان‌ماه ۱۳۸۰، (زینب‌پاشا قیامیندا...).

- ۷۷ - مهدآزادی، سال پنجاه و دوم، شماره مسلسل ۳۴۶۰، شماره ۲۷۳۱، شنبه ۱۲ مردادماه ۱۳۸۱، (نقش زنان ایران در انقلاب مشروطه - بهزاد سحرگاهی).
- ۷۸ - نشریه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، (ایران پیش از انقلاب مشروطیت؛ سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه - ابراهیم تیموری).
- ۷۹ - وراوی (هفته‌نامه - منتشره در مشکین‌شهر)، ۱۸ تیرماه ۱۳۸۳، شماره اول، «ویژه‌نامه آذربایجان شرقی»؛ (زینب پاشا پیش‌تاز بیداری زن در عصر بیدادی قاجار - مقاله دکتر سیروس برادران شکوهی).
- ۸۰ - (تحقیقات میدانی و یادداشت‌های شخصی).

فهرست اعلام اشخاص

- آ
- آتلی شاه‌به‌ییم ۶۲، ۶۷
- آرایش بیگم ۳۶
- آفاری، ژانت ۴۶، ۴۷، ۴۸
- آفاخان کرمانی ۱۰۷
- آپ ارسلان ۲۷
- آلتون گوزگی ۲۶
- الف
- اباقا ۳۲
- ابن بطوطه ۳۱، ۳۶
- ابوالغازی بهادرخان ۲۶، ۲۷
- ابوسعیدخان ۳۳، ۳۴
- احمد ۳۱
- ادیب الممالک فراهانی ۱۱۹
- ارسلان بن طغرل ۳۰
- ارغون ۳۱
- ارگین، م ۲۳
- اسکندر ۲۸
- اسکندرمیرزا ۳۶
- اشپولر، برتولد ۳۲، ۳۳
- اصل سیدنسب، سیدجواد ۱۳۰
- اعتمادالسلطنه ۸۶، ۸۷، ۱۰۳
- اقبال، عباس ۳۴
- الغیائی ۳۶
- امیرخیزی، اسماعیل ۲۲
- امیرزین‌العارفین ۱۷
- امیر سیورخان ۳۴
- امیرنظام گروسی ۷۲، ۸۵، ۱۰۶، ۱۰۹
- ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷
- امین السلطان ۷۲، ۸۵، ۱۰۴
- امین حضور ۷۱، ۷۲، ۱۱۷
- امین سبحانی، رضا ۱۳
- انیس‌الدوله ۴۰
- اوبن، اوژن ۱۱۱
- اوروزبیگ ۲۵
- اوزبک ۲۶، ۳۰، ۳۱
- اوزون حسن‌بیگ ۳۶
- اولجایتو ۳۳، ۳۴
- اولجای خاتون ۳۱
- ب
- بارتولد ۲۳
- بارچین سالور ۲۶
- باقرخان ۴۹
- بامداد، مهدی ۸۵، ۸۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷
- بامسی به‌یهرک ۲۴
- بانی مسعود، امیر ۱۳
- بایندرخان ۲۴
- برادران شکوهی، سیروس ۶۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۸
- براهنی، رضا ۷
- برکیارق ۳۰
- بسناس، مه‌ری ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰
- بگیل ۲۶
- بورلاخاتون ۲۵، ۲۶

- بوغرا ۲۶
 بوقا ۳۱
 بهار، (میرزا محمد تقی ملک الشعرا) ۱۳
 بیباگان آلپ ۲۶
 بیانی، شیرین ۸، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴
 بی‌بوره ۲۴
 بی‌بیجن ۲۴
 بیهقی، ابوالفضل ۷
- پ**
 پارسی، فرامرز ۱۳
 پاولویچ ۴۹
 پرنس دابی جا ۹۹، ۱۰۲
- ت**
 تاجلوخانم ۳۷
 تالبوت ۶۹، ۷۰
 تبریزی خیابانی ۵۵
 ترابی طباطبایی ۳۵
 تربیت، محمدعلی ۱۱۸
 ترکان خاتون ۳۰
 ترلان، هاشم ۱۲۰
 تیمور ۳۶
 تیموری، ابراهیم ۷۰، ۷۲، ۹۷، ۱۰۰
- ج**
 جانی بیگم ۶۲، ۶۴
 جاولدریلا آلپ ۲۶
 جکسن ۷۷
 جلال‌الدین خوارزمشاه ۳۱
 جهان‌شاه قراقویونلو ۱۲، ۳۶
- چ**
 چنگیزخان ۳۲
 چیچک بانو ۲۴، ۲۶
- ح**
 حاج‌اللهیار ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۵۹
 حاج‌میرزا یوسف آقا ۵۵
 حاجی‌هاشم ۶۰
 حجازی، بنفشه ۳۱
 حسن جهان‌خانم ۳۹
 حسینعلی میرزا ۳۶
 حصار، میرهدایت ۲۹
 حلاج اوغلو ۵۹، ۱۱۶
 حیدرخان تبریزی ۴۶
 حیدرمیرزا ۳۷
- خ**
 خاماچی، بهروز ۹۰، ۹۱
 خبیرالملک ۱۰۷
 خدیجه بیگم ۳۶، ۳۷
 خواجه‌حسن سفریجی ۱۷
 خواجه‌نظام‌الملک طوسی ۳۰
 خوانساری، آقاجمال ۵۶
 خیرالنساء ۶۲، ۶۴
 خیراندیش، عبدالرسول ۵۷
- د**
 دبیرالملک ۸۶
 دروویل ۳۹
 دلریش، بشری ۴۰، ۴۶، ۵۰، ۱۱۴
 دودال‌بای ۲۷

- دومرگان، ژاک ۸
 دوندار ۲۵
 دیرسه‌خان ۲۶
 دیورانده ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴
- ر**
 راوندی، محمدبن علی بن سلیمان ۳۰
 رضازاد عموزین‌الدینی، رضا ۱۳۰
 رکن‌الدین شیخی رشیدی ۳۴
 رئیس‌نیا، رحیم ۶۶، ۷۳، ۱۲۶
- ز**
 زبیده‌خانم ۴۰
 زینب‌بیگم ۳۸
 زینب‌پاشا [در اکثر صفحات]
 زین‌العابدین ۱۰۱
- س**
 ساتی‌بیگ ۳۲، ۳۳، ۳۴
 سالجان خاتون ۲۶
 سالورقزان آلپ ۲۶
 ستارخان ۲۲، ۴۹، ۶۳
 سرای‌ملک‌خانم ۳۶
 سرداری‌نیا، صمد ۷۶
 سرهنری ولف ۷۰
 سلطان بیگم ۶۲، ۶۶
 سلطان حسین بایقرا ۳۶، ۳۷
 سلطان حسین صفوی ۳۸
 سلطان خلیل ۳۶
 سلطان محمد عثمانی ۳۷
 سلیمان‌شاه ۳۴
- سومر، فاروق ۳۶
 سوندون‌بای ۲۶
 سهراب طاهر ۵۰
 سیدعبدالکریم غیرت ۱۱۸
 سیدمحمد یزدی ۱۰۹
 سیسیل وود ۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
- ش**
 شایاتی ۲۶
 شادملک ۳۶
 شاملو، احمد ۴۴
 شاه‌اسماعیل صفوی ۳۷، ۳۸
 شاه‌تهماسب اول ۳۷، ۳۸
 شاهرخ ۳۶
 شاه‌سرای‌بیگم ۳۶
 شاه‌عباس اول ۳۷، ۳۸
 شجاع‌الدوله ۱۰۷
 شفقی، سیروس ۹۱
 شوکا اوکازاکی ۸۰، ۸۱
 شیخ‌احمد روحی ۱۰۷
 شیخ‌حسن جلایری ۳۴
 شیخ‌حسن چوپان ۳۴
 شیخ‌سلیمان ۵۳
 شیخ‌محمد خیابانی ۱۰۷، ۱۰۸
- ط**
 طالبوف، احمد ۱۰۷
 طالبی، صدیقه ۱۰
 طاهرزاده بهزاد، کریم ۴۹، ۵۶، ۶۰، ۷۴
 ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۹

- طغرل (سوم) ۳۰
 طمغاچ خان ۳۰
- ع
 عافیت ۵۰
 عباس خان سرتیپ ۱۳
 عباس میرزا ملک آرا ۷۲
 عزیز، محمد ۱۲۱
 عقیقی بخشایشی ۵۵
 علاءالملک ۸۰، ۱۰۷، ۱۰۹
 علیقلی، (صفراوف) ۱۱۸
 عمید، حسن ۱۲۳
 عمیدی، عباس ۱۳
 عین الدوله ۴۷، ۸۵
- ک
 کاسا کوفسکی ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
 کتابی، احمد ۸۱
 کتان قرا آلپ ۲۷
 کر بلائی رضا ۲۲
 کریمی، محمدرضا ۲۵، ۲۶
 کسروی، احمد ۸۰
- گ
 گرچه پولادی ۲۷
 گونین کورکلی ۲۶
 گوهرشاد آغا ۳۶
- ل
 لردسالزبوری ۱۰۴
 لطفعلی خان ۱۰۰
 لیاخوف ۱۰۷
- غ
 غیاث الدین محمدعلیشاه ۳۴
- ف
 فاطمه نساء ۶۲، ۶۷
 فتحعلی شاه ۳۹، ۴۰، ۱۱۴
 فخاری تهرانی ۱۳
 فخرالملوک ۳۹
 فرح دیبا ۱۰۷
 فردوسی ۲۳، ۴۲، ۴۳، ۴۴
 فیروز میرزا فرمانفرما ۱۱۵
 فیض الهی وحید، حسین ۴۲، ۴۴
- ق
 قارابوداغ ۲۵
 قارقین قوناق آلپ ۲۶
- قارمش بای ۲۶
 قائم مقام (میرزا عبدالرحیم) ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳
 قایی بای ۲۶
 قازان بیگ ۲۵
 قراجه داغی (سرهنگ) ۱۳
 قراخان ۲۶
 قنق بای ۲۷
 قوغادلی ۲۷
 قوندی بای ۲۶
 قهرمان خطیبی ۶۲، ۷۵، ۷۶
 قیماچ ۲۷

- میرزاموسی ثقه الاسلام ۱۰۹
میرزای شیرازی ۵۵، ۷۰، ۱۲۸
- م
مامش بیگ ۲۶
ماه بیگم ۶۲، ۶۴
مجتهد تبریزی (میرزا جواد آقا) ۱۸، ۵۵، ۷۰، ۷۱، ۱۰۰، ۱۰۷
مجتهدی، مهدی ۱۰۸، ۱۰۶
محمدرضا پهلوی ۱۰۷، ۱۰۸
محمدرضا مهندس ۱۳
محمدشاه قاجار ۱۱۵
محمدعلی شاه ۴۷، ۴۸، ۵۹، ۸۰، ۸۲، ۱۱۷، ۱۲۸
محمد میرزامهندس ۱۳
محمودابن ملکشاه ۳۰
مخبرالسلطنه ۱۰۸
مشکور، جواد ۱۷
مصدق، محمد ۱۰۷
مظفرالدین شاه ۸، ۱۳، ۷۱، ۷۲، ۸۵، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۸
ملک شاه سلجوقی ۳۰
ملکه خاتون ۳۰
موتاب، احمد ۱۸
مورگان شوستر ۴۶
مهین بانو ۳۷، ۳۸
میرجعفری، حسین ۳۷
میرزا اسدالله خان ۸۵
میرزا علی اشرف خان حکیم ۱۷
میرزا علی اصغر مستوفی ۱۰۵
میرزا علی قاجار ۱۷
میرزا فرخ ۶۲، ۸۳، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۹
- ن
نادر میرزا ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۵۵، ۸۴
ناصرالدین شاه ۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۴، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۸، ۸۵، ۹۷، ۱۱۷
ناظم الاسلام ۴۹
ناظم الدوله ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
نامور ۴۹
ناهیدی آذر، عبدالحسین ۹، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۷، ۶۶، ۸۳، ۱۱۰
نایب حاج آقا ۱۳۱
نایب کریم ۱۰۰
نایب کلثوم ۶۲
نبئی، ابوالفضل ۳۴
نجم السلطنه ۱۰۷
نخجوانی، حاج حسین ۱۱۴
نصرت السلطنه ۱۰۰
نظام العلماء ۸۰، ۸۴، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵
۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۹
نظامی گنجوی ۲۸
نقایی ۵۳، ۵۵
نوبری ۵۲
نوشین ۴۳
نیساری، امیرحشمت ۹
- و
واگنر ۱۰۱
ودیعی، کاظم ۸
ویجویه‌ای، محمدباقر ۹۰

ھ

ھرگون ۸۳، ۸۴، ۸۷

ھلاکو ۳۲، ۳۴

ھمراز، رضا ۶۷، ۱۲۲

ھیئت، جواد (دکتر) ۲۳

ی

یکانی، میرزانورالله خان ۹

یوزباشی خاور ۶۲

یوماق بای ۲۶

ییت ۴۰